ضرب المثلر
(امثال و حکم)

گِرد آوری، ترجمه و تدوین :
دوکتور فیض الله ایماق

ضرب المثللر
(امثال و حکم)

تورک اؤزبپک خلق مقاللری
دری ترجمه سی بیلن

(ضرب المثلهای تورکی اوزبیکی
به دری)

گِرآوری، ترجمه و تدوین :
دوکتور فیض الله ایماق

شناسنامهٔ کتاب :

نام کتاب :

ضرب المثللر
(امثال و حکم)

تورک اوزبیک خلق مقاللری
دری ترجمه سی بیلن

ضرب المثلهای تورکی اوزبیکی به دری

گِردآوری، ترجمه و تدوین :
دوکتور فیض الله ایماق
با کوشش :
طرح دیزاین پشتی کتاب : حارث احمد

محل نشر :
تاریخ نشر :
تیراژ :

حق چاپ و تکثیر محفوظ به ناشر است

شابک ISBN

تیله گینگ بؤلسه گر، الله دن تیله
بالاخص هرعمل سؤنگیدیر، فهیم
هر ایشنی باشله گین، الله نامیدن

اهدأ

اهدأ می کنم این کتاب را به فرزندانم
به خصوص نواسه های عزیزم :

سیده جان ایماق
و
نیلوفر جان ایماق

سیده جان ایماق

نیلوفر جان ایماق

پیشگفتار

ادب شفاهی خزینهٔ ملی یک کشور است که، باید خزینهٔ ملی را تا حد توان نگهداشت. اگر ثروت فولکلوریک درج و نشر نشود، دراثر گذشت زمان از دست میرود. ادب شفاهی پهناهی گسترده داشته، مطابق نظرِ دانشمندان به چهار دسته تقسیم شده است:

۱ – داستانها؛

۲- اشعار و نشیده ها؛

۳- سرود ها و بازیهای کودکان؛

۴- امثال و حکم.

این را هم نباید از یاد بُرد که ادبیات شفاهی گونه های زیاد و چهره های مختلف دارد. از طرف دیگر، عین دوبیتی یا عین افسانه و چیستان در مناطق مختلف و گاهی در عین منطقه و حتی در یک قریه، با تفاوت های اندک شنیده و گفته می شود . حقیقت آنست که عین داستان یا نشیده از سینه یی به سینه یی انتقال می یابد. و این خود سبب تغییر یافتن آن می گردد. و از طرف دیگر عین نشیده که امسال دریک نقطهٔ مشخص شنیده شود، بعد از چند ماه یا چند سال در نقطهٔ دیگر فرسخها دورازنقطهٔ اولی با تغییرات و گاهی با اصطلاحات سودمند شنیده میشود ودراثرموجودیت تماسها و ازدواجها ازیک زبان به زبان دیگر منتقل میگردد.خصوصاً آنانیکه به دو زبان بلدیت دارند وسیلهٔ این انتقال میشوند.

چناچه داستانهای تورکی اوزبیکی و تورکی تورکمنی با هم جهاتِ مشترک دارند و گاهی عین داستان که به زبانهای پشتو یا دری در یک ناحیه ثبت می شود در ناحیهٔ دیگر با تغییرات، در زبانهای تورکی اوزبیکی یا تورکی قرغیزی و یا در زبانهای نورستانی یا بلوچی کشف می شود .

گذشت زمان نیز در مندرجات ادبیات شفاهی تاثیر بزرگی دارد. و این خود یکی از دلایل لزوم قطعی درج و ثبت اشکال آن دراوقات مختلف میباشد.

ضرب المثلها

در بالا گفتیم که أمثال وحکم جزٔ چهارم فولکلور و ادب شفاهی مردم ماست. ضرب المثل، سخن کوتاه و مشهوری است که به قصه ای عبرت آمیز یا گفتاری نکته آموز اشاره می کند، و جای توضیح بیشتر را می گیرد که در این بخش به بررسی تاریخچهٔ ضرب المثل می پردازیم.

تاریخ پیدایش امثال و حکم به مدت ها پیش بر می گردد چنانچه از قدیم الایام جملاتی وجود داشته که بخاطر یک اتفاق بازگو می شدند. و ضرب المثل گونه ای از بیان است که معمولاً

تاریخچه و داستانی پند آموز در پس بعضی از آن ها نهفته است. بسیاری از این داستان ها از یاد رفته اند، و پیشینهٔ برخی از امثال بر بعضی از مردم روشن نیست؛ با این حال، در سخن به کار می رود. شکل درست این واژه «مَثَل» است و ضرب در ابتدای آن اضافه شده .

کلمهٔ « مثل » عربی است و کلمهٔ فارسی / دری آن « متل » است.

یک ضرب المثل :

یک داستان است در یک جمله

یک تاریخ است در یک کلام

یک سرگذشت است در یک بیان

یک اشاره است در یک لحظه

یک تجربه تلخ و شیرین است در یک عمر

و بهترین تعریف ضرب المثل را در زبان تورکی اوزبیکی میخوانیم :

« آته لر سؤزی - عقل نینگ کؤزی

آته لر سؤزی – سؤزلرنینگ کؤزی»

و در زبان تورکی اوزبیکی نیز ضرب المثل، مقال و آته لر سوزی « سخن بزرگان » گویند.

در همه زبانهای دنیا ضرب المثل فراوان است. بعضی از مثل ها در همه زبانها به هم شباهت دارند.
هر قدر تاریخ تمدن ملتی درازتر باشد بیشتر حادثه در آن پیدا شده و مثل های بیشتری در آن وجود دارد. و در زبان تورکی اوزبیکی و فارسی / دری و پشتو نیز ده ها هزار ضرب المثل وجود دارد.

تاریخ پیدایش امثال و حکم

آنچه به صورت علم در تاریخ ثبت شده است، اندیشه پیشگامان فلسفه در صدها سال قبل از میلاد مسیح است. فلسفه قبل از سقراط ناظر بر علوم طبیعی بود و با اخلاقیات و دین و آئین مردم و سایر اعتقادات فکری و تربیتی آن دوران، کاری نداشت. فلاسفه تمام کوشش و توان

خود را به بحث و بررسی در مورد علوم مادی و فعل و انفعالات طبیعی نموده و توجه خود را صرف علم الاشیاء می کردند.

آنچه جزو علم و دانش آن زمان محسوب نمی شد اخلاقیات و اصول اخلاقی و آراء معنوی جامعه بود. علی رغم بی توجهی به این مهم، از بدو تشکیل اجتماعات شهری و تمدن های باستانی، حتی قبل از ظهور ادیان بزرگ، انسان ها به ضرورت اخلاق و ادبیات و

فرهنگ وابسته به آن پی برده و به اهمیت آن در زندگی خود، آگاهی داشتند. امثال و حکم

نیز قبل از طبقه بندی علوم و قرن ها پیش از ظهور فلاسفه، وجود داشته است.

در باره ی تاریخ ، ادبیات ، فولکلور اوزبیکان افغانستان، به خصوص ضرب المثلهای این مردم، علمای جهان ازجمله دانشمند سویدنی به نام گوناریارینگ درمقاله خویش برای اولین بار شرایط زنده گی، تعداد نفوس، مدنیت، عرف و عادات فولکلور و اتنا گرافیه مردمانیرا که در شمال کشور زند گی دارند، معلومات مفصلی ارایه نموده است.

پروفیسر امریکایی به نام ایلیزه لاوده سیر تاوستس، در مقالهٔ خویش در باره فولکلور،

عرف و عادات تورک اوزبیک افغانستان ، قبل از اسلام معلومات داده است .

از جمله ی منابع سرشار و قدیمی ادبیات شفاهی تورکی از جمله اوزبیکی، یکی هم دیوان جاویدان و فنا ناپذیر (لغات الترک) اثر محمود الکاشغری است که در آن أنواع

مختلف سرود ها، اشعار حماسی و ضرب المثلها شامل می باشد.

نوشته و آثار دانشمندان اوزبیکستان در بارهٔ فولکلور، از جمله داکتر عارف عثمانوف، توره میرزایوف، عبدالله یوف، محمد علی قوشماقوق، عبدالرحیم منانوف ، رحمان خواجه انعام خواجه یوف، س. اسد الله یوف، ن. معصومی، و.م. خالوف، انور اسماعیل اوف، ا.ش.

منصوروف، ع. هیت متوف ، شاه میرزا توردیموف و دیگران قابل قدر می باشد.

ضرب المثلهای دری أفغانستان- تحقیق و تالیف دوکتور عنایت الله شهرانی است. این اثر گرانبها در سال ۲۰۰۱ ترسایی در شهر سویدن استوکهولم اقبال چاپ یافته است . در این

کتاب در حدود ۹۰۰۰ ضرب المثل گرد آوری گردیده است.

همچنان داکتر شهرانی کتابی را به نام (پشتو متلونه) یا (أمثال او حکم) در کابل تالیف و طبع نموده است.این مجموعه ی ضرب المثلهای دوکتور شهرانی در زبان پشتو، ضخیم ترین أمثال پشتو را درأفغانستان تشکیل میدهد.

قابل تذکر است که کتاب ضرب المثلهای دری دکتور شهرانی در تاجکیستان به خط سریلیک نیز اقبال چاپ یافته، همچنان کتاب مذکور در أفغانستان ، ایران، کانادا، پاکستان، و سویدن به طبع رسیده است.

مرحوم آزاد شاعر کابلی زیاده از نیم قرن پیش مجموعه ی ضرب المثلهای کابل را تهیه کرده

بود که خیلی ارزنده بود . یک قسمت آن به همت مرحوم محمد عثمان صدقی هنگامی که مدیر روز نامه ی انیس بود در سال ۱۳۲۶ خورشیدی در هر پنجشنبه در روز نامه ی انیس چاپ می شد . مجموعه ی ضرب المثل که به خط مرحوم مولانا خال محمد خسته تحریر یافته بود زیاد تر آن شکل ضرب المثلهای شعری را دارد، توسط آقای عبدالقدیر پور غنی شاعرغزلسرا جمع آوری گردیده بود.

« گلدسته های تورکمنی » تالیف آقای پیغمبرقل نیز به سال ۱۳۶۲ در کابل به طبع رسیده است. و کتاب دیگری به نام « أفغانستان اوزبیکلری نینگ ضرب المثللری و مقوله لری » تالیف

داکتر عارف عثمانوف که در سال ۱۳۵۹ در کابل به چاپ رسید.

جناب آقای استاد برهان الدین نامق، دوازده هزار مثل شعری را جمع آوری نموده اند و هم کتابی در وجه تسمیه أمثال و حکم تهیه داشته اند.

این قلم (ایماق) نیز از خورد سالی به جمع آوری فولکلور اوزبیکان أفغانستان علاقه داشتم. ادب شفاهی که طی سی سال از صفحات شمال کشور جمع آوری کرده بودم، به شکل یک کتاب در آمد. در این اثر اشعار فولکلوریک، دوبیتی ها ، سوزوان چهار بیتی های دل انگیز « یازی و زیبا» سروده ها و بازیهای أطفال، چیستانها ، داستانها، افسانه ها و أمثال و

حکم با ترجمۀ دری جا گرفته بود.

این مجموعه « خلق دُر دانه لری – دُر دانه های خلق » درسال ۱۳۵۵جایزۀ خوشحال ختک را از وزارت اطلاعات و فرهنگ از آن خود کرد و در سال ۱۳۵۹ از طرف وزارت مذکور به تعداد یکهزار جلد در مطبعۀ دولتی طبع شد.

اثر مذکور در سال ۱۹۸۶ از طرف نشرات غفورغلام به تیراژ ده هزار جلد بخط کریل در شهر تاشکند و دو بار هم در مزار شریف ازطرف اداره ی همکاریهای جهانی بچاپ رسید.

کمینه در سال جاری به یک کار علمی دیگر فولکلوریک نیز دست زدم. یعنی از کتاب چاپ

شده ام به نام (در دانه های خلق)، ضرب المثلهای اوزبیکی را که در کتاب مذکور به چاپ رسیده بود، بیرون نویس و تایپ نموده، در یک مجموعه تحت عنوان

(ضرب المثللر - أمثال و حکم) شامل ساختم. همچنان سایر ضرب المثلهای مردم اوزبیک زبان را که بعداً جمع آوری کرده بودم ، برای استفاده ی علاقمندان ادب شفاهی

به خصوص امثال و حکم، درج این کتاب نمودم .

کتاب حاضر مجموعه ای است از ضرب المثلهای تورکی اوزبیکی به فارسی / دری همرا ه با معادل های فارسی/ دری آنها. از آنجا که به زبان مادری خود زبان تورکی اوزبیکی علاقه زیادی داشته ام ، همیشه در این فکر بودم أمثال وکنایات موجود در این زبان را به خوبی زنده نگهدارم که اینک این آرزویم تحقق پیدا کرد و توانستم این گوهر های ناب ادبیات زبان تورکی اوزبیکی را با ترجمه آن به زبان فارسی دری، در خدمت فرهنگیان گرامی قرار دهم. این کتاب به ترتیب حروف الفبا نوشته شده است.

خواننده گان گرامی! مردم ما ضرب المثل دارند : « ایش بار بیرده خطا بار» یعنی کسی که کاری را انجام میدهد خواهی نخواهی در کارش اشتباه رخ میدهد. از دوستان گرامی تقاضای من این است که اگر در ترجمهٔ ضرب المثلها به کدام غلطی لفظی، املایی و غیره بر میخورند، لطفاً آنرا به نظر اغماض نگریسته، بر آن خورده نگیرند.

دوکتور فیض الله ایماق

تورنتو - کانادا

ضرب المثللر

(امثال و حكم)

آ

* آچ قارینگه – اچچیق اَیران.

به شکم گرسنه، دوغ تلخ .

* آچ قارینگه – نمک آب .

به شکم گرسنه، نمک آب.

* آق کونده، آقه ره سن

قاره کونده، قاره یه رسن.

در روز روشن، سفید میشوی،

در روز تاریک، سیاه.

* آیده – ییلده بیر بازار،

اونییه م یامغیر بوزر.

در هر ماه و در هر سال یک بازار است،

آنرا هم باران خدشه دار می سازد.

* آمدی کیلسه، سیچقان فیلنی ییینگر.

اگر طالع یاری کرد، موش، فیل را مغلوب میسازد.

* آمد نینگ شیشه سی تیمیرچی نینگ تیشینی سیندیرر.

شیشهٔ طالع و امید – دندان آهنگر را تکه تکه میکند.

* آریق آتگه چنگ یوقر.

به اسپ لاغر، خاک و غبار می چسبد.

* آریق آتگه قمچی یاو،

تیشیک تامگه تامچی یاو.

قمچین به اسپ لاغر،

چکک باران به خانه ییکه شگاف دارد، دشمن است .

* آت بازاری – بخت بازاری .

بازار اسپ، بازار بخت و طالع است .

* آته بیلن قالگن – شوم ییتیم،

آنه بیلن قالگن – گل ییتیم.

یتیم پدر مرده، شوم است

یتیم مادر مرده، یتیم خوشبخت است.

❁ آتنگ نینگ چارواغیده قالگونچه،

آننگ نینگ اؤیماغیده قال.

ماندن در گودال مادر، بهتر است در چارباغ پدر.

* آته سی اورمه گن قؤنغیزنی،

باله سی اورر تؤنغیزنی (خوک وحشی).

قونغوزک و مادر کیکها را بچه اش لت و کوب نمی کند،

اماخوک وحشی از دست چوچه اش لت میخورد.

❁ آتدن آله هم توغر، قاره هم.

اسپ – هم چوچهٔ ابلق میزاید، و هم سیاه .

❁ آتنگ یخشی بؤلسه،

بو دنیانینگ فراغی (آسوده گی).

اگر پدر خوب و مهربان داشته باشی، دنیا برایت گل و گلزار است .

* آت آلسنگ، آزغین آل – خاتین آلسنگ غریب آل.

اگر اسپ خریدی، لاغر اندام باشد، اگر زن می گیری غریب.

* آت آلسنگ، اوییِنگ بیلن کینگش.

اگر اسپ میخری، با خانواده ات مشورت کن .

* آت آلسنگ، گیریشگه، تویه آلسنگ گردنیگه قره ب آل.

اگر اسپ میخری رفتارش را ببین، اگر اشتر میخری گردنش را.

* آت آلسنگ منیب آل، خاتین آلسنگ کؤریب آل.

اگر اسپ میخری رفتارش را ببین، اگر زن میگیری نا دیده مگیر.

* آت اَیله نیب، قازیغینی تاپر.

اسپ اگر هر قدر بگردد، باز هم از گلمیخ خود دور شده نمی تواند.

* آت باسمه گن جاینی، تای باسر.

جاییکه اسپ نتوانسته برود، بچه اش می تواند بدانجا برود.

* آتنگ باله سی بؤلمه، آدم باله سی بؤل.

پسر پدرت نباش، پسر آدم باش.

* آتنگ قریسه، قُل آلمه، آننگ قریسه – چوری.

اگر پدرت پیر شد، غلام نگیر، اگر مادرت پیر شد کنیز.

* آتنگنی اؤلدیرگنگه هم یخشیلیک قیل.

به قاتل پدرت هم نیکی کن.

* آت مینگنیکی، تؤن کیگنیکی.
اسپ از آن کسیست که سوار شد، چپن از آن کسیست که پوشید.

* آت مینگنیکی، قیلیچ آلگنیکی،
اسپ از آن کسیست که سوار شد، شمشیر از آن کسیست که به دست گرفت.

* آچ قرینگگه سؤز یاقمس.
گرسنه - حوصلهٔ شنیدن گپ را ندارد.

* آچکوزده بؤلسه هم یؤق، سخیده بؤلمه سه هم تؤق.
گرسنه چشم اگر نان هم داشته باشد، گرسنه است، سخی - اگر نداشته باشد هم چشم سیر دارد.

* آچلیک کؤچه گه چیقه رر، یلانغاچلیک اویگه کیرگیزر.
گرسنگی بیرون میکشاند، آدم برهنه، از خانه بیرون نمی شود.

* آچلیکنی یستیق کؤته رر.
گرسنه گی را فقط بالشت می بردارد.

* آچلیک - نیمه بیدیرمس، یلانغاچلیک، نیمه کیدیرمس.
گرسنه - از خوردن هر چیز دست نمی گیرد، برهنه از پوشیدن آن.

* آچ نینگ قؤینیده نان تورمس.
نان - در بغل گرسنه باقی نمی ماند.

* آچ نینگ کؤزی نانده، تؤق نینگ کؤزی تامده.
چشم گرسنه در نان، چشم سیر- در بام.

* اخترسنگ تاپرسن، قوله سنگ ییترسن.
جوینده ، یابنده است.

* اخترگه نینگ حرکتده.
حرکت برکت است.

* اخترگنده تاپیلمس، کیره ک بؤلمه سه، خوار و زار.
در وقت ضرورت پیدا نمیشود، وقتیکه ضرورت نباشد، زیاد است.

* آدم – آدم بیلن، پسته بادام بیلن.
آدم با آدم، پسته با بادام مناسب است.

* آدم – آدم نینگ گؤشتینی ییمس.
آدم – گوشت آدم را نمی خورد.

* آدم اله سی ایچیده، مال اله سی تشیده.
حیوان خوب و بد را میتوان شناخت اما آدم بد را نمیتوان شناخت.
یا : سنگین دل است هرکه به ظاهر ملایم است
پنهان درون پنبه ببین، پنبه دانه را

* آدم تاشدن قتتیق، ایپکدن نازک.
آدم از سنگ سخت، و از ابریشم نازک است.

* آدم – حُسنیگه بهأ بیرمه، عقلیگه بهأ بیر.
ارزش آدمی به عقل است، نه به حسن و زیبایی.

* آدم – سفرده بیلینر.
آدم – در سفر شناخته می شود.

* آدم – قیلالمه گن ایش یؤق.
کاری نیست که انسان از عهده اش برآمده نتواند.
یا : غیر ممکن، غیر ممکن است.

* آدم نینگ دلی بیلن، تیلی بیر بؤلسین.
دل و زبان آدمی باید یکی باشد.

* آدم نی نفسی، آلاوگه سالر.
نفس – آدم را به آتش می اندازد.

* آدم نینگ یوزی ایسسیق.
روی آدمی گرم است.
یا : چشم – از چشم می شرمد.

* آرزوگه ، عیب یؤق.
آرزو- عیب ندارد.

* آزدن بیرسنگ بؤلرمن، آزدن اورسنگ اؤلرمن.
اگر کم کم بدهی زنده می مانم، و اگر کم کم بزنی میمیرم.

* آز گپیر، کؤپ ایشیت.
کم حرف بزن، بسیار بشنو.

* آز نفع، کؤپ نقصان کیتیرر.
نفع و فایدهٔ کم، ضرر دارد.

* آذوقلیک آت، چرچیمس.
اسپیکه آذوقه دارد، هیچگاه خسته نمیشود.

* آسان ایمس اؤتین آلماق،
هولینی قؤییب قوروغینی آلماق.
جمع کردن هیزم و دانستن خشک وتر آن ، کار آسان نمی باشد.

* آسمان اؤپسه، ییر کؤته رر.
اگر آسمان بیفتد، زمین بر می بردارد.

* آسماق اوزاق، ییر قتتیق.
آسمان بلند است و زمین هم سخت.

* آسمانگه توپیرسنگ، بیتینگگه توشر.
اگر به آسمان تف کنی برویت میفتد.

* آسیلسنگ بلند دارگه آسیل.
آگر آویزان می شوی به دار بلند آویزان شو.

* آش – ایگه سی بیلن، تاتلییغ.
غذا – با صاحبش لذیذ است.

* آشنام – بیل باغیم.
کمربندم - دوست و رفیقم است.

* آشنانگ حرمتی قرض،
یاش اولوغ حرمتی فرض.
احترام دوست قرض، احترام بزرگان فرض است.

* آشینگ حلال بؤلسه، کؤچه ده ایچ.
اگر نانت را با زور بازو پیدا کرده باشی، میتوانی در کوچه بخوری.

* آش نینگ طعمی توز بیلن، آدم طعمی سؤز بیلن.
مزه طعام با نمک است، جوهر انسان با سخن و گفتار.

* آغیر تاش نی سوو آقیرمس.
سنگ – در جای خود سنگین است.

* آغریقنی توزه لگوسی کیلسه، ایمچی اؤز آیاغی بیلن کیلر.
اگر مریض جور شدنی باشد، طبیب به پای خود می رسد.

* آغزی آشگه ییتگنده، بورنی قانر.
زبانش که به غذا رسید، بینی اش خون می شود.

* آننگنی آتنگگه یامانله مه،

دؤستینگنی ـ دشمنگگه.
مادرت را به پدرت بد مگو، دوستت را به دشمنت.

* آلتین آلمه دعا آل، دعا آلتین ایمس مو.

زر نگیر دعا بگیر، دعا حکم زر را دارد .

* آلتمیش گه کیرسنگ، آرقنگگه قره .
اگر شصت ساله شدی، به عقب بنگر.

* آلتین بیرده یاتمس، یخشی لیک بیرده قالمس.
طلا ونیکی هردو در زمین نمی ماند.

* آلگن، آلگن بیرده قالر .

معادل دری : « داشته آید به کار... گرچه بود زهرمار»

* آنه یورتینگ، آلتین بیشیگینگ.
مادر وطنت، حکم گهواره طلایی را دارد .

* آنه مهری – دریا .

مهر ومحبت مادر نسبت به فرزندش، چون دریاست .

* آغزی کویگن، ساووق سوونی پوفلب ایچر.
دهان سوخته، آب سرد را پوف کرده می خورد.

* آلگنده جانیم – جانیم، بیرگنده، چیقدی جانیم.

در وقت گرفتن، جانم – جانم، در وقت دادن، بر آمد جانم.

* آلماقنی، بیرماغی بار .

گرفتن، دادنی دارد.

* آله گوزن، آله بؤلسه هم، أرسلان بؤلمس.

گوزن ، اگر ابلق هم باشد، نمی تواند، شیر باشد.

* آلیشده بسم الله، بیریشده استغفرالله.

در وقت گرفتن بسم الله، در وقت دادن استغفرالله.

* آلینگ – آلینگ دیب،- آلدیرمه .

معادل دری: « چاه کن ، زیر چاه است».

* آنه راضی خدا راضی.

رضایت مادر، رضای خدا (ج) است.

* آنگی یؤق نینگ دانگی یؤق.

کسیکه عقل و فراست ندارد، بد نام است.

* آنه سینی کؤر، قیزی نی آل،

ملکی نی کؤریب، بؤزینی آل.

مادرش را دیده، دخترش را بگیر، جنسیتش را دیده، کرباسش را.

* آوسین- آوسینگه تاش آته دی،

کونداش- کونداشگه پخته.

ایور به ایور سنگ میاندازد، امباق به امباق پخته.

* آیده ییگن سؤق « آچکؤز»، کونده ییگن تؤق.

کسیکه در هر ماه می خورد، چشم گرسنه دارد، آنکه هر روز می خورد سیر است.

* آی نینگ اؤن بیشی قرانغو، اؤن بیشی یاروغ.

نصف ماه اگر تاریک باشد، نصف دیگرش روشن است.

* آلاونی قؤزغه سنگ اؤچر، همسایه نی قؤزغه سنگ کؤچر.

آتش را شور بدهی خاموش میشود، همسایه را مزاحمت کنی کؤچ می کند.

***

الف

* اول پیچاقنی اؤزینگگه اور،

آغریمه سه، بیراوگه اور.

اول کارد را در جان خود بزن، اگر درد نکرد، در جان دیگران بزن.

* اندیشه نینگ آتینی قؤرقاق قؤیمه.

آنکه اندیشه دارد، نامش ترسو نیست.

* اویلمه گندن اویَل .

از آدم بی شرم، شرم داشته باش.

* اویه تی یؤق اؤغیل یامان،

قیلیغی بوزوق قیز یامان.

از بچهٔ بیشرم و از دختر بد کردار، در هراس باش.

* اویتلیگه – اوچ کون هییت،

اویت سیزگه – هر کون هییت.

به آدم با شرم ، سه روز عید است، به آدم بی شرم هر روز.

* ایری ایشیکدن چیقسه، خاتین، تیشیکدن چیقر.

شوهرکه از دروازه برآمد، زن – از کیلکین می برآید .

* ایچکینی یؤقله سنگ ، قولاغی کؤرینر.

اگر بز را یاد کردی، گوشش معلوم میشود.

* ایشک سیمیرسه، ایگه سینی تیپر،

ایت سیمیرسه ، ایگه سینی قاپر.

خر - چاق شد صاحبش را لگد میزند،

سگ که چاق شد صاحبش را میگزد.

* اولوغ کیشی وعده سیده یالغان یؤق .

انسان خوب، همواره به وعدهٔ خود وفا میکند .

* ایللیک ییلده، ییل اؤزگه رر.

سال – در هر پنجاه سال یکبار تغییر می کند.

❁ ایر- ایتمس، ایتسه قیتمس.

مرد با غرور – همواره به وعده و قول خود وفا می کند .

❁ ایر بیگیت نینگ ایتگه نی- میلتیقدن اؤق آتگه نی.

سخن جوان باغرور، چون مرمیست که از تفنگ فیر شود .

❁ اِیر توققن ییریگه ،

اِیت تؤیگن ییریگه.

مرد- مادر وطن، سگ - آنجا را که غذا خورده است دوست دارد.

❁ اِیرنینگ سؤزی بیتته.

مردان را قول است.

❁ اؤزبیک اؤز بیلگه نیدن قالمس.

اوزبیک – « خودش بیگ » ، هیچوقت از قولش بر نمی گردد.

❁ اؤسمه کیتر، قاش قالر،

بیگانه کیتر، اؤز قالر.

وسمه – پاک میشود، ابرو می ماند،

بیگانه میرود، صاحب وطن می ماند.

- اَوَلگی بختیم – گل بختیم،

کییِنگی بختیم – سووگه آقدیم.

بخت نخستینم – خوش بخت بودم ،

در بخت ثانی - به آب غرق شدم.

- اَولینی بیرگونچه، آخرینی بیرسین.

معادل دری : « دیر آید، درست آید» .

- اخترگنده تاپیلمس،

کیره کمسده خوار- زار.

در وقت ضرورت پیدا نمیشود،

زمانیکه ضرورت نباشد ، خوار و زار است.

- اوسته پیچاققه یالچیمس ،

ییتیک دوز – بیگیزگه.

آهنگر – کارد ندارد،

موزه دوز، درفش .

❁ ایشه گیم چؤلاق بؤلدی،

منزیلیم ییراق بؤلدی.

اولاغم لنگ شد، منزلم دور .

❁ اؤزیم اوزین بؤلسم هم، طالعیم پست.

خودم دراز هم باشم، طالعیم پست است .

❁ اؤلگن نینگ اوستیگه تیپگن.

بعد از مردن، لگد زدن! ؟

❁ اؤلگن نینگ اوستیگه – اؤن تیاق.

مرده را، بعد از مردنش، ده بار زیر شلاق گرفتن!؟.

* امانت کییم، جانینگنی ایسیق توتمس.
با جامهٔ طلبی، جانت گرم نمی شود.

* انه گؤر، منه گؤر، ایشانمه سنگ باریب کؤر،

آه گور، تنها گور، اگر باور نداری برو و از نزدیک نظاره کن.

* اؤتدن کول تورر، کولدن، اؤت.
از آتش خاکستر، و از خاکستر، آتش برمیخیزد.

* اؤتگن ایشگه، غم بیمه.
گذشته را صلوات.

* اؤتمس پیچاق، قؤل کیسر.
کارد کُند، دست می بُرد.

* اؤتین دیگن، چؤپ بؤلر،
ییغیب یورسنگ، کؤپ بؤلر
اگر چوب و هیزم را جمع آوری کنی، روز به روز زیاد شده،
در سرمای زمستان بدرت می خورد.

* اوچره مه، اوچره گندن کیین وای دیمه.
بکوش تا به مشکلی مبتلا نشوی، اگر مبتلا شدی ، داد و فریاد مکن .

* اوچسنگ آیاغینگدن تارته من، چؤمسنگ قولاغینگدن.
اگر پریدی از پایت و اگر غرق شدی از گوشت کش می کنم.

* اؤراغ اؤرماق اؤینه ماق، خمیر قارماق جان بیرماق.
درو کردن بازی کردن، خمیر کردن جانکندن.

* اؤراقده یؤق، مشاقده یؤق، خرمانده حاضر.
وقت درو، و خوشه چینی لادرک است، اما وقت خرمان حاضر .

* اورالمس، تیاقنی کتته سینی کؤته رر.
آنکه زده نمی تواند، کلانترین دانگ را بر می دارد.

* اورسه – سؤکسه هم ایل یخشی.
بزند و دشنام دهد، باز هم مردم خودت خوبست.

* اوریشده، قؤلینگنی تارت، معرکه ده، تیلینگنی.
در نزاع و جنگ دست نگهدار و در جمع مردم ، زبانت را.

* اوزاققه قؤیسنگ، یقیندن آلرسن.
معادل دری : « مالت را نگاه کن ، همسایه ات دزد نگیر» .

* اوریش بؤلسه، توریش یؤق.
آنجا که جنگ است، زنده گی نیست.

* اوزاق نینگ بوغداییدن، یقین نینگ ارپه سی یخشی .
از گندم فردا، جو امروز بهتر است.

* اوزاق نینگ بوغداییدن، یقین نینگ سامانی یخشی.

از گندم دور، کاه نزدیک بهتر است.

* اوزاق بؤلسه هم، یؤل یخشی،

یامان بؤلسه هم، ایل یخشی.

راه دور هم باشد ، قوم ، بد هم باشد بهتر است.

* اؤز عیبی نی بیلگن مرد.

آنکه به عیب خود اعتراف کرد، مرد است.

* اؤز قدرینی بیلمه گن، ایل قدرینی بیلمس.

کسیکه قدر و ارزش خود را نشناخت، قدر و ارزش مردمش را نیز نمی داند.

* اؤزنی یامانله گن، یات یانیده مهری کیتر.

کسیکه خود را بد بگوید، نزد بیگانه و دشمن، حقیر معلوم می شود.

* اؤزی اچی، گپی چوچی .

خودش تند، سخنش شیرین.

* اؤزی اؤلگن قؤینی، قربانلیککه، حسابله ب بؤلمس.

گوسفند خود مرده را نمی توان در قربانی حساب کرد.

* اؤزی بی ملال نینگ، سؤزی بی ملال.

آدم خوب، سخنان خوب.

* اؤزی تؤغری نینگ، سؤزی تؤغری.

آدم راست، سخن راست میگوید.

* اؤزیم آچ بؤلسم هم، آتیم تؤق بؤلسین.

اگر خودم گرسنه هم باشم باید اسپم سیر - خوب باشد.

* اؤزینگده یؤق، عالمده یؤق.

خودت نداری، عالم ندارد.

* اؤزینگده بؤلسه، کونده ییرسن، بیراوده بؤلسه، بیرکون ییرسن.

مال خودت همیشه بدردت می خورد، مال دیگران یک روز.

* اؤزینگنی ایر بیلسنگ، براونی شیر بیل .

اگر خود را مرد میدانی، دیگران را شیر بدان.

* اؤزیگه یال بؤلمه گن، اؤزگه گه دُم بؤلمس.

آنکه بخود یال شده نتواند ، به دیکران دُم شده نمی تواند.

* اؤزینی بیلمه گننی، ایسی یؤق.

آنکه خود را نشناخت، بی هوش است.

* اؤزی ییمس، اِیتگه بیرمس.

خودش نمی خورد، به سگش هم نمی دهد.

* اؤزی یؤق نینگ، کؤزی یؤق.

معادل دری : « چشم از چشم می شرمد».

* اوستالیک جای بیتر، قصابلیک جای ایتر.

آنجاکه اهل کار است، آباد می شود، آنجاکه قصابیست بر باد میشود.

* اوستیگه یوک قؤیسم، تاووق من دیدی، یوک نی آلسم، تویه من دیدی.

اگر بگویم بار ببر، می گوید:

مرغ استم، اگر بگویم پرواز کن ، می گوید:

شتر استم.

* اؤغیرلیک مالنی، بَرَکتی بؤلمس.

مال دزدی شده، بی برکت است.

* اؤغری – اؤز سایه سیدن قؤرقه دی.

دزد - از سایه اش می ترسد.

* اؤغری بؤل، انصافلی بؤل.

دزد باش، با انصاف باش.

* اؤغلی بار نینگ، اؤرنی بار.

کسیکه پسر دارد، نام و نشان دارد.

* اؤغلینگ باقسین، کیلینینگ ساغسین.

پسرت بچراند، عروست بدوشد.

* اؤغلینگ شؤخ بؤلمه سه، یؤق بؤلسین.

اگر پسرت شوخ نباشد، بهتر است نباشد.

* اؤقیش نینگ ایرته – کیچی بؤلمس.

تحصیل – وقت و نا وقت ندارد.

* اؤقیمه سنگ بهانگ، بیر پول.

اگر تحصیل نداری، بهایت یک پول است.

* اول اؤزینگدن باشله.

هر کار را اول از خود شروع کنی.

* اول - اؤزینگگه باق، سؤنگره ناغره قاق.

اول – عیب خود را ببین، بعد عیب دیگران را.

* اول اؤیله، کیین سؤیله.

اول فکر کن، بعداً حرف بزن.

* اول یوتگن نینگ بورنی قانر.

کسیکه قمار را بار اول برد، در آخر بینی اش خون میشود « می بازد ».

* اؤلسنگ گؤرینگ کینگ بؤلسین.

اگر مردی گورت وسیع باشد.

* اول کینگاش، کیین تینگاش.

اول مشوره ، بعد اقدام .

* اؤلگه نیم نینگ کونیدن، چالگه تیگه من.

از مجبوریت، با محاسن سپید ازدواج می کنم.

* اؤلمه ایشکیم ارپه اییه سن.

معادل دری : « بزک – بزک نمیر، جو لغمان میرسد».

* اولیککه، اؤق آتمه !

مرده را ، هدف گلوله قرار مده.

* اؤلیم بوزر دکانینگنی،

توتیب قؤیگن مکانیگنی.

مرگ و میر، دکان و مکانت را نا بود میسازد.

* اؤلیم سؤره مسدن کیله دی.

مرگ – بی خبر می آید.

* اؤنبیرنی، اؤنگه ساتتینگ، آتینگ بؤلسین سوداگر.

یازده را به ده فروختی، نامت باشد سوداگر!؟ .

* اوی قیزی – پلخمان تاشی، اؤینب آتمه، اؤیلب آت.

دختر خانه، به مثال سنگ پلخمان است، در پرتاب آن توجه کن.

* اویت – اؤلیمدن قتتیق.

شرم و حیا – از مرگ ومیر سختر است.

* ایاز ! ایر بؤلسنگ، یورتینگ اوچون کوکسینگ نی توت.

ایاز ! اگر مرد هستی برای وطنت سینه ات را سپر بساز.

* ایاز! بو گونینگ نی اونیتمه، خام چاروغینگنی قوریتمه.

ایاز! حد خود را بشناش، چاروغ خامت را از یاد نبر .

* ایبب تؤیمه گن، یه لب تؤیمس.

کسیکه با خوردن سیر نشود، با لیسیدن سیر نمی شود.

* ایپیک – چؤب ییغر، یامان گپ.

ابریشم ، چوب را به دور خود می پیچاند، آدم بد، پشت گپ میگردد.

* اِیت ، اِیتلیگی نی قیلر.

سگ، از عادت خود بر نمی گردد.

* اِیت – چوپان نینگ قؤلداشی، یککه لیکده یؤلداشی

سگ - رفیق چوپان، در تنهایی یار چوپان .

* اَیتر سؤزنی اَیت، ایتمس سؤزدن قَیت.

از گفتن سخنان خوب، تأخیر مکن، از سخنان بد بپرهیز.

* اَیتسم تیلیم کویه دی، ایتمه سم دِلیم.

بگویم، زبانم می سوزد، نگویم – دلم .

* اَیتیلگن جایگه اِیرینمه، اَتمه گن جایگه کؤرینمه.

نا خوانده مرو تو بر جایی کسی.

* اَیتمه آغزیم، اِیشیتمه قولاغیم

از گفتن و شنیدن حرفهای نا مناسب پرهیز کن.

* اِیت نی قاپمس دیمه، آت نی تیپمس دیمه.

سگ و اسپ را اعتباری نشاید، چه اولی را عادت است گزیدن و دومی را لگد زدن.

* اِیت نینگ عقل سیزی، قتلَمه دن طمع قیلر.

سگ بی عقل، از پراته طمع دارد.

* اپتینگ قیشیق بؤلسه، آیینه دن اؤپکه له مه.

اگر سیمایت کج باشد، از آیینه محزون نباش.

* ایچکی- قؤیگه کولیبدیر.

بز- به گوسفند خندیده است.

* ایچکی – یوگوریب، لنگ بؤلمس.

بز - با دویدن لنگ نمیشود.

* ایچی قاره نیکی، اؤزیگه بویورمس.

دارایی حسود، حتا نصیب خود ش هم نمیشود.

* اِیر- اَیتیلگن جایگه عزیز.

نا خوانده مرو تو برخوان کسی .

* اِیر – باشیگه ایش توشسه، ایتیک چیقرمسدن سوو کیچر.

اگر بالای مرد مشکلی پیش آید، با موزه اش از آب میگذرد.

* اِیرته نینگ آشیدن، بو گون نینگ ماشی یخشی.

از آش فردا، ماش امروز بهتر است.

* اِیرته نینگ ایشی نی، کیچگه قؤیمه.

کار امروز را به فردا مگذار.

* اِیرگه بیرسنگ آشینگنی، اِیرلر سیلر باشینگنی.

اگر به مردم خیرات کنی، همه ترا نوازش خواهند داد.

* اِیرکین بؤلمه سنگ، اؤلگه نینگ یخشی.

مرگ بهتر است از اسارت و غلامی.

* اِیرکین بؤل – یشه.

آزاد باش، زنده گی کن.

* اِیر سؤزیدن قَتمس،

یؤلبرس، ایزیدن.

مرد از سخنانش، شیر از راه اش پس نمیگردد.

* اِیریم آلدینگ، جانیم آلدینگ.

شوهرم را گرفتی، جانم را گرفتی.

* اِیرینگ سیودی، ایلینگ سیودی.

اگر شوهرت ترا دوست داشت، مردمت نیز به تو احترام می گذارند.

* اِیسیتمه نی یاشیرسنگ، اؤلیم آشکارا قیلر.

اگر از تب چشم پوشی کردی، مرگ به سراغت می آید.

* ایسکی نی اِیپله گونچه، اِیسینگ کیتر.

شیشهٔ شکسته بهایی ندارد.

* ایسکی چاپاننی ، اِیت قاپر.

چپن کهنه را سگ می گزد.

* ایسینگ باریده، ایته گینگ نی یاپ.

زمانیکه عقل داری دامنت را بپوشان « عیبت را پنهان کن ».

* ایسسیق نی اؤزینگگه باس، اؤتمه سه، کیشیگه باس.

اول آتش را به جان خود بزن، اگر نسوختی به جان دیگران.

* ایش – آدم نینگ راحتی.

کار – راحت جان است.

* ایش – اشتها آچر.

کار – اشتها آور است.

* ایش – ایش اؤرگه تر.

کار – کار می آموزد.

* ایش بار ییرده، آش بار

آنجا که کار است، در آنجا نان است.

* ایش بیتگچ، مصلحتچی کؤپه یر.

کار انجام گرفت، مصلحت دهنده، زیاد پیدا می شود.

* ایش بیلگنگه بیر تنگه، گپ بیلگنگه، مینگ تنگه.

کار گر یک تنگه، اما آدم چالاک و پُر گپ، هزار تنگه به دست می آورد.

* ایشتان سیز، توشیده، اوچ قری بؤز کؤره دی.

شخص برهنه، سه متر کرباس خواب می بیند.

* ایش- قیلگنگه ، قاپ – قاپ، قیلمه گنگه، بؤش قاپ.

کار به اهل کار زیاد است، به آدم بیکار، نه .

* ایشنی حشمت قیله دی، لافنی تاشمت اوره دی.

کار را حشمت میکند، لاف را تاشمت میزند.

* ایشنی قیلدی حریفلر، تیاققه قالدی غریبلر.

کار را کردند حریفان، در غم ماندند غریبان.

* ایشک – ایاغ آستیگه قرر، آت – آلتی آیلیک یؤلنی ایزلر.

مرکب – زیر پای خود را می بیند، اسپ شش ماهه راه را.

* ایشک – ایشکدن قالسه، قولاغینی کیسه دیلر.

مرکب که از مرکب پس ماند، گوشش از بریدن است.

* ایشیکدن اؤتگن سوونی، قدری یؤق.

آبیکه از نزدیک منزلت میگذرد، قدر ندارد.

* ایشیگیمنی بیر قؤلله ب اورسنگ، ایشیگینگنی ایککی قؤلله ب اوره من.

اگر دروازه ام را با یک دست زدی، دروازه ات را با دو دست خواهم زد.

* ایشک مینگن، آیاغی تینمس.

آنکه سوار مرکب شد، پایش آرام نمی ایستد.

* ایشک نینگ فعلی، ایگه سیگه معلوم.

رفتار و اطوار مرکب، به صاحبش معلوم است.

* ایچکی نی تیاق ایگی سی کیلسه،
چوپان نینگ تیاغیگه سویه نه دی.

دل بز، به لت خوردن شود، به چوپ دست چوپان، تکیه می کند.

* ایشک نی یوکی ییڼگیل کیلسه، یاتاغان بؤلر.

اگر بار مرکب سبک باشد، خوابش می برد.

* ایشله ب تاپگن آش، لذیذ.

نانیکه با زحمت به دست آید، لذیذ است.

* ایشله گن تیشله یدی، ایشله مه گن کیشنه یدی.

کسیکه کار می کند، نان می خورد، کسی که کار نکند شیهه (صدای اسپ) می کشد.

* ایشله گن خوار بؤلمس.

آنکه کار کند خوار و زار نمی شود.

* ایشله گن، هاریمس.

آنکه کار می کند، خسته و مانده نمی شود.

* ایشله مه گن، تیشله مس.

آنکه کار نکند ، گرسنه می ماند.

* ایشنی بجره دیگنگه بویور.

کار را به اهلش بسپار.

* ایش نینگ اؤزینی بیلگونچه، کؤزینی بیل.

دانستن راز و موفقیت کار، بهتر است نسبت به خود کار.

* ایش وقتیده عیار، آش وقتیده تیار.

به وقت کار عیار، در وقت نان خوردن تیار.

* ایش یاقمسگه، اِیت باقمس.

از آدم تنبل و بیکاره، سگ هم گریزان است.

* ایش یاقمسگه ایش بویورسنگ، سینگه عقل اؤرگه تر.

اشخاص بیکاره و تنبل ، به تو عقل یاد می دهد.

* ایکسنگ، اؤره سن.

کشتی، درو می کنی.

* ایککی قؤل بریکیب، یوز یوور.

با دو دست، روی شسته میشود.

* ایککی تربوزنی بیر قؤلگه، آلیب بؤلمس.

دو تربوز، به یک دست گرفته نمی شود.

* ایککی خاتینلیک نینگ روزی گُم.

دو زنه را روزش گم.

* ایککی قوچقارنینگ کله سی، بیر قازانده، قینه مس.

کلهٔ دو قوچ، در یک دیگ، نمی جوشد.

* ایککی قؤچقار اوریشر، ایچکینی بوتی، سینر.

دو قوچ می جنگد، پای بز میشکند.

* ایککی کؤچگن، بیر تلنگن.

اگر دو بار کوچ کردی، گویا مالت به یغما رفت.

* ایککی نرسه، ساچنی آقرتیرر:

قرضدارلیک، قیغو.

دو چیز باعث سپیدی موی میشود:

قرضداری، غم .

* ایگری کلتککه، ایگری تؤقماق.

معادل دری: « کند همجنس با همجنس پرواز...کبوتر با کبوتر ، باز با باز»

* ایگری هم بؤلسه ، یؤل یخشی،

قری هم بؤلسه، قیز یخشی.

کج هم باشد، راه خوبست، پیر هم باشد، دختر.

* ایگری یاغاچ نینگ ایگیلگه نی، سینگه نی.

خم شدن چوب کج، در حقیقت شکستن آن است.

* ایگنه بیلن قودیق قازر.

با سوزن، چاه می کند.

* ایگنه دیک تیشیکدن، تویه دیک ساووق کیلر.

از سوراخ سوزن مانند، به اندازۀ شتر خنک می آید.

* ییمه – ایچمه بؤل بخیل،

بای بؤلمه سنگ من کفیل.

آدم خسیس که نه بخورد و نه بپوشد، حتماً ثروتمند میشود.

* ایگه سینی سیوگن، اِیتی نی هم سیور.

معادل دری: « از خاطر دوست، سگش نیکوست».

* ایمه بیلگن قؤزی، ایککی آنه نی ایمَر.

برۀ خوش خُلق ، شیر دو مادر را می مکند.

* ایشانمه گین دؤستینگگه، سامان تیقر، پؤستینگگه.

حتا به دوستت اعتماد نکن، امکان دارد روزی پوستت را از کاه پر کند.

* اِینده مه گه نیم، نیمه دیگه نیم؟

مشوره دادن بهتر است، از خاموش نشستن.

* ایل بار ییرده، سؤز بار.

آنجا که مردم هست، گپ هست.

* ایلان باله سی ایلان، چیان باله سی چیان.

چوچهٔ مار، مار است، چوچهٔ گژدم – گژدم.

* ایلان چاققن، آله ارغمچیدن قؤرقر.

مار گزیده، از ریسمان ابلق می ترسد.

* ایلانگه خدا بیلیب آیاق بیرمه گن.

خداوند فهمیده به مار پای نداده است.

* ایلاننی ، اؤلدیرگن ، کؤمر.

ما را کشندهٔ آن دفن می کند.

* ایلان هر ییرده ایگری یوریسه هم، غاریگه تؤغری باره دی.

مار - در هرجا کج برود، در غار خود راست میرود.

* ایلچیگه اؤلیم یؤق.

به قاصد و نامه رسان، مرگ نیست.

* ایلدن ایریلگونچه، جاندن ایریل.

جان دادن بهتر است از اینکه از مردمت جدا شوی.

* ایلدن ایریلیب بؤلمس.

از مردم- نمیتوان جدا شد.

* ایلده باری، سنده باری.

دارایی مردم، دارایی تست.

* ایلگه بیرسنگ آشینگنی، ایرلر سیلر، باشینگنی.

اگر به مردم کمک کنی، مورد نوازش همه قرار خواهی گرفت.

* ایلگه معقول، سینگه معقول.

آنکه مورد ستایش مردم است، مورد قبول تو نیز خواهد بود.

* ایل نیمه بؤلسه، سین هم شونده ی بؤل.

تو هم مانند مردمت باشی.

* ایلینگ آمان بؤلسه، سین هم آمان.

اگر مردمت در امان باشند، تو نیز آرام و آسوده خواهی بود.

* ایل نینگ نظریدن قالمه.

از نظر مردم ، دوری مگزین.

* ایل – یخشیلیک نی اونوتمس.

خلق و مردم، نیکی را فراموش نمی کند.

* اته له دن سؤنگ « سنگ » چیقدی، کیسکدن اؤت.

از لیتی استخوان برآمد و از کلوخ- آتش .

* ارپه - بوغدای بیر گونینگگه یره یدی،
صادق دؤستینگ اؤلگونینگچه یره یدی.
جو و گندم یک روز بدردت خواهد خورد، دوست صادق تا آخر عمر.

* اصل قاره آقرمس.
سیاه اصل، هیچگاه سفید نمی شود.

* ابله دؤست، دشمندن یامان،

نی حیله بیلسه، ایشله تر آسان.

معادل دری: « دشمن دانا بلندت میکند ... برزمینت میزند، نادان دوست»

* اجل آلیب کیلسه، یاوو،

اؤلدیر، بیرمه هیچ ایاوو.
هیچ وقت با دشمن از در مسالمت آمیز پیش نیا .

* اشکمبه دن گؤشت بؤلمس،

دشمن اصلا دؤست بؤلمس.
شکمبه گوشت نمی شود، دشمن، دوست.

* ایل آمانلیک تیلر،

یاوو ـ یامانلیک.
دوست به آرزوی امن و امان و دشمن به امید خرابی.

* ایسکی پخته، بؤز بؤلمس،

اصل دشمن، دؤست بؤلمس.
پخته کهنه کرباس نمیشود، دشمن بد – دوست.

* اؤرتاغینگ بای اؤغلی بؤلسه،

توریشینگ – ویرانه.
اگر رفیقت جغد باشد، بود و باشت ویرانه خواهد بود.

* اؤتنی کاوله سنگ، اؤچر.
دؤستنی کاوله سنگ، کؤچر.
آتش را شور دهی گُل میشود، دؤست را نارام سازی کوچ میکند.

* ارزان بؤلسه، آلووچیدن انصاف کیتر،
قیمت بؤلسه – ساتووچیدن.
خریدار، از دیدن مال ارزان، فروشنده از مال قیمت بهأ، انصاف را از دست میدهد.

* انصاف – سری، بره که.
برکت – در انصاف نهفته است.

* انصافی یؤق نینگ ایمانی یؤق.
آنکه انصاف ندارد، ایمان ندارد.

* انصافلی - آشینی ییر،
انصاف سیز- باشینی.
آدم با انصاف غذا، بی انصاف سر خود را میخورد.

* اؤل - دیسنگ کمپیرگه هم یاقمس.
اگر به پیر زن هم مرگ بخواهی خفه می شود.

* اؤلماق نینگ جزاسی - کؤمماق،
یامان نینگ جزاسی - اورماق.
جزای مرگ تدفین، جزای آدم بد جزا دادن است.

* اؤغری بؤل، قراقچی بؤل، انصافلی بؤل.
دزد باش، رهزن باش، اما با انصاف باش.

* اؤغری نینگ اویی کؤپ،
تؤغری نینگ اویی یؤق.

دزد خانهٔ زیاد دارد، آدم راست صاحب یکخانه هم نمی باشد

* اچچیق کیلسه، عقل قاچر.
قهر آمد، عقل فرار میکند .

* اَیریلمه گین اِیلینگدن ،
قُوَّت کیتر بیلینگدن.

اگر از مردمت دور شدی، قوت کمرت از بین می رود.

* اچیق نی، اچیق کیسر.

تلخی را تلخی می بردارد.

* احتیاط ، شرط.

احتیاط - شرط است.

* احمق اؤزینی مقتر،

لوده قیزی نی.

احمق خود را تعریف می کند، لوده دختر خود را.

* احمق – آیاغدن چَرچَر.

احمق – از پا مانده می شود.

* احمق نی جانی عذابده.

جان احمق، در عذاب است.

* اخلاص بیلن ییغله سه، سوقور کؤزدن یاش چیقر.

اگر با اخلاص گریه کند، از چشم کؤر هم اشک می ریزد.

* ادب – بازارده ساتیلمس.

ادب – در بازار خرید و فروش نمی شود.

* ادب باشی، تیل.

سرچشمهٔ ادب، زبان است.

* ادشگن ایزینی تاپسه هم عیب ایمس.

راه گم اگر پل پای خود را یافت، عیبی ندارد.

* ادشگن، تاش تیرر.

راه گم سنگ می چیند.

* ارپه ایکسنگ، ارپه اؤره سن،

بؤغدای ایسنگ، بؤغدای .

جو بکاری جو، گندم بکاری، گندم درو می کنی .

* ارپه یاتسه، انبار سال.

اگرجو در کشتزار خوابید، در سرشتهٔ انبار باش.

« در این صورت حاصل زیاد به دست می آید»

* ارغمچیگه، قیل قوت.

به ریسمان، مو- قوت است .

* ارقه سی ییرنی کؤرمه گن، یقه سی قؤلنی.

پشتش به زمین نخورده، یخنش دست « این مثل در بارهٔ پهلوانان تازه کار و بی تجربه گفته می شود».

* ایسیق جان، ایسیتمه سیز بؤلمس،

تن گرم ، بدون تب نمی باشد .

* اگر دریانی، چشمه سیدن لایقه بؤلسه، تازه له ب، بؤلمس.

اگر دریا، از چشمه اش خت و لای باشد، نمی توان آنرا پاک کرد.

* اگر ایشچیگه یخشی طعام بیرسنگ، سیگیرینگ کؤپ سوت بیره دی.

اگر به نوکر و گارگر غذای خوب بدهی، گاو ات زیاد شیر می دهد.

* الله بلَم بختی بار، هر نرسه نینگ وقتی بار.

معادل دری: « هر سخن جایی و هر نکتهٔ مکانی دارد».

* الماس – ییرده قالمس.

الماس - هیچگاه در زمین نمی ماند.

***

ب

* بارر بیرینگگه تاش آتمه.

جاییکه رفت و آمد داری، در آنجا سنگ پرتاپ مکن .

* بؤرینی اَیه سنگ، سینی ته لر.

اگر به گرگ دل سوختاندی، ترا میگزد .

❁ بایلیک – بیر آیلیک.

ثروت دنیا - یکماهه است.

❁ بو ایشک – اؤشه ایشک، تؤقیمی باشقه ایشک.

خر – همان خر است، فقط پالانش تغییر کرده است .

❁ بختلی آوچیگه چؤلاق کییک یؤلیقر.

شکارچی خوشبخت، به آهوی لنگ روبرو میشود.

❁ بخت سیز کیشی نی تویه نینگ اوستیده ایت قاپر.

آدم بد بخت را در بالای اشتر، سگ میگزد.

❁ بخت سیز قودوققه کیرسه، قُم یاغر.

بالای مرد بد بخت ، در چاه هم ریگ می بارد.

❁ بخت سیزلیکده، آلتین هم خیره.

به نظر بد بخت، طلا هم خیره معلوم میشود.

❁ بیمار توزه لگیسی کیلسه،

طبیب اؤز ایاغی بیلن کیلر.

درد بیمار، علاج پذیر باشد، طبیب به پای خود می آید.

❁ بی آبرو- بیل باغله سه،

بیچاره بؤیین ایگر.

بی آبرو اگر کمرش را بست، بیچاره – گردن خود را خم میکند.

❁ بیره من دیگن قُلیگه،

اوندن – بوندن ییتکه زر .

خداوند «ج» به بنده دوست داشتنی اش،

از هر طرف می رساند.

❁ بیره من دیگن قُلیگه،

چیقه ریب قؤیه دی یؤلیگه.

به بندهٔ خوشبخت، همه امکانات میسر میشود.

❁ بیز اؤغیرلیککه چیقسک، آیدین بؤلر.

ما که دزد شدیم، آفتاب برآمد.

❁ بیز - قَللیققه بارگنده ، آی یاروغ بؤلر.

ما که به دیدن نامزد برویم، مهتاب می برآید.

❁ بیراو سوو تاپالمه یدی ایچگه نی ،

بیراو سوو تاپالمه یدی کیچگه نی.

بعضی ها آب ندارند که بخورند،

بعضی ها نمیتوانند آب پیدا کنند ، تا از آن عبور کنند .

❁ بیراو – تاجدار،

بیراو – باجدار.

بعضی ها تاجدارند ،

برخی – باجدار.

❁ بیراو اؤله من دیسه،

بیراو کوله من دیدی.

بعضی - در غم جان کندن،

برخی - به فکر خنده.

❁ بازارگه بار، بختینگدن کؤر.

بازار رفتی، بختت را آزمایش کن.

❁ بالته اورسم تیگدی تاشگه،

قه یتیب تیگدی مونگلوغ (غمگین) باشگه.

تیشه زدم ، به سنگ خورد،

تکراراً به سر غمزده خورد.

❁ بارگه بلا یاپیشمس.

به دارا، بلا نمی چسپد.

❁ باشیم بلا ایچیده ،

آیاغیم جفا اوستیده .

سرم در بین بلا،

پایم در بین جفا .

* بار بؤلیب ییمه سه، اور آغزیگه،

یؤق بؤلیب ییسه هم ، اور آغزیگه.

آنکه دارد نمی خورد، وای به حالش، آنکه ندارد می خورد، نیز افسوس به حالش.

* بار طباغیم، کیل طباغیم.

معادل دری : « نیکی کردی، نیکی می بینی» .

* بارینگنی بیلسنگ، کیلرینگنی هم بیل.

اگر به رفتنت می اندیشی، به آمدنت نیز بیندیش.

* بازارگه بار، بختینگنی کؤر،

اوییِنگه کیریب، تختینگنی کؤر.

به بازار رفتی، بختت را بین، در خانه آمده، تختت را.

* بازار – آته – آننگنی تَنیمس.

بازار- نه پدرت را می شناسد و نه مادرت را.

* باش – آمان بؤلسه، دوپی تاپیلر.

سر زنده، کلاه بسیار.

* باشگه بلا ، قَییردن کیلر، ایککی برماق تیلدن کیلر.

هر بلاییکه بالای انسان می آید، از زبان است.

* باشقه نینگ مس قازانیدن،

اؤزینگ نینگ قاره قازانینگ یخشی.

از دیگ مسی دیگران، دیگ سیاه خودت بهتر است.

* باغینگده کؤر، تاکینگگه آس.

در باغت ببین، بر تاکت ببند.

* باله – ییغله مه سه، آنه سوت بیرمس.

طفلیکه گریه نکند، مادرش شیر نمی دهد.

* باله عزیز، تربیتی اوندن عزیز.

طفل - عزیز است، تربیه اش عزیزتر از آن.

* بلیقدن اَیریلسنگ هم، خالقدن ایریلمه.

اگر ماهی را از دست دادی، با خدایت باش .

* بای کیسه مبارک بؤلسین، کمبغل کیسه، قییردن آلدینگ.

بای بپوشید، مبارک باشد، غریب پوشید، از کجا گرفتی؟

* بای نینگ کیلینی بؤلگونچه، کمبغل نینگ قیزی بؤل.

دختر غریب بودن بهتر است، نسبت به عروس بای بودن.

* بخت – بازارده، ساتیلمس.

بخت و سعادت در بازار فروخته نمی شود.

* باشقه گه اؤلیم تیله گونچه، اؤزینگگه عمر تیله.

به جای اینکه به دیگران طلب مرگ کنی، بهتر است
به خودت عمر دراز طلب کن.

* باشقه نینگ مالی نی، اؤزینگچه کؤرمه سنگ، کؤزینگچه کؤر.
اگر مال و دارایی دیگران را مثل مال خود نه می بینی،
باید به اندازه چشمت حفاظت کن.

* باشگه توشگننی، کؤز کؤته رر.
هر مشکل را، چشم تحمل میکند.

* باله باشدن، نهال یاشدن.
طفل و نهال را باید از روز اول، پرورش داد.

* باله لیک اوی بازار، باله سیز اوی، مزار.
خانۀ طفل دار به بازار، خانۀ بدون طفل ، به قبرستان می ماند.

* بای – بایگه باقر، سوو سایگه آقر.
بای- به بای می نگرد، آب به پستی سرازیر میشود.

* بای - باینی تاپیشر، یؤققه بلا یاپیشر.

بای – با بای می آمیزد، بلا - با غریب .

* بُته بار، ریشه سی بار،
هر کیم نینگ ایگه سی بار.
هر بته و درخت ریشه دارد ، هر کس صاحب.

* بچه باقسنگ بیشیککه، خاتین سیوسنگ تؤشککه.
پرورش طفل در گهواره ، احترام زن در بالای توشک.

* بچه لیکده اؤرگنگن عادت، جان بیلن بیرگه چیقر.
خوی و عادتی که از طفلی کسب شده باشد، تا دم مرگ با انسان خواهد بود.

* بچه یاشدن، خاتین باشدن.
باید تربیهٔ طفل از خوردی و تربیهٔ زن، بعد از ازدواج آغاز شود.

* بخت - صندوقده، کلیدی آسمانده.
بخت در صندوق، کلیدش در آسمان.

* بخیل – احساندن قاچر، خسیس مهماندن.
بخیل از احسان، خسیس از مهمان می گریزد.

* بخیلدن پؤل چیقمس، فطیر دن قیل.
از فطیرمو، از بخیل پول نمی برآید.

* بخیل نی باغی کوکرمس.
بخیل نمیواند از باغش ، حاصل بردارد.

* برادرلیک، برابرلیک.
برادری، برابری.

* براونی قرغه سنگ، اؤزینگگه اورر.
اگر کسی را بد دعا کردی، به خودت بر میگردد.

* براو نی کؤریب فکرقیل،
براونی کؤریب، شکر قیل.
بعضی را دیده فکرکن، ببرخی را دیده، شکر.

* برکت – کؤپچیلیکده.
فیض و برکت در اجتماعست.

* بورینئی یامان دیب، کیسیب بؤلمس.
بینی را بد گفته، نمیتوان برید.

* بلا نینگ سِرتیده تورگونچه، ایچیده تور.
از اینکه در بیرون بلا باشی، بهتر است در درونش باشی.

* بلا – یؤققه یاپیشر.
همواره بیکس و غریب به بلا و درد مبتلا می شوند.

* بلبل چمننی سیور، آدم وطننی.
بلبل چمن را دوست دارد، آدم – وطن را.

* بلند گه قره ب فکر قیل، پستگه قره ب شکر قیل.
از خود بلند را دیدی، فکرکن، پایان را دیده، شکر.

* بلیق – سوو بیلن یشه یدی، آدم، آدم بیلن.
ماهی – با آب زنده است، آدم، با آدم.

* بیلیم بیلیش، کتته لیکده بؤلسه ایدی، فیل پادشاه روی زمین بؤلر ایدی.
اگر عظیم الجثه بودن علامهٔ دانشمندی میبود، فیل – باید پادشاه روی زمین می بود.

* بنده گه خذمت قیل، اجرینی الله دن تیله.
به مردم خدمت کن، اجرش را از خدا طلب کن.

* بنیادی قیشیق بؤلسه، یوقاری هم قیشیق.
معادل دری : « بار کج به منزل نمی رسد ».

* بؤتقه گه کیسک آتسنگ، اؤزینگگه سچرر.
اگر در لجنزار سنگ انداختی، گل و لای به خودت بر می گردد.

* بؤدنه – هر جایگه بارسه – پیتپلداق.
بودنه ، در هر جا که باشد، یکنوع صدا دارد:« پیتپیلداق».

* بؤدنه نینگ « بِیت» دیگه نی، قاچگه نی.
« بِیت» گفتن بودنه، نشانهٔ گریز اوست.

* بورگه اوچون ، پوستیننی، کویدیرمه.
از خاطر گیک، پوستین را مسوزان.

* بورنیمنی آغریتگن طلا – نتتی ، باشیمدن قالسین.
خال بینی طلا یی را که بینی ام را به درد آورده است، به دور می اندازمش.

* بو گون بؤلسه هم، شو اؤلیم، ایرته بؤلسه هم شو اؤلیم.
مرگ – حق است، امروز و فردا ندارد.

* بؤری برماغیگه قوانه دی، نه ییماغیگه.
گرگ - با پنجه هایش می نازد، نه به اشتهایش.

* بؤریدن قؤرققن، توقیگه کیرمس.
کسیکه از گرگ بترسد، به دشت و صحرا نمی برآید.

* بؤری نینگ آتی نی توتسنگ، ایزیدن چؤب آلیب یوگور.
زمانیکه نام گرگ را بر زبا ن آوردی، باید چوب را بدست بگیری.

* بؤری نینگ آغزی، ییسه هم قان، ییمه سه هم، قان.
دهان گرگ، بخورد یا نخورد، پُرخون است.

* بؤری نیگ غاری، بی استخوان ایمس.
خانۀ گرگ، بی استخوان نیست.

* بؤری ییگننی، خیرات حسابله مه.
گوسفندِ گرگ خورده را، خیرات حساب مکن.

* بؤش قاپ، تیک تورمس.

جوال خالی، ایستاده نمی شود.

* بؤغدای نانینگ بؤلمه سه،
بؤغدای سؤزیگ بؤلسین.
اگر نان گندم نداری، باید سخن گندمگون داشته باشی.

* بو گونگی ایشنی، ایرته گه قؤیمه.
کار امروز را به فردا مفگن.

* بو گپ دن ، گپ بؤلمس،
ایچکی تیریسیدن دف.
این گفتار همه میان تهی است، نمی توان به آن کلمۀ « سخن » را اطلاق کرد.
همچنان از پوست بز، نمیتوان دایره و دف ساخت.

* بؤلدنگننی بؤری بیر.
هرگاه رمه یی از گله باز ماند، طعمۀ گرگ خواهد شد.

* بو دنیا کیره ک بؤلسه، تجارت قیل، او دنیا کیره ک بؤلسه، مناجات قیل،
ایککی دنیا کیره ک بؤلسه، علم و دانش اؤرگن.
اگر این دنیا را میخواهی، تجارت کن، واگر آن دنیا را میخواهی مناجات کن،
اگر دو جهان را میخواهی علم ودانش بیاموز.

* بولر ایشنی، باشی تؤغری.
کار درست ، سر براه می باشد.

* بؤلسه ، کؤرالمه یدی، بؤلمه سه، بیرالمه یدی.

داشته را دیده نمی تواند، نا دار را داده.

* بؤیینگگه قره ب، تؤن بیچ.
به اندازهٔ قدت، چپن بدوز.

* بؤینیده علتی بارنینگ، آیاغی قلتیرله یدی.
مرضی که در گردن پیدا شد، باعث لنگیدن پا میگردد.

* بی آنه اوی، قرانغو.
خانهٔ بی مادر، تاریک است.

بی بلا باشینگنی، بلاسیز قؤی.
معادل دری: « به جان جور شاخک شاندن ».

* بیدرد نینگ آلدیده، دردیم بار دیمه.
در نزد آدم جور و سالم، از مریضی ات شکایت مکن.

* بیداو نینگ طایلیگی یؤق،
خسیس نینگ بایلیگی.
بیداو« چوچه یک نوع اسپ» اسپ خوب شده نمیتواند و آدم خسیس، بای و ثروتمند.

* بیر آققن اریق، بینه آقر.
در جوی که آب رفته، باز می رود.

* بیر بلاسی بؤلمه سه، شدگارده، قویروق نه قیلر.

اگر نیرنگی بکار نرفته باشد، در شدگار دنبه نمی باشد.

* بیر بلندلیک ییقیلمه سه، بیرپستلیک تؤلمه یدی.
تا یک بلندی نیفتد، یک پستی پُر نمیشود.

* بیر پولدن بیرسنگ تؤیه من، بیر مشتدن اورسنگ اؤله من.
یک یک پول دادی، سیر میشوم، یک یک مشت زدی، میمیرم.

* بیراو نینگ اوییگه باقمه، بی وقت دروازه سینی قاقمه.
به خانه دیگران چشم مدوز، بی وقت دروازه اش را دق الباب مکن.

* بیرته، بیرته نینگ گؤریگه کیرمس.
در گور کسی، کسی نمی درآید.

* بیر خاتین نینگ مکر زنلیگی، قِرق ایشککه یوک.
حیله ونیرنگ زن حیله گر را، چهل مرکب می تواند حمل کند.

* بیر درخت، هر قسم گل.
یک درخت، چندین قسم گل.

* بیر دشمنینگ، ییتی پشتینگگه کفایت ایتر.
یک دشمن، به هفت پشتت کفایت می کند.

* بیر دروازه بیرکیلسه، مینگ دروازه آچیلر.
یک دروازه بسته شود، هزار دروازۀ دیگر باز میشود.

* بیر دقیقه فکرقیلیش، بیر مینگ عبادتدن افضل.
یک دقیقه اندیشیدن، از هزار عبادت بهتر است.

* بیر لحاظ، ایککی لحاظ، اوچیده پیاز.
یک بار لحاظ، دو بار لحاظ، بار سوم ، پیاز « گله گزاری برطرف».

* بیرسنگ آله سن، ایکسنگ، اؤره سن.
اگر کمک کردی ، کمک می بینی، اگر کشت کردی، درو می کنی.

* بیر قرغه بیلن قیش کیلمس، بیر هوکیز بیلن قؤش بؤلمس.
با یک زاغ زمستان نمیشود، با یک گاو، قلبه.

* بیر قؤل بیلن، قویاش نی یشیریب بؤلمس.
بایک دست نمیتوان آفتاب را پت و پنهان کرد.

* بیر قؤلتیققه، ایککی تربوز سیغمس.
به یک بغل « دست» دو تربوز جای نمیشود.

* بیر کتته نینگ سؤزیگه کیر، بیر کیچیکنی.
نخست، به سخن بزرگان عمل کن، دو دیگر به سخن خورد سالان .

* بیر کله گه ، بیر اؤلیم.
یک سر، یک بار مرگ.

* بیر کؤرگن آشنا، ایککی کؤرگن قریناش.

یک بار دیدی، آشنا، دو بار دیدی، خویش و تبار.

* بیر کونده هوکیز اؤلمس،
ینه گی کونگه ایگه سی بیرمس.
معادل دری : « توقع نباید که چندان کنی .... که صاحب کرم را پشیمان کنی ».

* بیر کونلیک یؤلگه چیقسنگ، بیر ییللیک آزوق آل.
اگر یک روزه سفر داری، آزوقهٔ یک هفته را تدارک کن.

* بیر گل بیلن بهار بؤلمس.
بایک گل، بهار نمیشود.

* بیرگندن آل، اورگندن قاچ.
داد، بگیر، زد، بگریز.

* بیرلشگن اؤسر، بیلشمه گن، تؤزر.
اتفاق – کمال است، نا اتفاق بربادی.

* بیر لک پولینگ بؤلگونچه، بیر دؤستینگ بؤلسین.
یک دوست، بهتر است از یک لک افغانی.

* بیرمه گن جاییینگدن، طلب قیلمه.
به کسی که کمک نکردی، از او طمع و توقع نداشته باش.

* بیرمس قیزنی، قلینی قیمت.
دختری را که نمی خواهند به شوهر بدهند، تویانه اش گران می باشد.

* بیرمس نی آشی بیشمس.
آش آدم خسیس، همیشه خام می ماند.

* بیرمه گننی، بیریب اویلتیر.
در برابر خسیس، دست باز داشته باشی.

* بیرنیکی مینگگه، مینگنیکی عالمگه.
کمک یک نفر به هزار، از هزار، به تمام عالم میرسد.

* بیرنی کیسسنگ، اؤننی ایک.
درختی را بریدی، عوضش ده نهال غرس کن.

* بیر ییگیتگه، اؤن هنر هم آز.
به یک جوان، ده هنر کم است.

* بیز بیت ، بیزگکنی ییننگیبتی.
بیشرم، تب لرزه را مغلوب میسازد.

* بی سبب ، آیاققه تیکن کیرمس.
خار بدون دلیل، به پای نمی خلد.

* بیش برماغینگنی، بیردن آغزینگگه تیقمه.
پنج انگشت را یکباره، به دهان فرو نبر« با انصاف باش».

* بیلگنگه اؤیین، بیلمه گنگه قیین.

کار - نزد کار فهم آسان است، به نا فهم مشکل.

* بیلمه گن عیب، سؤره گن عیب ایمس.
ندانستن عیب است، پرسیدن عیب نیست.

* بیلمه گه نینگنی، سؤره.
آنچه را که نمیدانی، بپرس.

* بیلی باغلیقنی، کؤنگلی باغلیق.
کمر بسته، دل جمع است.

* بیلیمسیز دؤستدن، بیلیملی دشمن یخشی.
معادل دری : « دشمن دانا بلندت می کند .... بر زمینت می زند نادانِ دوست »

* بی ننگ – جای تاپسه، آلتی آی قیش قیلر.
بی ننگ اگر جای یافت، شش ماه را در آنجا سپری می کند.

* بی وقت قیچقیرگن خورازنینگ تاجینی، کیسماق لازم.
خروسیکه بی وقت آذان داد، تاجش لایق بریدن است.

* بلیق سوو سیز یشه مس.
انسان- دؤستسیز.
ماهی بدون آب ، انسان بدون دوست زنده گی کرده نمیتواند.

* بیله گی آلپ، بیرنی ییقر، دؤستی کؤپ – مینگنی.
پهلوانیکه از بازوی قوی برخورداراست، حریف خود را شکست میدهد
وآنکه دوست زیاد دارد، ده ها تن را مغلوب خواهد ساخت.

* بیر کؤرگن- تنیش.
ایککی کؤرگن – بیلیش.
یکبار دیدی- شناسا، دو بار دیدی – آشنا.

* بورگوت کوچی – آیاغیده، آدمنیکی ـ دؤستلیکده.
قدرت عقاب در پای، قدرت انسان در دوستی اش نهفته است.

* بؤری نینگ باله سینی بؤرکینگده باقسنگ هم ایل بؤلمس.
معادل دری :« عاقبت گرگ زاده گرگ شود ...گرچه با آدمی بزرگ شود »

* بیر خاطر، ایککی خاطر، اوچیده اوریب قاتیر.
یکبار لحاظ و خاطر، دوبار لحاظ و خاطر، بار سوم - چپنه چپه بپوش.

* بیر یخشیگه بیر یامان، هر ییرده بار.
هر جاییکه آدم خوبست، در آنجا آدم بد نیز وجود دارد.

* بیراونی قرغه سنگ، اؤزینگگه اورر.
اگر دیگران را بد دعا کنی، دعایت بخودت باز میگردد.

* بای نینگ گپی – اؤنگ، یؤق نینگ گپی – تؤنگ.
سخنان راست غریب قابل قبول نبوده، سخنان غیر حقیقت آدم بای و ثروتمند، قابل قبول است.

* بچه گه ایش بؤیؤر، کیتیدن اؤزینگ یؤگؤر.
کاری را که به اطفال سپردی، بایست آنرا تعقیبش کنی.

* بیلی آغریمه گن نینگ آلدیده: « بیلیم»، دیمه.
نزد آدم صحتمند، هیچگاه از درد کمر شکایت مکن.

* بیرسنگ آله سن، ییکسنگ اؤره سن.
معادل دری: « تونیکی کن و در دجله انداز... که ایزد در بیابانت دهد باز ».

* بیر قرغه بیلن قیش کیلمس، بیر هؤکیز بیل ایش بؤلمس.
بایک زاغ زمستان نمیشود، بایک گاو قلبه .

* بیر گون آلدین ساچسنگ، هفته آلدین اؤره سن.
اگرتخمی را یک روز قبل کاشتی، حاصلش را یک هفته قبل درو خواهی کرد.

* بیر گونگه هؤکیز اؤلمس، ینه گی گون، ایگه سی بیر مس.
معادل دری: « توقع نه باید که چندان کنی ....که صاحب کرم را پشیمان کنی »

* بو گؤنگی ایشنی ایرته گه قؤیمه.
کار امروز را به فردا مفگن.

* بد قوَم بؤلسنگ بؤل ، بی قوم بؤلمه.
بد قوم باش، بی قوم نباش.

* بلیق سوو بیلن، آدم- اِیل بیلن.

ماهی با آب زنده است، انسان با مردمش.

* بیگانه تؤپراق – دیوانه تؤپراق .

خاک بیگانه را ، می توان خاک دیوانه خواند.

* بلبل چمن نی سیور، آدم – وطن نی.

بلبل چمن را دوست دارد، آدم – وطن را.

پ

* پاره خور، بیش قؤلینی آغزیگه تیقر.
رشوتخوار، پنج انگشتش را به دهان خود فرو میبرد.

* پاره خور- حرامخور
رشوتخوار - حرامخوار است.

* پاره خورنینگ، توبه سیدن قؤرق، موغامبیرنینگ ییغیسیدن.
از توبهٔ رشوت خوار و از گریهٔ فریبگر بترس.

* پاره خوارنینگ قؤلی تؤرته، کؤزی - بیشته.
رشوتخوار چهار دست و پنج چشم دارد.

* پول آرتیرمه، دؤست آرتیر.

پول میندوز، دوست بیندوز.

* پست ایشیکدن، ییِنگیشیب اؤت.
معادل دری : « دری که پست بود، می توان خمیده گشت».

* پشککه پشت دیمه گین، تاووققه کِشت دیمه گین.
به پشک، پشت مگو، به مرغ، کِشت.

* پیشک نی صوفی سی بؤلمس.
پشک، صوفی ندارد.

* پشکنی قاچیب باره تیگن جایی، سمانخانه گچه.
آخرین نقطهٔ گریز پشک، تا کاهدان است.

* پوشک کییگین، مردم پسند،
نان ییگین، اؤزینگ پسند.
کالا بپوش مردم پسند، نان بخور، خود پسند.

* پول – پولنی تاپر.
دولت طرف دولت می رود.

* پول بؤلدی، کُل بؤلدی.
در مورد فروش زمین و یا خانه گویند: « پول شد، خاکستر شد» .

* پول تمام عییبنگنی یاپر.
پول - همه عیبت را پنهان میکند.

* پولدن کیچگن، جاندن کیچگن.
آنکه از پول خود گذشت، از جان خود نیز می گذرد.

* پولده، قولاق – بورنی یؤق.
پول – گوش و بینی ندارد.

* پولی بارنینگ سؤزی اؤنگ، پولی یؤق نینگ سؤزی تؤنگ.
آنکه پولدار است سخنانش قابل شنیدن است، آنکه غریب است، سخنانش قابل شنیدن نیست.

* پولی بارنینگ آغزی اؤینر.
پولی یؤق نینگ کؤزی اؤینر.
دهن پولدار و چشم غریب، همواره در رقص است.

* پولی بارنینگ سؤزی بار.
پولدار، حرف کلان میزند.

* پولی کویگن قلمپرنی چینر.
آنکه مرچ را به پول خریده باشد، حاضر است، آنرا بجود.

* پولینگ – دشمنینگ.
دولت و دارایی تو، دشمن تست.

* پولی یؤق نینگ، اؤزی یؤق.
هیچکس، در فکر غریب و بی پول نیست.

* پیاده یورگن، آت قدرینی بیلر.
آنکه پیاده می گردد، قدر اسپ را می داند.

* پیس – پیسنی تاپر، سوو – پستنی.
پیس – پیس را می شناسد، آب سر نشیبی را.

* پیچاقنی اؤزینگگه اور، آغریمه سه، باشقه گه اور.
کارد را نخست در جان خود بزن، اگر درد نکرد، به جان دیگران .

* پیس – پیس نی قارانغیده تاپر.
پیس، پیس را در تاریکی می شناسد.

* پیکال نینگ توخمی نی اؤغیرله گننی، تخمی اؤرته دن کیتر.
کسی که از تخم گندمزار دزدید، تخمش از بین می رود.

* پولی کؤپ نینگ کؤزی کؤر.

آنکه پولدار است، چشمش کور است.

❁ پیشگن لای نینگ چیننی سی تازه.

ازلای و گل پخته، چینی روشن ساخته میشود .

***

ت

* تاپگن، تاووقنیکی.
آنچه که مرغ از زمین یافت، از آن اوست.

* تارتیشمه گن، بیرکشمس.
بدون تلاش چیزی به دست نمی آید.

* تار ییرده آش ییگونچه، کینگ ییرده، مُشت یی.
مشت خوردن در جای وسیع، بهتر است از پلو خوردن در جای تنگ.

* اؤلسنگ گؤرینگ، کینگ بؤلسین.

اگر وفات کردی، قبرت کلان باشد.

* تاش – قتتیق، تاشدن هم باش قتتیق.
سنگ – سخت و کلفت است، اما سر انسان از سنگ هم سخت تر است.

* تاش و ترازو، هر ییر ده بار.
سنگ و ترازو، در هر جا موجود هست.

* تاغ – هر قنچه بلند بؤلسه هم اوستیگه یؤلی بار.
کوه – هر قدر بلند هم باشد، به بلایش راه دارد.

* تاغ – تاغگه ییتمس، آدم – آدمگه ییتر.
کوه به کوه نمیرسد، آدم به آدم میرسد.

* تا کیسمه سنگ، قان چیقمس.
تا نبُری، خون جاری نمی شود.

* تالدن تیاغینگ بؤلمه سین، یاماندن، همراهینگ.
از بید عصا نگیر، از بد آشنا.

* تامچی تاشنی تیشر.
چکک - سنگ را سوراخ می کند.

* تامچیدن قاچیب، ناوه گه توتیلدیم.
از باران گریخته، به ناوه بند ماندم.

* تاووقنی ییسنگ، بیر کون ییرسن،
تخمنی ییسنگ، مینگ کون.
مرغ را یکروز، تخمش را هزار روز خواهی خورد.

* تخم قؤییه من دیگن تاووق، کؤپ « قه قه» له یدی.
مرغیکه می خواهد تخم بدهد، زیاد « قُت قُت» می کند.

* تربیت قیلگن بیلن نا اهل بؤلمس آدمی،
ایپنی یوز الوان بیلن، رنگ ایتسه لر بؤلمس ایپک.
همانطوریکه تار - صد نوع رنگ شود، شکل ابریشم را به خود نمیگیرد،
آدم نا اهل نیز هر قدر تربیت شود، صاحب عقل نخواهد شد.

* تیرناق بیلن، ایتنی جدا قیلیب بؤلمس.
ناخن و گوشت، از هم جدا شدنی نیست.

* تریکلیک قیین، اؤلیم اوندن هم قیین.
زنده گی مشکل است، مرگ مشکلتر از آن.

* تشی مردم نی اؤلدیرگن، ایچی، مینی.
بیرونش مردم را کشته، درونش مرا.

* تینگری اورگن تویه نی، ویس قرَن نیله سین
شتر خدا زده را، ویس قرَ ن چه چاره کند.

* توز ییگن جایگه، قِرق سلام.
در جاییکه نمک خوردی، چهل بار سلام بده .

* توز سیز خمیر، تندیر ده تورمس.
خمیر بی نمک، در تنور نمی چسپد.

* توز ییگن جای نینگ توز غؤلچه سیگه تُفله مه.
در جاییکه نمک خوردی، در نمکدانش تف مکن.

* توشگه نیمه کیرمه یدی، مردم نیمه دیمه یدی.
چیزی نیست که در خواب نیاید، گپی نیست که مردم نگویند.

* تؤغری بؤلسنگ، اؤلیم یؤق.
راست بودی، مرگ نداری.

* تؤغری بؤلسنگ نانینگ نی ییرسن،
تؤغری بؤلمه سنگ، جانینگ نی.
راست بودی نانت را خواهی خورد، راست نبودی، جانت را.

* تؤغری سؤز، قیلیچدن اؤتکیر.
سخن راست، از شمشیر تیز تر است.

* توغیلگن جایینگ کؤزینگگه، جنت کؤرینه دی.
مادر وطن را میتوان به جنت تشبیه کرد.

* توغیلمه گن اؤغیلگه، توغدانه بیشیک.
به پسری که هنوز تولد نشده، گهوارۀ تاجدار.

* توغیلگه نیم بیلن بؤلمه یمن، سیوگه نیم بیلن بؤله من.
دوست دوست داشتنی ام، عزیز تر است از برادرم.

* تؤقلیک – نیمه لر دیدیرمس؟
شکم سیر- هرچه میتواند بگوید.

* تؤقلیکدن چیقر، شوخلیک.
از سیری - شوخی .

* تولکی نی بؤش قؤیسنگ، سامانخانه ده اوی قویر.
روباه را اگر به خواهش خودش گذاشتی، از کاهدان برای خود خانه می سازد.

* تؤیدن کیین نغاره.
بعد از تؤی – نغاره زدن؟

* تؤیگه بارسنگ تؤییب بار، یامانلیغینگنی، قؤییب بار.
به مراسم توی با شکم سیر واخلاق خوب اشتراک کن.

* تؤییینگ بؤلسه، تماشاچی تاپیلر.
اگر توی داشتی، تماشاگر زیاد است.

* تهمت - تاش یارر، تاش یارمه سه، باش یارر.
تهمت – سنگ می شکند، اگر سنگ نشکست ، سر می شکند.

* تیاق ییتگونچه ، یومراق.
تا رسیدن چوب دست، از مشت کار بگیر.

* تیش آغریق نینگ دواسی امبور.
معادل دری : « درد دندان دارم دندان به دندان میزنم
طاقت انبور ندارم سر به سندان میزنم »

* تیشی نی کؤرگونچه، ایشی نی کؤر.
دندانش را نبین، بلکه کار و زحماتش را نگاه کن .

* تیشیک مونچاق، ییرده قالمس.
مُهره سوراخدار، هیچگاه در زمین نمی ماند.

* تیکن بؤلیب آیاقده قدلگونچه، گل بؤلیب کؤکره ککه قدل.
به جای اینکه مثل خار در پای دیگران بخلی، بهتر است چون گل در سینهٔ شان جای بگیر.

* تیکن سیز، گل بؤلمس.
معادل دری:
« گل بیخار میسر نشود در بوستان
گل بیخار جهان مردم نیکو سیراند».

* تیکن نینگ ضربتی نی تارتگن، آیاغینی بیلیب باسر.
آنکه درد خار را دیده باشد، پای خود را بیجا نمی گذارد.

* تیکنگگه تیگر، تیگمه گنگه ، کیسک آتر.
معادل دری: « به خریکه کار نداری، به چوق چوقش چه کار داری».

* تیله ب آلگن، قرین تؤیغزمس.

غذای طلبی، شکم را سیر نمی کند.

* تیلده استخوانی یؤق.
زبان – استخوان ندارد.

* تیلگه اعتبار، ایلگه اعتبار.
اعتبار به زبان، در حقیقت اعتبار به اهل زبان است.

* تیلینگنی سقله سنگ، دؤستینگ سقله نر.
زبانت را نگهدار، تا دوست را مرنجانی.

* تیمیر نی زنگ ییر، آدم نی غم.
آهن را زنگ، آدم را غم از بین می برد.
* تیمیرنی، قیزیغیده باس.
از آهن، در گرمی اش کار بگیر.

* تینتککه تیل بیردینگ، قؤلیگه بیل بیردینگ.
به دیوانه اختیار دادی، بدستانش بیل دادی.

* تینگ – تینگی بیلن.
معادل دری :
« کبوتر با کبوتر باز با باز
کند همجنس با همجنس پرواز».

*** تینمه سنگ، تینه سن.**
زحمت – راحت می آورد.

* تویه – آچیقسه، جوغازیگه یاپیشر.
شتر که گرسنه شد، به پالانش می چسپد.

* تویه اؤغیرله گن، تویه بؤیی قودیق قازر.
اشتر دزد، به اندازۀ شتر چاه می کند.

* تویه چؤکسه، جای آلر.
اشترکه زانو زد، برای خود جای پیدا می کند.

* تویه دن سؤره دیلر: وظیفنگ نیمه؟
جواب بیردی : عطار لیک.
از شتر پرسیدند : چه وظیفه داری؟
جواب داد: عطاری.

* تویه ده مدار بؤلمه سه، ویس قر ن نیله سین
اگر شتر قوت نداشته باشد، ویس قرن چه کند.

* تویه دیک کینه آلمه.
چون اشتر کینه توز مباش.

* تویه هرقنچه کتته بؤلسه، یَغیری هم کتته بؤلر.
شتر هر قدر بزرگ باشد، زخم کوهانش نیز بزرگ است.

* تویه گه منیب، تاوشقان قولر سن.
به سواری اشتر، خرگوش می گیری.

* تویه گه منیب، جوغازیگه بوقه سنمی؟
سوار اشتر شده، به جهازش پنهان می شوی.

* تویه نی آزی یخشی، قؤینی کؤپی،
کمی اشتر، زیادی گوسفند بهتر است.

* تویه نی یخشی کؤرمه گن، سویر.

کسیکه اشتر را دوست نداشته باشد، ذبحش می کند.

* تیگیرمان نوبت بیلن.
آسیاب، با نوبت است.

* تماشا ـ کؤرنیکی، زمانه ـ زور نیکی.
زمانه از زورمندان است، نا بینایان هم تماشاگرند.

* تاغده گی کیلیب، باغده گینی قوویبدی.
کوه نشین آمده، صاحب باغرا از باغش بیرون کرد.

* تورکستانده قؤی بیر افغانی، کیله ـ کیله اؤن بیر افغانی.
گوسفند در تورکستان یک افغانی قیمت دارد، هر قدر دور شوی،
قیمت آن بالا رفته ، به یازده افغانی میرسد.

* تؤنغیزدن اؤق اَیه مه.
در کشتن خوک از صبر و حوصله کار نگیر.

* تیکن زهری اوچیده، دشمن زهری ایچیده.
زهر خار در نوکش، زهر دشمن در قلبش نهفته است.

* تامچی سیل بؤلمس، دشمن ایل بؤلمس.
قطره ـ سیل نمی شود، دشمن دوست.

* تار ییر، دؤستلر بیلن میدان بؤلور،
کینگ ییر، دشمن بیلن ـ زندان.
خانهٔ تنگ با دوستان وسیع می گردد، خانه ء کلان با دشمنان زندان.

* تالدن تیاق بؤلمس، یاماندن همراهینگ.
از درخت بید، عصا ساخته نمی شود، از آدم بد همراه.

❁ توزینی ییب ، توزلیغیگه توپیرمه.

در جاییکه نمک خوردی، به نمکدانش تف مکن.

* توکل نی تاشگه اور، بختینگدن کؤر.

توکل کن ، به سنگ بزن، هر چه شد از بختت ببین.

□❁ توکل نینگ ایشه گینی بؤری ییمس.

مرکب توکل کننده را، گرگ نمی خورد.

❁ توکل نینگ کیمه سی باتمس.

کشتی توکل کننده، زیر آب نمی رود.

❁ تیاقسیزگه تاوشقان اوچرر.

آنکه در دست چوپ ندارد، با خرگوش رو به رو می شود .

❁ تنله ب – تنله ب تاز (تاس – فاقد موی) گه اوچره دی.

دختر انتخاب کرد، اما دچار دختر کل (بدون مو) شد.

❁ تختینگ کولگونچه، بختینگ کولسین.

تختت نخندد، بلکه بختت بخندد.

❁ تول خاتین نینگ باشیگه تورنه (دُرنا – نوع از پرنده گان) تیزه کلر.

بالای زن بیوه، پرنده، فضلهٔ خود را می اندازد.

***

ج

* جان بیرگنگه جای بیر، جای بیرگنگه جان بیر.
آنکه دربرابرت از جان خود دریغ نکند، از مالت صرف نظرکن، آنکه از جایش می گذرد، جانت را برایش فدا کن.

* جان کویدیرمه سنگ جانانه قَیده، تاقفه چیقمه سنگ، دولانه قیده .
بدون سعی و تلاش جانانه به دست نخواهد آمد، همچنان به کوه بالا نشوی دولانه « میوهٔ سرخ رنگ و میخوش » را به دست نخواهی آورد.

* جان آلمه سه، جان بیرمس.
تا جان نگیرد، جان نمی دهد.

* جان اورمه سنگ، جانانگه بیتمه یسن.
تا جد وجهد نکنی به جانان نمی رسی.

* جاندن کیچمه سنگ، جانانه قیده،
تاققه چیقمه سنگ، دولانه قیده.
تا که جانت را فدا نکنی، به جانان نمی رسی، تا به کوه بالا نشوی دولانه را به دست آورده نمی توانی.

* جانی ساغگه کونده بیره م، کونده تؤی.
کسیکه از فیض و نعمت صحت و سلامتی برخوردار است، هر روزش توی، عید و برات است.

* جانیم – جانیم دیب،- جانینگنی آلر.
جان – جان گفته جانت را می گیرد.

* جواب کومیش بؤلسه، سکوت آلتین دور.
اگر جواب دادن حکم نقره را داشته باشد، سکوت حکم طلا را دارد.

* جنگل - اؤز جاییدن، کون کؤرر.
جنگل – در جایش رشد و نمو می کند.

* جهاننی سیل آلسه، اؤردک نی آشیغلیغیدن کیلمس.
اگر دنیا را آب بگیرد، مرغابی را تا زانو.

* جهل کیلگنده، عقل کیتر.

جهل آمد، عقل فرار می کند.

***

چ

* چین دؤست، توغیلگه نینگ بیلن تینگ.
دوست واقعی، با خویشاوندانت همطراز است.

* چای نینگ سؤنگی نی دؤستینگگه بیر.
آخر چای را به دوستت تعارف کن .

* چین دؤست بارینگنی آشیرر، یؤغینگنی ـ یه شیرر.
دوست واقعی داشته هایت را زیاد جلوه دهد، و کمبودیهایت را پنهان کند.

* چاپقیر آت، اؤتکیر پیچاق.
اسپ تند رو، به منزلهٔ کارد تیز و بُرنده است.

* چاپیب بارگن جایگه، آهسته هم باره سن.
دیر رسیدن، بهتر از نا رسیدن است.

* چالنی کؤرسه بابام دیر.
هر سالخورده را که دید، پدرش تصور می کند.

* چِیراق – اؤز تگینی کؤرمس.
چراغ - زیر خود را نمی تواند ببیند.

* چَقیریلگن جاینی اوزاقلیگی یؤق.
جای دعوت شده، دوری ندارد.

* چؤپ باشینی، قورت ایر.
سرِ چوب را کِرم می خورد.

* چؤپنی خوار توتسنگ، کؤزگه توشر.
اگر چوب را به نظر خوار ببینی، به چشمت می افتد.

* چؤپان – دل قیلسه، تکه دن سوت آلر.
چوپان دل کرد، از بز نر، شیر می گیرد.

* چؤپانگه، تماشا حرام.
به چوپان، تماشا حرام است.

* چومچوقدن قؤرقسنگ، تریق ایکمه.
اگر از گنجشک ترسیدی، ارزن کشت مکن.

* چومچوق – سیمیرسه، باتمان بؤلمس.
گنجشک هر قدر چاق شود، باز هم یک خروار شده نمی تواند.

* چیان زهری کیتر، تیل زهری کیتمس.
زهر گژدم از بین می رود، اما زخم زبان نه.

* چیغیل نی سوو دن کؤترگنده، معلوم بؤله دی.
غربان را از آب بیرون کنی معلوم می شود.

* چیقمه گن جاندن، امید.
روحیکه از تن نبرآمده، امید زنده گیست.

* چیگیرتکه دن قؤرققن، ایکین ایکمس.
کسیکه از ملخ ترسید، گندم نمی کارد.

* چنار چیریمس، ارچه قوریمس.

درخت چنار پوسیده نمی شود، ارچه خشک نمی شود

***

ح

* حسابلیک دؤست ایریلمس.
دوست حسابی، جدا نمی شود.

* حرام پول، حرام یؤلگه خرچ بؤلر.
پول حرام ، در راه حرام به مصرف می رسد.

* حریفگه سلام بیردینگ، قِرق تنگه تاوان بیردینگ.
اگر به حریف سلام دادی، چهل تنگه قرضدار شدی.

* حساب – زره – زره، بخشش خروار – خروار.
حساب – به مثقال، بخشش ، به خروار.

* حسود نینگ باغی ، کؤکرمس.
باغِ حسود ، سبز نمی شود.

* حق – بیریلمس، آلینر.
حق داده نمی شود، گرفته می شود.

* حق سؤز – حق یؤلنی تاپر.
سخن حق - راه حق را می یابد.

* حقگه، زوال یؤق.
حق و حقیقت هیچگاه زوال دارد .

* حق نی ایتسنگ، اوررلر، خوش آمدنی سیورلر.
حقیقت گو را شکنجه کنند، چاپلوس را نوازش.

* حققینگ اوچون، جان بیر.
در راه حق و حقوقت، از جانت بگذر.

* حلوا دیگن بیلن، آغزینگ شیرین بؤلمس.
با حلوا گفتن، دهانت شیرین نمی شود.

* حلوا نی حاکم ییر، کلتک نی ییتیم.
حلوا را حاکم می خورد، لت و کوب را ییتیم.

* حمامینگ ایسیق ایکن، تویَمنی نی هم آلیب کیله من.
حمامت گرم است، اشتر خود را نیز با خود می آورم.

* حییتدن سؤنگره، خینه نی، دیوالگه اور.
خینهٔ بعد از عید را به دیوار بزن.

***

خ

* خاتین آلدیم، بازی بیلن، ایش و کوچیم قاضی بیلن.
زن گرفتم به بازی، کار و بارم با قاضی.

* خاتین آلسنگ، یاشدن آل، جلوینی باشدن آل.
زن گرفتی جوان بگیر، جلو اش را از روز اول بگیر.

* خاتین آلگین جَردَی، اؤغیل توغسین نَر دَی.
زن سالم و تنومند بگیر، تا فرزندانت سالم و نیرومند باشند.

* خاتین آلماق، ایشک سوداسی ایمس.
زن گرفتن، سودای خر گرفتن نیست که امروز بگیری ، فردا بفروشی.

* خاتین – باشدن، باله یاشدن.
زن و طفل را از روز اول تحت تربیه بگیر.

* خاتین – سیوسنگ توشککه،
بچه سیوسنگ، بیشیککه.
زن را در توشک مورد نوازش قرار بده ، طفل را در گهواره.

* خاتین - هر ییرده، کیوانی - بیر ییرده.
زن – در هر جا زن است، اما کد بانو در یکجا.

* خدا – بیلیب، تویه گه قنات بیرمه گن.
خدا – دانسته، به اشتر بال نداده است.

* خدا دن قؤرقمه گندن، قؤرق.
از خدا نا ترس، بترس.

* خدا نینگ ایرته سی، کؤپ.
هر فردا، فردای دیگر دارد.

* خرابه ده خزینه بار، خزینه اوستیده، اژدها بار.
معال دری:
« خاکساران جهان را به حقارت منگر
تو چه دانی که در آن گرد، سواری باشد »

* خلق ایشی، حق ایشی.
کار مردم ، کار حق است.

* خلق ساغلیگی، یورت بایلیغی.
آرامی مردم، ثروت کشور است.

* خؤش دیمکده، بیر راز بار.
در بلی گفتن، رازی نهفته است.

* خیر ایشیگه، جرچی بؤلسنگ هم جیرکینمه.
به کار خیر، اگر جارچی بودی، دلگیر نباش.

* خطانینگ یؤلداشی- جزا.
رفیق خطاکار، جزاست.

* خلق دؤستلیگی ـ یورت بایلیگی.
دوستی مردم ـ سرمایه ء کشور است.

* خاتینینگ آلتینگه اوچ بؤلسه،

زرگرگه اؤینش بؤلر.

زنت اگرعاشق طلا شد، بدانکه به زرگر دل میبندد.

* خاتین نینگ یخشی سی، بو دنیانینگ چراغی.

زن خوب، چراغ دنیاست .

* خضر - نظر قیلمه سه،

ایشک بازاریگه دلال هم بؤلمه یسن.

اگر خضر نظر نکند، دلال بازار مرکب فروشی هم نخواهی شد.

* خان تختیدن قؤرقر، قیز – بختیدن.

سلطان – از تختش هراس دارد، دختر – از بختش.

خاتین بختی ایرده بؤلر، ییتیم بختی ییرده.

بخت زن ، در دست مرد، بخت یتیم – در زمین قرار دارد.

* خدا اورگننی پیغمبر هم عصاسی بیلن تورتر.

کسی را که خدا زد، پیغمبر هم با عصا چوبش تیله میکند.

***

د

* دؤستلیکنی اوزگننی، قاتل دیدیلر.
آنکه دوستی را خدشه دار ساخت، او را قاتل خوانند .

* درخت ـ ایلدیزی بیلن،
آدم ـ دؤستی بیلن.
درخت ـ با ریشه، انسان ـ بادوستانش زنده است.

* درختنی تامیری سقلر،
آدمنی ـ دؤستی.

درخت را ریشه، انسان را دوستانش نگهمیدارند.

* دشمن بعضاً کولدیرر،
اؤنغه ی تایسه اؤلدیرر.
دشمن بعضاً می خنداند، اگر مجال یافت ، نابود سازد.

* دؤست اوزاقده بؤلسه هم کونگلی یقین.
دوست اگر دورهم باشد قلبش نزدیک است.

* دؤست ـ یوزیدن بیلینر،

دشمن ـ ایزیدن.
دوست از سیمایش پیداست، دشمن از رفتارش.

* دؤستگه دشمن بؤلیش آسان، دشمنگه دؤست بؤلیش قیین.
دشمنی با دوست آسان، ولی دوستی با دشمن مشکل است.

* دؤستگه یالغان، دشمنگه چین گپیرمه.
به دوست دروغ مگو، به دشمن راست.

* دؤستگه لاله بؤل، یاوگه ژاله بؤل.
به دوست لاله باش، به دشمن ژاله.

* دؤستگه خیانت قیلمه، دشمنگه ـ شفقت.
به دوست خیانت، به دشمن شفقت مکن.

* دؤستینگ ـ بایلیگینگ.
دوستت ـ بتو حکم سرمایه را دارد.

* دؤستینگ بؤلسه، باغینگ چمندیر.
اگر دوست داری ، باغت گل و گلزار است.

* دؤستینگ اوچون، زهر یوت.
ازخاطر دوست زهر بنوش.
یا : از روی دوست ، سگش نیکوست.

* دؤستینگگه آتیلگن کیسک نینگ چنگی، سینینگ کؤزینگگه توشر.
کلوخی که به دوستت پرتاپ می شود، خا کش به چشم تو می خورد.

* دؤستینگگه راست گپیر، دشمنگه مقته نیب.
به دوستت راست بگو، به دشمنت لاف بزن.

* دؤستلیک ـ برچه بایلیکدن افضل.
دوستی ـ از تمام دارایی ها ارجیت دارد.

* دؤست ـ دؤست نینگ آیینه سی.
دوست ـ آیینه ی تمام نمای دوست است.

* دؤست، زیانکار بؤلمس،
زیانکار، دؤست بؤلمس.
دوست ، هیچگاه به دوست ضرر نمی رساند، شخص ضرر رسان هیچگاه دوست نخواهد شد.

* دؤست کویدیریب ایتر،
دشمن ـ سویدیریب.
دوست جدی حرف می زند، دشمن با خنده.

* دؤست مینگ بؤلسه هم آز،
دشمن بیر بؤلسه هم ـ کؤپ.
اگر دوستت هزار باشد کم است، ولی دشمنت یکی هم باشد زیاد.

* دؤست آلدینگده گپیرر، دشمن ـ آرقنگده.
دوست در حضورت سخن می گوید، دشمن در خفا .

* دؤست ـ آلتینینگ، دشمن ـ قاتیلینگ
دوستت طلای تست، دشمن قاتلت .

* دؤست آتگن تاش، باش یارمس.
سنگی که از سوی دوست پرتاپ می شود، سرت را نخواهد شکست.

* دؤست ـ آغیر کونده بیلینر.
دوست در روز بد مورد آزمون قرار می گیرد.

* دؤست سیرینی، دشمندن پنهان توت.
راز دوست را نزد دشمن افشا مکن.

* دؤستنی آغریتسنگ،
دشمن شاد بؤلور.
آزرده ساختن دوست، باعث خوشنودی دشمن می گردد.

* دؤستینگ کونگلی قالگونچه،
دشمن نینگ بؤینی اوزیلسین.
به جای آنکه دوستت را آزرده خاطر سازی ، بهتر است گردن دشمن را از تنش جدا کن.

* دۆستسیز باشیم ـ توز سیز آشیم.
اشخاص بدون دوست، به غذای بی نمک می ماند.

* گدانینگ دشمنی ـ گدا.
شاه نینگ دشمنی ـ شاه.
دشمن گدا ـ گداست، دشمن شاه ـ شاه.

* دهقان بۆلسنگ شدیارقیل، ملا بۆلسنگ تکرار قیل .
دهقان هستی شدگار کن، ملا هستی تکرار کن.

* دهقانگه : «هارمه» دیسنگ، اولگۆنچه سیندن خوشدیر.
اگر با دهقان: «مانده نباشی» کنی، تادم مرگ ازتو خوش خواهد بود .

* دهقان نینگ نانی کیسک اۆستیده .
رزق دهقان، در کشتزارنهفته است.

* دشمنگه نفرتی بۆلمه گن نینگ،
وطنگه محبتی بۆلمس .
آنگه به دشمن نفرت ندارد، به وطنش محبت نخواهد داشت.

* دهقان بۆلسنگ شدیار قیل، ملا بۆلسنگ تکرار قیل.
دهقان هستی شدگار کن، ملا هستی تکرار کن.

* دهقانگه : «هارمه» دیسنگ، اولگۆنچه سیندن منتدار.
اگر با دهقان: «مانده نباشی» کنی، تادم مرگ ازتو منتدار خواهد بود .

* داربازدارده اؤلر، مار باز مارده .
اجل دار باز دردار، اجل مار باز، در مار بازی اتفاق می افتد.

* دایه کؤپ بؤلسه، بچه نینگ باشی ایگری کیلر.
اگر دایه زیاد شد، سر نوزاد، کج می آید.

* درخت نینگ شاخه سی هر قنچه بلند بؤلسه، میوه سی قویده.
شاخهٔ درخت هرقدر بلند باشد، میوه اش پایین است.

* درختدن میوه آله من دیسنگ، نهال نی پرورش قیل.
اگر می خواهی از درخت ثمر بگیری، نهالش را پرورش کن.

* درد اوستیگه، چوپقان.
بالای درد، دُمبل .

* درد سیزنینگ آلدیده، باشیم دیمه.
نزد آدم سالم، از درد سرت شکایت مکن.

* درد – فیل نی پشه قیلر.
درد – فیل را پشه میسازد.

* دردینگ بؤلسه بؤلسین، قرضینگ بؤلمه سین.
قرضداری، بد تر است از مریضی.

* دریا ده گی سوو، لایدیر.
آب دریا، گل آلود است.

* دریا سووینی بهار تاشیرر، آدم قدرینی محنت آشیرر.
آب دریا را باران زیاد می سازد، قدر انسان را کار و زحمت.

* دریاگه تشله، بیلسه بلیق، بیلمه سه، خالق.
معادل دری :
« تو نیکی کن و در دجله انداز .... که ایزد در بیابانت دهد باز»

* دریاگه کیسک قؤییب اؤته دی.
از دریا کلوخ مانده می گذرد.

* دشمنگه آمان بیرمه.
دشمن را موقع نده.

* دشمنگه، سِر بیرمه.
به دشمن راز خود را مگو.

* دشمن نی، پخته بیلن سؤی.
دشمن را با پخته حلالش کن.

* دشمن نینگ، کولگه نیگه ایشانمه.
به خندهٔ دشمن فریب مخور.

* دشمنینگ پشه بؤلسه، اوندن قؤرق.
اگر دشمنت پشه هم باشد، از آن حذر کن.

* دلده بؤلسه، تیلگه کیلر.
آنچه در دل است بر زبان می آید.

* دلی بؤش نینگ، تیلی بؤش.
آنکه دل نرم دارد، زبان نرم دارد.

* دلی تؤغری نینگ، تیلی تؤغری.
آنگه دل بیغش دارد، سخن راست می گوید.

* دَمینگ باریده، یؤل تنی،
نانینگ باریده، ایل تنی.
تا جان داری، راه را انتخاب کن، صاحب ثروت هستی به مردمت کمک کن.

* دنیا آرتیرمه، دؤست آرتیر.
دوست زیاد، بهتر است، از ثروت زیاد.

* دؤست - باشگه، دشمن آیاققه قَرر.
دوست به سر، دشمن به پایت می بیند.

* دؤست – تاپیش آسان، سقلش قیین.
دوست یافتن، آسان، نگاه کردنش مشکل.

* دؤست حسابی، کؤنگلده.
جای دوست حسابی، در دل است.

* دؤست نی، باشینگگه کلفت توشگنده سینه.

دوستت را به روز غم، امتحان کن.

* دؤست یامان کونده بیلینر.
دوست، به روز مبادا شناخته می شود.

* دؤستینگگه راز دل قیل،
دشمنینگگه لاف اور.
به دوست ، رازت را بگو، به دشمن لاف بزن.

* دهقان ، قارده تینر، چؤپان ، گؤرده.
دهقان - به روز برف، چوپان - در گور آرام می شود.

* دهقان نینگ خزینه سی ییر.
خزینهٔ دهقان، زمین است.

* دیوالده قولاغی بار،
ارپه ده کیسگی.
معادل دری: « دیوار موش دارد، موش گوش »

* دیوانه گه نه دانه بیر، نه دکه.
به دیوانه نه دانه بده، نه دکه « غرض »

* دیوانه هم اؤز ایشیگه هوشیار.
دیوانه هم به کار خود هوشیار است.

* درخت بیرجایده کؤکه رر.

درخت – در یکجا نمو می کند.

* دنیا ییغیب نیترسن،

بیرکون تشله ب کیترسن.

مال و دنیا جمع مکن، روزی آنرا انداخته، از این دنیا خواهی رفت.

* دنیا مالی دنیاده قالر.

مال دنیا ، در دنیا می ماند.

* دنیا مالی ، دؤنغیز قانی،

بیر کون تشله ب کیترسن.

مال دنیا، به خون خوک می ماند،

روزی آنرا مانده، از این دنیا خواهی رفت .

* دولت قاچر، محنت قوور.

دولت – در حال فرار است ، محنت آنرا تعقیب می کند.

* دیوانه نینگ ایشینی خدا اؤنگلر.

کار دیوانه را خداوند درست میکند.

***

ر

* راست بؤل، حاکمدن قؤرقمه.
راست باش از حاکم نترس.

* رنگیم نی کؤر، حالیمنی سؤر.
رنگم را ببین، حالم را بپرس

* رحم اؤزبیگ، قهر اوغان.
رحم اوزبیک، قهر أفغان با هم برابرند.

* رحم قیلسنگ، رحم کؤره سن.
رحم کنی، تا رحم بینی .

* رؤزه میسن، کؤزه؟
روزه هستی ، یا کوزه؟

***

ز

* زرهم زورنیکی، زن هم زورنیکی.
زر و زن هر دو، از آن زورمندان است.

* زحمت چیک، راحت کؤر.
زحمت بکش، راحت ببین.

* زحمت چیکمه سنگ، راحت قیده.
بی زحمت، راحت نیست.

* زر قدرینی زرگر بیلر،
مس قدرینی مسگر.
قدر زر ، زرگر بداند ، قدر مس را مسگر.

* زمانه، زؤرنیکی، تماشا کؤرنیکی.
زمانه ، از زورمندان است ، نابینا ، فقط تماشا می کند.

* زمانه سینگه باقمه سه، سین زمانه گه باق.

زمانه با تو نسازد، تو با زمانه بساز.

* زؤرگه هم زؤردیک بلا بار دیر.
بالای هر زورمند، بلای خواهد بود.

* زؤر نی قالیبی یؤق.
زور – قالب ندارد.

***

س

* ساتووچی سککیزگه ساتمه یدی، آلووچی آلتیگه آلمه یدی.
فروشنده به هشت نمی فروشد، خریدار به شش نمی خرد.

* ساغلیک تامان، بایلیک.
جانجوری، ثروت بزرگ است.

* ساغلیک، عمرننیگ گراوی.
سلامتی، گرو و تضمین کنندۀ عمر است .

* سخی تاپسه همه ایر، بخیل تاپسه، باسیب ایر.
دارایی سخی را همه می خورند ، بخیل، مال دیگران را به زور می خورد.

* سخینیکی اؤرته ده.
دارایی آدم سخی، در میدان قرار دارد.

* سیچقان سیغمس اینیگه، غلبیر باغلر دُمیگه.
موش، در غار خود جای نمی شود، باز هم به دُم خود غربال بسته می کند.

* سچقان نینگ اؤلگیسی کیلسه، پشک بیلن اؤینه شر.
اگر اجل موش برسد، با پشک بازی می کند.

* سریمساق، ییگه نیم یؤق، ایسیدن هم قؤرقمه یمن.
سیر- نخوردم از بویش نیز هراسی ندارم.

* ساقالده کی آشگه، قرین تؤیمس.
به آشیکه در ریش چسپیده باشد، شکم سیر نمی شود.

* سکوت – رضا علامتی.
سکوت – علامت رضاست.

* سلّه دیسنگ، کله کیلتیرر.
لنگی بخواهی، کله می آورد.

* سلیمان اؤلدی، دیولر قوتیلدی.
سلیمان مُرد، دیوها نجات یافتند.

* سامان کیشینیکی بؤلسه هم، سامانخانه اؤزینگنیکی.
معادل دری « نان از مردم باشد، شکم ازآن تواست».

* سین اؤزینگنی مقته مه، سینی باشقه لر مقته سین.
تو خودت را تعریف مکن، بگذار ترا دیگران تعریف کنند.

* سین ایتدینگ، مین قالدیم.
تو کردی، من ماندم.

* سین توتگن تاووقنی، مین پرینی یولگن من.
مرغیکه تو گرفتی، من قبلاً پر و بالش را کنده ام.
معادل دری: « تو اگر روی صفحه را خواندی، من پشتش را خواندم »

* سیندن حرکت، میندن برکت.
از تو حرکت، از من برکت.

* سنه مه ی، سککیز دیمه.
نا شمرده، هشت مگو.

* سینینگ چرمینگنی، چرمگرده تنیمن.
پوست ترا در چرمگری می شناسم.

* سینینگ سؤزینگ سینگونچه،
شیطان نینگ بؤینی سینسین.
از اینکه سخنان تو در زمین بماند، بهتر است، گردن شیطان بشکند.

* سوو، آقیشدن، سیوگی باقیشدن بیلینر.
آب – از جریانش، ومحبت از نگاهش هویداست.

* سوو کیلتیرگن خوار و زار، کؤزه سیندیرگن عزیز.
آنکه آب آورده خوار و زار، و آنکه کوزه شکسته، عزیز است.

* سوو ایچکنچه، ایلان تیگمس.
مار – در وقت نوشیدن آب، غرض نمی گیرد.

* سوت بیرمه گن اینَک، تیپر.
گاوی که شیر نمی دهد، لَغت می زند.

* سؤره ب بیرگندن، اوریب بیر.
معادل دری: « نیکی و پرسش».

* سؤره گننی، عیبی یؤق.
پرسیدن، عیب ندارد.

* سؤز بیلن عمل نینگ فرقی بار.
تفاوت بین گفتار و عمل خیلی زیاد است.

* سؤزدن سؤزنی فرقی بار.
معادل دری :
هر سخن جایی و هر نکته، مکانی دارد.

* سؤزی سؤزگه اوخشه مس، آغزی لافدن بؤشه مس.
گپش به گپ نمی ماند، دهانش از لاف نمی ماند.

* سوو – قوریسه، قدری بیلینر.
معادل دری:
« قدر عافیت کسی داند، که به مصیبتی گرفتار آید ».

* سوو کؤرمسدن، ایتیک، چیقرمه.
آب را نادیده، موزه را از پا نکش.

* سوو کیلتیرگن هم بیر، کؤزه سیندیرگن هم بیر.
آب آوردن و کوزه شکستن، با هم برابرند!.

* سوو نی لایقه له ب، بلیق توتر.
آبرا خت کرده، ماهی می گیرد.

* سوونینگ آقیشیگه باق، خلق نینگ باقیشیگه.
به جریان آب، و به نظر خلق ببین.

* سوو هر نرسه نی پاک ایتر،
یوز قرالیکنی پاک ایتمس.
آب - به جز روسیاهی، همه چیز را پاک می کند.

* سوو- بیر ییرده کؤپ تؤخته سه، گنده بؤلر.
آب – اگر دریک جا دیر بماند، گندیده می شود.

* سیومه گنگه، سوینمه.
کسیکه ترا نمی خواهد، به او نزدیک مشو.

* سیاحت - تنگه راحت.
سیاحت - راحت جانست.

* سفالده سوو ایچمه، سیالگه سِر بیرمه.
به حریف راز خود را مگو، و در ظرف سفالین آب نخور.

* سیز و بیز دن، جز و پز یخشی.
از من و تو گفتن، بهتر است صدای دیگ - کاسه را بکش...

* سیس - ایککی قؤلدن چیقر.
صدا – از دو دست می برآید.

* سَیل هم سَیل، سرگردانلیک هم سَیل.
سیل هم سیل، سرگردانی هم سیل.

* سیمیزلیکنی ، قؤی کؤته رر.
چاقی را گوسفند می تواند، بردارد.

* سینلگننی، سینه مه.

آزموده را، آزمودن خطاست.

* سینلمه گن آت نی، سیرتیدن اؤتمه.
از عقب اسپیکه نیازموده ای، مگذر.

* سورلیک (گستاخی) خوارلیک کیتیرر.
آدم بی ادب – همیشه خوار و زار است.

* سین بیراودن کولمه،
سینگه هم کولگوچیلر بار.
تو بالای دیگرن مخند، تا دیگران بتو نخندند

* سخی بیرگه نینی ایتمس،
اِیر- اَیتگه نیدن قیتمس.
سخی – از کمک خود یاد نمی کند، مرد – از گپش نمی گردد.

* سویک سینسه، اِیت قالر،
جسد چیریسه، آت قالر.
استخوان شکست، گوشت می ماند،
جسد اگر فرسوده شد، نام می ماند .

***

ش

* شاخیگه اورسنگ، تویاغی قیمیرله یدی.
در شاخش بزنی، سُمش می لرزد.

* شاگرد - استاد دن اؤتکزر.

شاگرد ، باید از استاد برازنده تر باشد.

* شالگه ایشله سنگ، ایپکدن اؤتر.
اگر به شال (پشم) زحمت بکشی، ارزش آن از ابریشم بالا می رود.

* شریکلیک، بیر ییللیک ، آشنا لیک مینگ ییللیک.
شریکی یکسال دوام می کند، دوستی هزار سال.

* شیرین سؤز، شکردن شیرین.
سخن شیرین، از شکر شیرینتر است.

* ششگنده، لبیک تاپیلمس.
وقتی که دستپاچه شدی، « بلی » گفتن از یادت میرود.

* ششگن قیز، ایرگه یلچیمس.
دختر شتابزده، از شوهر خیر نمی بیند.

* شف دیگندن، شفتالی دیگن یخشی.
تا شف – شف گفتن ، شفتالو بگو.

* شمال بؤلمه سه، بته نینگ باشی قیمیرله مس.
تا شمال نباشد، بته حرکت نمی کند.

* شؤخلیک، تؤقلیکدن چیقر.
شوخی از سیری بار می آید.

* شوخلیک نینگ آخری، اوریشگه بیتر.
آخری شوخی، با جنک ختم می شود.

* شؤره لیک جایده، اؤت کؤکرمس.
در شوره زار، علف نمی روید.

* شو قازانگه، شو چؤمیش.
همین چمچه، همین دیگ.

* شهر کؤرگن ایچکیدن، قؤرقماق کیره ک.
بُزیکه شهر را دیده باشد، از او باید ترسید.

* شیطان – قماربازنینگ شریکی.
شیطان – شریک قمار باز است.

***

ص

صبر ایتسنگ، غوره دن حلوا بیتر .... بی صبر باغ غؤره نی بیشمه ی یوتر
معادل دری: « صبر تلخ است .... ولیکن برِ شیرین دارد ».

صبر ایتمه گن قیز، ایر اوییده، تینمس.
دختر بی صبر، در خانهٔ شوهر آرام نمی باشد.

صبر – تاغنی ، ییقیتر.
صبر و حوصله – کوه را می غلتاند.

صحبت – سؤز بیلن، طعام توز بیلن.
طعام ، با نمک و صحبت با سخن.

***

ط

طلا - هر جایده بؤلسه، طلا
طلا – در هر جا ، طلاست

***

ظ

ظالم نینگ جانی، عذابده
جان ظالم، همیشه در عذاب است

***

ع

* عادل کیشی آیده ی،
آقیب تورگن سایده ی.
شخص عادل، گاهی به ماه می ماند، گاهی هم به دریاچه ی بادیه.

* عدالت قیلیچی کیسگن قؤل، آغریمس.
دستیکه باشمشیر عدالت بریده شود، درد ندارد.

* عدالت قیلیچی، کیسکیر بؤلر.
شمشیر عدالت، بُرنده می باشد.

* عادت - اؤلگنده قالر.
عادت – بعد از مرگ از بین میرود.

* عارسیز آدمدن ، قاچ.
از آدم بی ننگ بگریز.

* عاقل – اؤچاققه باقر.
احمق، قازانگه.
عاقل - دیگدان، احمق، دیگ را نظاره میکند.

* عزت قیلگن، عزت تاپر.
احترام کن تا محترم شوی.

* عزتنی بیلمه گن آدمنی قدری یؤق.
کسیکه قدر عزت و احترم را نمی داند، بی قدر است.

* عشق و یوتل نی یاپیپ بؤلمس.
عشق و سرفه را نمی توان پنهان کرد.

* عقل – بازارده ساتیلمس.
عقل – در بازار فروخته نمی شود.

* عقل – یاشدن، آدم باشدن.
عقل و آدمیت را از خورد سالی باید کسب کرد.

* عقلینگ بؤلسه، عقلگه ایرگش،عقلینگ بؤلمه سه، نقل گه.
عقل داری ، پیرو عقل باش، و اگر نداری ضرب المثل بشنو.

* عقل – یاشده ایمس، باشده.
عقل – به سن و سال ارتباط ندارد، بلکه عقل به ادراک تعلق دارد.

* عقل سیز، کؤردیک.
بی عقل – به کؤر شباهت دارد.

* علمگه عمل قیلمه گن، ملا ایس.
ملای بدون عمل، ملا نیست.

* عمر سوداسی، قیین سوداسی.
سودای عمر، سودای خیلی مشکل است.

*عمرینگندن اوچ کون قالگنده، آت آل، بیر کون قالگنده، خاتین.
از عمرت سه روز باقی مانده باشد، اسپ بخر،
یک روز مانده باشد، زن بگیر.

*عیسی تیلینی، موسی بیلر.
زبان عیسی را، موسی می داند.

* عهدی بارنینگ بختی بار.

آنکه به عهد خود وفا کرد، صاحب بخت و طالع است.

***

غ

* غمینگنی دؤستینگگه ایتمه کویونه دی،

دشمنگگه ایتمه سویونه دی.

اگر غمت را به دوستت بگویی متاثر، واگر به دشمنت بگویی خوشحال می شود.

* غرورلیک، غربتده قالر.
اشخاص متکبر، در غربت می ماند.

* غریبگه – ارپه نان هم، آش.
نان جوین، نزد غریب حکم پلو را دارد.

* غریب کیشی پناه ده، پوستینی سامانخانه ده.
آدم غریب و بیچاره، درهر گوشه و کنار می تواند زنده گی کند، حتی کاهدان هم می تواند بود و باش غریب و بینوا باشد.

* غریبنی، اورمه – سؤکمه، یقه سینی ییرت.
غریب را، نه دشنام بده و نه لت کن، بلکه کالایش را پاره کن.

* غریب نینگ قارین تؤقلیگی، بایلیگی.
بای شدن غریب، در شکم سیری اوست.

* غلبیرنی سوودن کؤترگنده، معلوم بؤلر
غربال – وقتی معلوم میشود که، از آب بالا شود.

* غم – ایسنگ، غم کوپه یر.
اگر خود را زیاد غمگین ساختی، غم زیاد میشود .

* غیرت سیزنینگ غیرتی، ایش بیتگندن سؤنگ، کیله دی.
غیرت شخص بیغیرت، بعد از انجام کار بر می انگیزد.

* غیرتلیکدن، ایمان قوتیلمس.

ایمان – نمیتواند از شخص با غیرت فرار کند.

***

ف

* فایده کؤردینگ، په یقب کؤر.
اگر فایده دیدی، متوجه باش.

* فرزند جانینگگه بلا،
بؤلمه سه، واوایلا.

فرزند – بلای جانست، اگر نداشته باشی، داد و فریاد میزنی.

* فقیر اؤزی پناه ده، پوستینی، سامانخانه ده.
جای فقیر در گوشه و کنار بوده، حتا کاهدان هم می تواند محل بود وباش غریب باشد.

* فقیرگه شوروه هم آشدور.
شوربا هم نزد فقیر حکم پلو را دارد.

* فلاکت ـ آیاق آستیده.
فلاکت – در زیر پای قرار دارد.

* فولاد پیچاق، قین سیز بؤلمس.
کارد فولادین، بدون پؤش نمی باشد.

* فیل بانگه آشنا بؤلسنگ، دروازه نگنی کتته قیل.
اگر با فیلبان آشنا شدی، دروازه ات را کلان بساز.

***

ق

* قدیم دؤستلیک، زنگله مس.
دوستی قدیم، دارای صیقل بوده، هیچگاه زنگ نمی گیرد.

* قرض بیرسنگ، دؤست کوپه یر،
طلب قیلسنگ ـ دشمن.
قرض دادی دوستت زیاد می شود، اگر قرضت را طلب کردی دشمنت.

* قارین ـ گؤشت بؤلمس، سپاهی ـ دؤست.
شکمبه ـ گوشت نمی شود، سپاهی دوست.

* قرض - قرض نی بیریش فرض.
قرض گرفتن عیبی ندارد، مگر دادن قرض فرض و ضروریست.

* قاوون نینگ سره سینی ایت ییر،
آلمه نینگ سره سی نی قورت.
خوبترین خربوزه را سگ وخوبترین سیب را کِرم می خورد.

* قِیماققه کتان یخشی، تورماققه وطن یخشی .
به بریدن کتان، به اقامت، وطن خوب است .

* قاپده گینی، قادر بیلر.
درون جوال را قادر می داند.

* قاچیب کیتگونچه، ساچیب کیت.
تیت و پاشان کردن، بهتر است از فرار کردن.

* قارنی تؤقنی، آچدن خبری یؤق.
شکم سیر، از گرسنه خبر ندارد.

* قار یاغدی، ایزلر کومیلدی.

برف بارید، پل پای از بین رفت.

* قازمه توشر سن،

یاقمه بیشرسن.

معادل دری: « چاه کن ، زیر چاهست»

* قالیب سیز خشت بیتمس، ریجه سیز، ایش.

بدون قالب نمیتوان خشت ساخت، بدون پلان، تعمیر.

* قاوون بیسنگ سحر یی، سحر ییمه سنگ زهر یی.

خربوزه را فقط صبحگاهان بخور، در غیر آن حکم زهر را دارد .

* قاوون – قاووندن رنگ آلر.

خربوزه، از خربوزه رنگ می گیرد.

* قاوون نینگ یخشی سینی، که کنه ییر.

خربوزۀ شیرین را، که کنه « حشرۀ مضر» می خورد.

* قاوون ییگین، فالیزنی، سؤره مه.

خربوزه را بخور، اما، فالیز اش را نپرس.

* قدر بیلمس قریندا‌شدن، قدر بیلگن اِیت یخشی.

از دوست قدر ناشناش، سگ قدر شناس بهتر است.

* قدم قؤی، بختینگگه باق.

گام بگذار، بخت و طالعت را امتحان کن.

* قراموق « تلخه» دانه سی بؤلگونچه، بوغدای نینگ سامانی بؤل.

کاهِ گندم بودن بهتر است، از دانهٔ تلخه « گیاه علفی» بودن.

* قِرغاغینی نی کؤریب، بؤزینی آل.

حاشیه اش را دیده، کرباسش را بگیر.

* قرض تیله گن نینگ بیر یوزی قاره، بیرمه گننی، ایککی یوزی قاره.

آنکه قرض خواست، یک رویش سیاهست، آنکه قرض نمی دهد، دو رویش سیاه.

* قِرققه کیرسنگ، قیلیچ، بؤلر سن.

چهل ساله شدی، شمشیر می گردی.

* قیرقینگده، عقلگه کیره سن.

در چهل سالگی، عقل و هوشت تکامل میکند.

* قارین تؤیسه، قیغو کیتر.

آگر شکم سیر شد، غم فراموش می گردد.

* قارنی آچ بؤلسه هم، کؤزی تؤق.

اگر شکمش گرسنه ام باشد، چشمش سیر است.

* قارنیم تؤیدی، قیغوم کیتدی.

شکمم سیر شد، غم و غصه را فراموش کردم.

* قارنیمگه ییغله میمن، قدریمگه ییغله یمن.

به خاطر شکم گریه نمی کنم، بلکه به خاطر قدر و عزت خود می گریم.

* قاره تاووق - آق یومورته.

مرغ سیاه - تخم سفید !

* قری بیلگننی، پری بیلمس.

آنچه را که سالخورده می داند، پری « مادینهٔ جن » نمی داند.

* قریندا‌شلر – قییشرمیش.

معادل دری: « آب اگر صد پاره گردد، باز باهم آشناست »

* قریندا‌شینگ اؤلسه اؤلسین، قدردانینگ اؤلمه سین.

خویشت بمیرد، متاثر نباش، دعا کن قدردانت نمیرد.

* قؤنغیز- باله سیگه آپپاغیمدیر.

قونغوزک بچهٔ خود را « سفیدک» میگوید.

* قازانده بؤلسه، چؤمیشگه چیقر.

آنچه در دیگ هست، در چمچه می برآید.

* قازان – قازانگه ایته دی: یوزینگ قاره.

دیگ به دیگ می گوید: رویت سیاهست.

* قازانگه یره شه، قپاغی.

مناسب دیگ، سر پوشش.

* قازانگه یانداشسنگ قاره سی یوقر،

یامانگه یانداشسنگ بلاسی یوقر.

معادل دری: « با ما نشینی ما شوی، با دیگ نشینی سیاه شوی »

* قصاب کؤپیسه، قؤی حرام اؤلر.

قصاب زیاد شود، گوسفند حرام می میرد.

* قصابگه یاغ قیغو، ایچکیگه جان.

قصاب در فکر چربو، بز در غم جان.

* قصاب نینگ آشناسی، بؤلمس.

قصاب – آشنا ندارد.

* قلب قازانی، قینه مس.

دیگ آدم بد طینت، نمیجوشد.

* قُل بیلن، چؤری نی قاچماققه، آرزوسی بار.

غلام و کنیز، همواره در آرزوی فرار می باشند .

* قَلدیک ایشله، بیگدیک تیشله.

چون غلام کارکن، چون بیگ و خان، غذا بخور.

* قیلیقلیک قؤزی، ایککی آنه نی ییمه دی.

برۀ خوش خُلق ، شیر دو مادر را می مکند.

* قل نینگ عقلی، توشیگه کیره دی.

عقلِ غلام و کنیز، در خوابش می آید.

* قیمیرله گن، قیردن آشر.

آنکه حرکت کند ، از تپۀ بلند میگذرد.

* قمیشگه اؤت توشسه، هول – قوریق، دیمس.

اگر نیزار سوخت، خشک و تر می سوزد.

* قوده بؤلدینگ، جدا بؤلدینگ.

قوده شدی، جدا شدی.

* قؤرقاق، اؤز سایه سیدن قؤرقر.

ترسو، از سایهٔ خود می ترسد.

* قؤرقاق- ایلگری مشت کؤته رر.

ترسو – اول مشت بالا میکند.

* قؤرقاققه، نه فایده، نه ضرر.

به ترسو، نه فایده، نه ضرر.

* قؤرقاققه، قؤششه کؤرینر.

ترسو- جؤره می بیند.

* قوریق سؤز، بای قولاغیگه یاقمس.

گپ خالی ، به گوش بای، خوش نمی خورد.

* قوریق یاغاچ، ایگیلمس.

چوب خشک، خم نمیشود.

* قوش – بُتته سیگه سیغینر.

پرنده - به بته اش افتخار میکند.

* قوش تیلی نی، قوش بیلر.

زبان پرنده را، پرنده می داند.

* قؤش هیده ماق، باریب کیلماق،

آش کیسماق، باش کیسماق.

قلبه کردن، رفتن و آمدن است، اما آش بریدن به منزلهٔ گردن بریدن.

* قؤققیگنگه قؤققه یگین، باشینگ کؤککه ییتگونچه.

معادل دری :

« نه چنان نرم باش که مردم بخورند، ونه چندان درشت باش که مردم بگریزند»

* قووگن هم خدا دیر، قاچگن هم.

دزد هم خدا می گوید ، صاحب خانه هم .

* قؤل سینسه، ییینگ ایچیده.

دست شکسته، زیر آستین قرار دارد.

* قؤل- قؤلگه، کمک.

دست به دست، کمک هست.

* قؤل – قؤلنی تَنیدی.

دست – دست را می شناسد.

* قؤلی قیمیرله گن نینگ، آغزی قیمیرلر.

کسی که دستش حرکت کند، دهانش نیز حرکت می کند.

* قؤلینگ یاغلیک بؤلسه، باشینگگه سورت.

اگر دستت چرب باشد، به سرت بمال.

* قؤی چیبینی کؤپیسه، قؤی حرام اؤله دی.

هرگاه مگس گوسفند زیاد شد، گوسفند حرام میمیرد.

* قؤی کیزر، قؤزی بیلن، سیرکه نینگ ایزی بیلن.

گوسفند - همواره با بره اش گشت و گزار نموده ،

و نقش قدمهای سیرکه « بزنر خصی شده» را تعقیب می کند.

* قویمه عقل بؤلمه سه، سورتمه عقل، نه قیلر.

عقل ذاتی نباشد، عقل کسبی به درد نمیخورد.

* قیره سینی کؤریب بؤزینی آل، آنه سینی کؤریب قیزینی آل.

حاشیه را دیده، کرباسش را بگیر، مادرش را دیده، دخترش را.

* قیزی بارنینگ، نازی بار.

آنکه دختر دارد، ناز میفروشد.

* قیزنینگ قلینی، قارنینگ سووی.

تویانهٔ دختر، چون برفیست که در آفتاب مانده باشد.

* قیزیم سینگگه اَیته من، کیلینیم سن ایشیت.

دخترم به تو میگویم، عروسم تو بشنو.

* قیش اؤتر، یوز قرالیک، کؤمیرگه قالر.

زمستان میگذرد، رو سیاهی، به زغال می ماند.

* قیش اؤچاغی، تار.

آتشدان زمستان، تنگ است.

* قیشده، پلاو دن آلاو یخشی.

در زمستان، آتش نسبت به پلو ، بهتر است.

* قیشیق بؤلسه هم، قیز یخشی.

اگر چشم کج هم داشته باشد، با دختر ازدواج کن.

* قیلمیش – قیدیرمیش.

معادل دری: « آنچه کنی به خود کنی... گر همه نیک و بد کنی»

* قیین آننگ بؤلسه، قَیغورمه.

اگر خشو داشتی، غم مخور.

* قیماق نینگ مزه سینی، قیماق ییگن بیلر.

مزهٔ قیماق را، قیماقخور میداند .

* قازان قاره سی کیتر،

دل یره سی کیتمس.

سیاهی دیک ، پاک میشود،
زخم دل ، باقی می ماند.

* قؤنیمی یؤق نینگ اؤنیمی یؤق.

کسی که جای بود وباش ندارد،
دل آرام ندارد.

* قؤنیمسیز ،
قؤنیمسیزنینگ ایشی
اونیمسیز.

بی وطن – سرگردان است .

* قیغو یؤغیده قیغو –

قَینانم نینگ اؤلگه نی.

غم بالای غم ، مرگ خشویم.

□

* قیزگه آلتیندن تخت ایمس،

برماقده ی بخت تیله.

به دختر تخت طلایی مخوا، به اندازۀ انگشت بخت طلب کن.

* قیز نینگ بختی – ایر نینگ دولتی.

بخت دختر، دولت و دارایی شوهر به شمار میرود.

* قمار باز هم یوتر، هم یوتقیزر.

قمار باز، هم می برد و هم می بازد.

* قاردن قوتیلگن، یامغیرگه توتیلر.

آنکه از برف رهایی یافت ، به باران گیر می ماند .

* قارانغو کون منگو بؤلمس.

روز سیاه، همیشگی نیست.

ک

* کومیرنی اؤغیرله گن تیمیرچی، بلاگه قالگن کومیرچی.
زغال را آهنگر دوزدید، در بلا ماند زغال فروش .

* کییم نینگ ینگی سی یخشی، دؤست نینگ ـ ایسکی سی.
کالای جدید و دوست قدیم بهتر است.

* کیشی ییریده سلطان بؤلگونچه، اؤز ایلینگده چوپان بؤل.

از اینکه در کشور بیگانه سلطان باشی، بهتر است در کشور خود چوپان باشی.

* کاروان کؤپ، آذقی بیلن.
کاروان زیاد، رزقش زیاد.

* کفتر کفتر بیلن اؤچر، قاز – قاز بیلن.
معادل دری : « کبوتر با کبوتر، غاز با غاز... کند همجنس با همجنس پرواز».

* کتته نی کتته بیل، کیچیک نی، کیچیک .
بزرگانرا بزرگ ، خوردان را خورد بدان .

* کتته نینگ گپیگه کِر.
ازسخنان بزرگان سرکشی مکن.

* کر قُوی – ایککی هورکر.
گوسفند کر، دو بار می ترسد.

* کسل – آدمنی، اؤلدیرمس ، اجل اؤلدیر.
مریضی آدم را نمیکُشد، بلکه اجل میکُشد.

* کسلگه گپ یاقمس، چرچه گنگه اؤیین.
مریض – حوصلهٔ شنیدن گپ، آدم خسته، بازی راخوش ندارد.

* کَسو- اوزین بؤلسه، قؤل کؤیمس.
آتشگیر، هر قدر دراز باشد، دست نمیسوزد.

* کُلال – مونتیده، سو ایچر.
کوزه گر، در کوزهٔ شکسته آب میخورد.

*کلته ایشَک، ایپنی اوزر، یامان خاتین، یورتنی بوزر .
مرکب قد کوتاه، ریسمانش را میکند، زن بد فعل، مملکت را ویران می سازد.

* کلته کسَو، قؤل کویدیرر.
آتشگیر کوتاه، دست می سوزاند.

* کل – طبیب بؤلسه، اؤز باشینی ساغیتیرر ایدی.
کل - اگر طبیب می بود، سر خود را علاج می کرد.

* کمبغل نینگ بختی، بای نینگ تختی نی یقیتر.
بخت و طالع غریب و بینوا، تخت بای را سرنگون میسازد.

* کمپیرگه اُؤل دیسنگ، یاقمس.
اگر به زن سالخورده هم، مرگ بخواهی، خوشش نمی آید.

* کمپیرنینگ دردی، غوزه.
کمپیر – زن سالخورده، در فکر پنبه دانه است.

* کمزؤر اِیت، آرقه آیاغی بیلن تفراق ساچر .
سگ کمزور، با دو پای پشت سر خود، خاک می پاشد.

* کم کم ییگین، همیشه ییگی.
کم کم بخور، همیشه بخور.

* کؤپ آغیز بیریکسه، بیر آغیزنی بینگر.
معادل دری : « مورچگان گر بکنند اتفاق... شیر ژیان را بدرانند پوست ».

* کؤپ اؤیله، آز سؤیله .
زیاد فکر کن، کم حرف بزن.

* کؤپ بیلگن آز سؤزلر، آز سؤزله سه هم ساز سؤزلر.
شخص دانا کم حرف میزند، و پُر معنی.

* کؤپچیلیک – بیریکسه، تاغنی ییقیتر.
اگر مردم متفق شوند، کوه بزرگ را سرنگون می سازنند.

* کؤپچیلیک – بیر مُشت دن اورسه، اؤلدیرر،
بیر بورده دن بیرسه، تؤیدیرر.
گروهی از مردم با یک مشت بزنند، حریف را از بین می برند،
و اگر دست کمک باز کنند، گروه مردم را سیر می کنند.

* کؤپچیلیک قؤلیده، اؤنیم کؤپ.
دستان مردم، پُر از برکت است.

* کؤپچیلک قَیده بؤلسه، تؤقچیک شو ییر ده بؤلر.
آنجا که وحدت است، در آنجا گرسنگی وجود ندارد.

* کؤپچیلک – لازم کؤرسه، کروان تویه سینی سؤیر.
مردم اگر لازم دیدیند، ساربان، اشتر خود را حلال می کند.

* کؤپدن – قویان قاچیب قوتیلمس.
از بین اجتماع، خرگوش نمیتواند، فرار کند.

* کؤپدن – کؤپ عقل چیقر .
مشوره و مصلحت مردم، مشورۀ سالم است.

* کؤپ کؤرگن، کؤپ بیلر.
معادل دری : « بسیار سفر باید ، تا پخته شود خامی»

* کؤپ گپ، ایشککه یؤک.
گپ زیاد « بی عمل» بار مرکب است.

* کؤپ گپدن، آز بؤلسه هم ایش یخشی .
از سخن زیاد، عمل کم بهتر است.

* کؤپگه، کیسک آتمه.

به سوی اجتماع، کلوخ نینداز.

* کؤپگه کیلگن بلا، بیره م .
مصیبت گروهی، میتواند عید باشد.

* کؤپ اؤیله، آز سؤیله.
زیاد فکر کن، کم حرف بزن.

* کؤپنی یامانله گن، اؤزیگه یامان.
آنکه از مردم شکایت دارد، به خودش خوشآیند نیست.

* کؤپ یورگنگگه ایرگشمه، کؤپ بیلگنگه، ایرگش.
با دانایان یکجا شو، نه با کسانیکه زیاد سفر کرده اند.

* کؤپ یورگندن سؤره مه، کؤپ بیلگندن سؤره.
از جهانگرد مپرس، از دانا بپرس.

* کوچیک آغزیدن، سویک آلیب بؤلمس.
از دهان سگ، نمیتوان استخوان را گرفت.

* کوچیک تامگه چیقسه هم، ایگه سیدن کتته بؤلمس.
سگ اگر به بام هم برآید، از صاحبش بزرگ نمیشود.

* کوچیک آغزی بیلن، دریا سووی، حرام بؤلمس.
با دهان سگ، دریا حرام نمیشود.

* کوچینگ ییتمه گن تاشنی، اؤپیب اؤت.
سنگی را که قدرت برداشتن آنرا نداری، ببوس و بگذر.

* کویگنگگه ، کویمه.
چیزی که از بین میرود، به آن غم مخور.

* کؤر- بیر مراتبه عصه سینی آلدیره دی.
شخص نا بینا، یکبار عصای دست خود را از دست میدهد.

* کؤر- بیر مراتبه، قودیققه توشه دی.
نا بینا یکبار به چاه می افتد.

* کؤرپنگگه قَره ب، آیاق اوزه ت.
به اندازهٔ لحاف ، پایت را دراز کن.

* کؤر- توتگه نین قؤیمس، کر- ایشیتگه نین.
کور - آنچه را که به دستش رسیده است نمی گذارد، کر، شنیده گیرا.

* کؤرسه بازی، کؤرمه سه، دزدی دیگن بیر گپ بار.
دید ، بازی، ندید دزدی.

* کؤر – کؤرنی، قرانغو ده تاپَر.
نا بینا- نا بینا را در تاریکی پیدا می کند.

* کؤرمه گننی، کؤرگه نی قورسین .
نادیده، بهتر است، چیزی را نبیند.

* کؤرینگن تاغ، ییراق بؤلمس.
کوهی که دیده شد، دوری ندارد.

* کؤریمسیز، کوندیز گونی، چیراق یاقر.
نا دیده در روز روشن، از چراغ روشن کار میگیرد.

* کؤزی آغریمه گن نینگ آلدیده، کؤزیم دیمه .
در نزد آدم سالم، از درد چشمت شکایت مکن.

* کؤز – قؤرقاق، قؤل – باتیر .
چشم – ترسوست، اما دست، دلاور.

* کؤزدن ییراق، کؤنگیلدن ییراق .
آنکه از چشم دور است، از خاطره ها فراموش می شود.

* کؤز – همه نرسه نی کؤره دی، اؤز تگینی کؤرمه یدی.
چشم همه چیز را می بیند، اما زیر خو د را دیده نمی تواند.

* کؤزی یؤق نینگ، اؤزی یؤق .
معادل دری: « چشم از چشم می شرمد »

* کُمککه توشگن ایش، بیتر.
هر کار دسته جمعی، انجام پذیر است.

* کونداشلیکده، کونده جنجال .
آنجا که امباق است، هر روز جنجال است.

* کؤنگلی قاره نینگ، یوزی قاره.
دل سیاه را، رویش سیاه .

* کونده تؤی بؤلسین، گون آشه، بیره م .
هر روز توی باشد، روز درمیان عید.

* کونده کیلگن مهمان نینگ قدری یؤق.
مهمان هر روزه، بی قدر است.

* کونده – کونده اؤلگونچه، بیر گون، اؤلگه نینگ یخشی.
مرگ آنی، از مرگ تدریجی ارجحیت دارد.

* کؤنگلینگگه کیلسه، آلدینگگه، کیلر .
آنچه که به خاطرت آمد، به پیشت می آید.

* کپیرتیکن – باله سیگه : یومشاغیمدیر .
سنگ پشت، بچهٔ خود را« نرمک» گفته است.

* کیترمنگه، یؤل یخشی.

روَنده را، راه بهتر.

* کیترمنگه ، یؤل یخشی، اؤلر منگگه، گؤر یخشی.
به راه رو ، راه بهتر، به آدم مریض و علاج ناپذیر مرگ.

* کیره کلی تاشنی، آغیرلیگی بؤلمس.
سنگ کار آمد، سنگین نیست .

* کیچگینه کؤرمه مینی، تارتیب اوره من، سینی.
مرا به نظر خورد نبین، میتوانم ترا به زمین بکوبم.

* کیچه ایریم بؤلسین، کوندیز، قُلیم بؤلسین.
شب – شوهرم باشد، روز غلامم.

* کیشی ایلیده ، سلطان بؤلگونچه، اؤز اوییندگده، اؤلتان بؤل .
در خانهٔ خود « تلی بوت» بودن، بهتر است در ملک بیگانه سلطان بودن.

* کیشی، باله سینی، کشمش بیرسنگ هم تؤخته مس.
فرزندِ بیگانه را با دادن کشمش هم نمیتوانی، نگاه کنی.

* کیشی بیرگنگگه، قوش هم، تؤیمس.
به کمک دیگران، حتا پرنده هم سیر نمیشود.

* کیشیگه کولمه گین زنهار، سینگگه هم کوله دیگنلر بار .
به دیگران مخند، تا به تو نیز نخندند.

* کیشی نینگ حقی، تینگری نینگ اؤقی .
حقِ دیگران، گلولهٔ آسمانیست.

* کیشی نینگ حُسنیگه بهأ بیرمه، عقلیگه بهأ بیر.
ارزش انسان، به عقل است، نه به حُسن و زیبایی.

* کیشی یورتیده، شاه بؤلگونچه، اؤز یورتینگده، گدا بؤل .

گدا بودن در مادر وطن، بهتر است پادشاه بودن در ملک دیگران.

* کیلن نی آیاغیدن، قؤیچی نی تیاغیدن .
قدم عروس، عصا چوب چوپان، شگون نیک دارد.

* کیینگی پُشمان «پشیمان»، اؤزینگگه دشمن .
پشیمانی، برایت حکم دشمن را دارد.

* کیم قیلمه گن، کیم کؤرمه گن.
معادل دری « هرچه کنی به خود کنی ... گرهمه نیک و بد کنی »

* کینگ – کینگگه شیب ییرتیلر، تار – تارتیشیب .
اعتدال – در همه امور اولویت دارد .

***

گ

* گپنی کم سؤزله، ایشنی کؤپ کؤزله .
کم حرف باش ولی کار زیاد انجام بده .

* گپ بیلگؤنچه، ایش بیل .
کار کردن بهتراز گپ زدن است .

* گپیرسنگ، گپ تاپیلر.
از گپ، گپ می برآید.

* گپدن ، گپ چیغر.
از گپ، گپ می برآید.

* گپ – کتته دن، ایش، کیچیکدن.
گپ – از بزرگان، کار- از خوردان.

* گپ کؤپ، عمل آز.
گپ زیاد، عمل کم.

* گپ کیلگنده، آتنگدن، ایه مه.
اگر گپت آمد ، از پدرت نیز دریغ مکن.

* گپ – گنده – ده، بیت، جنده – ده.
گپ در آدم بد، شپش، در کالای کهنه زیاد می باشد.

* گپنی بیلمه سنگ، خپ نی بیل.

اگر راز سخن گفتن را ندانی، بهتر است خاموش باشی.

* گپنی آیاغی بار.
گپ – پا دارد.

* گدایچیلیککه هم مینگ تنگه کیره ک.
گدایی هم ، هزار تنگه خرج دارد.

* گدای ذات تاپسه هم، جای تاپمس.
گدای اگر چیزی یافت، جای ماندنش را نمی یابد.

* گدای نینگ خورجینی تؤلسه هم، کؤزی تؤیمس.
اگر خلتهٔ گدا پر شود، اما چشمش گرسنه است.

* گردنینگگه پیچاق قؤیسه لرهم، تؤغری سؤزله.
اگر در گردنت کارد هم گذاشته شود، باز هم راست بگو.

* گل – بته سیگه عزیز.
گل – در بته اش زیباست.

* گل – گلنی کؤریب، رنگ آلر.

گل - از گل رنگ می گیرد.

* گل – قیزگه یره شر، قیلیچ – بیگیتگه.

گل – به دختر می زیبد، شمشیر به جوان.

* گلنی ، گلگه قؤش.

گل را با گل، یکجا کن.

* گلیم ساتسنگ، همساینگگه سات، بیر اوچیده، اؤزینگ اؤلتیره سن.

اگر گلم فروختی به همسایه ات بفروش، تا در وقت ضرورت ، خودت در کنج آن بنشینی.

* گدا ارزله سه، تؤروه سیگه زیان.

گدا اگر قهر شد ، به توبره اش ضرر است .

***

ل

* لؤلیدن بیک چیقسه، چادریگه اؤت قؤییر.

اگر از لولی، بیگ و سرکرده بر آمد، چادرش را آتش میزند.

* لؤلیدن باتیر چیقسه، اول اؤز چادیرینی چاپر.

اگر از لولی بهادر برآمد، اول چادر خود را پاره میکند.

* لاو یانگن اؤت تیز اؤچر.

آتش شعله دار، تیز خاموش میشود.

***

م

* مینگ پولینگ بؤلگونچه،
بیر دؤستینگ بؤلسین.
از اینکه هزار پول داشته باشی، بهتر است یک دوست داشته باش.

* مال آشناسی بؤلمه، جان آشناسی بؤل.
رفیق مال نباش، رفیق جان باش.

* مال – مالگه بیتگونچه، عزراییل، جانگه بیتر.
تا مال به مالکش برسد، عزراییل به جانش می رسد.

* مالیدن کیچگن، جانیدن کیچر.
آنکه از مالش میگذرد، از جانش هم میگذرد.

* مال – ییماقدن سیمیرر، آدم عزتدن.
چار پا از خوردن، انسان - از عزت و احترام فربه میشود.

* مالینگنی سرشته قیل، همساینگنی، اؤغری توتمه.
مالت را نگهدار، همسایه ات را دزد مگیر.

* محنت – بخت کیلتیرر.
کار و زحمت ، انسان را خوشبخت میسازد.

* محنت سیز، راحت یؤق.
بدون زحمت، راحت وجود ندارد.

* محنتدن قؤرقمه، منتدن قؤرق.
از محنت و زحمت هراس نداشته باش، اما از منت دیگران بترس.

* محنتدن کیلگن نرسه، شیرین.
نفعیکه از کار و کوشش به دست می آید، شیرین است.

* محنت قیلیب تاپگه نینگ، قند و عسل تاتگه نینگ.
ثمریکه از محنت به دست می آید، مانند قند و عسل شیرین است.

* محنت قیلمه ی، راحت کؤرمس، تخم سیپمه ی، ایکین اؤرمس.
محنت نکنی ، راحت نمی بینی، تخم نپاشی درو نمی کنی.

* محنت نینگ، راحتی بار.
سعی و تلاش، راحت آور است.

* محنت، بیرده قالمس.
زحمت، در زمین نمی ماند.

* مرد بؤلسنگ، میدانده، شیلَن.
اگر مرد هستی، داخل میدان شو.

* مرد دن لفظ ، خاتیندن وعده.
از مرد، لفظ، از زن وعده.

* مرد دن هیچ نرسه، قوتیلمس.
کاری نیست که، مرد نتواند از عهده اش بدر آید.

* مردم نیمه دیمه یدی، توشگه نیمه کِرمه یدی.
مردم چه نیست که نمی گویند، به خواب چه نیست که نمی آید.

* مرد- میدانده، بیلینر.
مرد، در میدان معلوم میشود.

* مرد نینگ ایشی، محنت.
وظیفهٔ مرد، زحمت است.

* مرد نی محنت، بینگالمس.
مرد را کار و زحمت نمی تواند، مغلوب بسازد.

* مردِ کارگه ، روز اؤتسه، بؤلدی.

مزدور کار، در فکر گذشتن، روز است.

* مسافرلیک اثر قیلدی، باشیم یاستیققه ییتکنده.
لذت مسافری را آوانیکه مریض شدم، درک کردم.

* معلم – آتنگده ی، اولوغ.
معلم - چون پدرت قابل احترام است.

* معلم – آتنگدن اولوغ.
مقام معلم – نسبت به پدر بلند تر است .

* مکه نی، سؤره گن تاپر.
جوینده میتواند، مکه را بیابد.

* منتلیک عسلدن، منت سیز کسل یخشی.
از عسل با منت، مریضی بی منت بهتر است.

* مندن حرکت، سندن برکت.
حرکت از من، از تو برکت .

* مین قیله من اؤتتیز، خدا قیله دی تؤققیز.
من میکنم « ۳۰»، خدا می کند « ۹».

* من – منلیک قیلمه، اِیتر سن، آبروییینگدن کیترسن.
خود خواهی مکن، نیست و نابود میشوی و از آبرویت جدا.

* مین – نیمه دیمن، قؤبوزیم نیمه دیدی.
من – چه میگویم، دنبوره ام چه میگوید.

* مینی تابسه، پیچاق تاپمه یدی.
مرا که یافت، کارد نمی یابد.

* مورچه لر اتفاقله شیب، شیر ژیاننی تولیم سؤیر.
معادل دری : « مورچه گان گر بکنند اتفاق ... شیر ژیان را بدرانند پوست ».

* مورچه نینگ اؤلگیسی کیلسه، پر چیقه رر.
مرگ مورچه که نزدیک شد، بال می کشد.

* مهرینگ بار، سِحرینگ بار.
مهر داری، جاذبه داری.

* مهمان – خدانینگ عطاسی، آتی خدانینگ بلاسی.
مهمان – عطای خدا، اسمش، بلای خدا.

* مهمان – سؤره ب، ییمه یدی.
معادل دری: « نیکی و پرسش ».

* مهمان نینگ کیلیشی اؤز قؤلیده، کیتیشی، میزبان قؤلیده.
مهمان – به خواهش خود می آید و به اجازه میزبان می رود.

* مهمانگه آش قؤی، ایککی قؤلینی، بؤش قؤی.

مهمان را به اختیار خودش بگذار، تا هرچه میخواهد نوش جان کند.

* مهمان کیلر ایشیکدن، رزقی کیلر تیشیکدن.
مهمان که از دروازه درآمد، رزقش از دریچه می آید.

* مهمان نینگ آلدیده، موشیگینگنی پیشت دیمه.
نزد مهمان، پشک ات را« پشت» مگو.

* مهمان نینگ جایی، کؤز اوستیده.
جای مهمان، بالای چشمان قرار دارد.

* مهمان هم، بیر رؤز، ایککی رؤز، نه اوچ روز.
مهمان هم – یک روز، دو روز، نه سه روز.

* میته نینگ یامانی، تیگیرماندن، بوتین چیقر.
میته « حشره مضر»، از آسیاب زنده می برآید.

* مینگ قرغه گه، بیر کیسک.
هزار زاغ را میتوان ، با یک کلوخ به پرواز در آورد.

* مینگ قؤیلیک نینگ ایشی، بیر قؤیلیککه توشر.
امکان دارد روزی صاحب هزار گوسفند، به صاحب یک گوسفند محتاج شود.

* مینگ قیغو ییغیلسه، بیر ایش بیتمس.
اگر هزار غم یکجا شود، گرهٔ مشکلی را نمیتواند بکشاید.

* میوه لیک درختگه، تاش آتمه.
به درخت میوه دار، سنگ میناز.

* میوه لیک درختگه، تاش تیگر.
سنگ - همواره به درخت میوه دار میخورد.

* میوه لیک درخت نینگ، باشی خم.
معادل دری: « نهد شاخ پُر میوه ، سر بر زمین »

* میوه نی پؤستی سقلر.
میوه را پوستش نگهمیدارد.

* مالینگ خوره بؤلسه، بیردی خدا،
خاتینینگ خوره (پُر خور) بؤلسه، اوردی خدا.
اگر گاو و گوسفندت پُر خور باشد، داد خداست،
اگر زنت پُر خور باشد، بلای خداست.

***

ن

* نا انصافگه ایرک بیرسنگ، ایلنی تَلَر.
اگر به بی انصاف اختیار داده شود، مردم را چون سگ میگزد.

* ناحق قان، بیرده یاتمس.
خون ناحق دست از دامان قاتل بر نداشت ....دیده باشی لکه های دامن قصاب را.

* نا امید – شیطان.
نا امید – شیطان است.

* ناز – قیزگه یره شر.
ناز – به دختر می زیبد.

* نا مردگه ، جان بیرسنگ هم، مُزدینگ قاره قیلیچ.
اگر به نامرد جانت را هم نثار کنی، باز هم مزدت شمشیر سیاهست.

* نا مردگه یاداشمه گین، قؤرقاققه سِرداشمه گین.
به نامرد، نزدیک مشو، با آدم ترسو رفیق.

* نا مردنی وفاسی یؤق.
نامرد وفا ندارد.

* نانئی کتته ییسنگ هم، گپنی، کتته گپیرمه.
اگر لقمۀ نان را کلان گرفتی، گپ کلان مزن.

* نانئی هم چینه مسنگ، اؤتمس.
نانرا هم اگر نجوی، از گلونت نمیگذرد.

* نانینگ یؤق، جانینگ یؤق.
اگر نان نداری، جان نداری.

* نانینگ حلال بؤلسه، کؤچه ده ییگین.
اگر نانت حلال باشد، میتوانی در کوچه بخوری.

* نا وقت قار، قِیرغین کیلتیرر.
برف بیوقت، قیمتی می آورد.

* نر نینگ تؤلی بؤلمس، بیدولت نینگ پولی.
بیدولت - پول ندارد، اشتر نر، نسل.

* نوکیسه دن قرض قیلمه، قرض قیلسنگ هم خرچ قیلمه.

از نو کیسه قرض نگیر، اگر گرفتی خرچ مکن.

* نیمچه ملا، خطر ایمان، نیمچه طبیب، خطر جان.
نیمچه ملا، خطر ایمان، نیمچه طبیب، خطر جان

* نا انصافگه ایرک بیرسنگ، ایلنی تَلَر.
به آدم بی انصاف آزادی داده شود، مال مردم را خواهد خورد.

و

* وفالی دؤست، یؤلگه سالر.
ایغواگر دؤست، پَیدن آلر.
دوست با وفا، رهنمایی و دوست بد سرشت، انسانرا از پای می اندازد .

* وجداندن کیچگن ییقیلر.
آدم بی وجدان، همیشه خوار و ذلیل خواهد بود.

* وطن گداسی- کفن گداسی .
آنکه از مادر وطن دور است، کفن گداست.

* وطن اوچون اؤلماق شرف .

جان سپردن در راه وطن، افتخار آمیز است.

* وطن قدرینی بیلمه گن، اؤزقدرینی بیلمس.

آنکه قدر وطن را نمی داند، قدر و قیمت خود را زیر پا می کند.

* وطنگه کیلگن- ایمانگه کیلگن.

آنکه به وطن بر میگردد، صاحب ایمان و وجدان است.

* وطنگه فلاکت - اؤزینگه هلاکت .

بد بختی وطن، باعث هلاکت و بد بختی مردمش خواهد بود.

* وطن گدا بؤلگونچه- کفن گدا بؤل .

کفن گدا ، بهتر است از وطن گدا.

* وطنی بار نینگ - بختی بار .
محنتی بارنینگ - تختی بار.

آنکه در مادر وطن زنده گی دارد ، خوش بخت است، و آنکه زحمت می کشد، صاحب تخت و بخت خواهد شد .

* وطنینگ تینچ – سین تینچ .

آگر مادر وطنت آرام باشد ، تو آرام خواهی بود.

* وطنی نی ساتگن، اِیر بؤلمس.

وطن فروش، نا مرد ترین انسان به شمار می رود.

* وطن نینگ ویرانه سی- عمرنینگ غمخانه سی.

ویرانی وطن ، غمخانه عمر است.

* وطن سیز انسان- کؤز سیز بلبل .

انسان بی وطن – به بلبل کور می ماند.

* ویگی آنه نینگ دردی، کهنه سرفه نینگ دردی.

درد مادر اندر، به منزلهٔ گرد و خاک سرفهٔ کهنه است.

***

۵

* هر کیمنی دؤستیم دیمه، تن ده گی پؤستیم دیمه
هر کسی را چون پوست بدنت به خود نزدیک مشمار.

* هر بلندلیک نینگ آرقه سیده، پستلیک و هر پستلیک نینگ آرقه سیده، بلندلیک بار.
هر بلندی ، پستی، و هر پستی ، بلندی دارد.

* هر سؤزنینگ، بیر جایی بار.
معادل دری « هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد».

* هر شهرنینگ هواسی، باشقه.
هر شهر، آب و هوای مختلف دارد.

* هر قنچه بیلسنگ هم، باشینگ بیلن مصلحت قیل.
هر قدر که میدانی، باز هم با کله ات مشورت کن.

* هر قوش، اؤز خیلی بیلن اوچر.
هر پرنده، با خیل خود، پرواز می کند.

* هرکله گه بیر خیال.
هر کله و یک خیال.

* هر گون – هییت ایمس.
هر روز، عید نیست.

* هر کیچه نینگ کوندیزی بار، هر آسمان نینگ یولدوزی.
هر شب، روز، و هر آسمان ستاره دارد.

* هر کیم، اؤز عیبی نی بیلمس.
هیچکس عیب خود را نمیداند.

* هر کیم، ایتگندن تاپر.
معادل دری: « هرچه کنی به خود کنی.... گر همه نیک و بد کنی »
یا : هر کس، کِشت خود را درو می کند.

* هر کیم که، معشوقه سی نینگ عیبینی یخشی کؤرمه یدی، عاشق ایمس.
هر کس که، عیب معشوقهٔ خود را نا دیده گرفت، عاشق است.

* هر کیمنیکی اؤزیگه، گل کؤرینر، کؤزیگه.
دوستان و خویشاوندان هر کس، به نظرش ، چون ماه معلوم می شود.

* هر گل، اؤز بته سیگه عزیز.
هر گل، در بتهٔ خود عزیز است.

* هر گل نینگ هیدی باشقه.
هر گل، بوی جداگانه دارد.

* هر نرسه، اؤز وقتیده، یخشی.
هر چیز به وقت خودش مناسب است.

* هر ییرده، خوراز، بیرخیل قیچقیره دی.
خروس - در هر جا، یک قسم آذان میدهد.

* هر ییقیلگن نینگ، توریشی بار.
هر کس که افتاد، روزی برمیخیزد.

* هر یوگراق آت نی، بیر ییقیلیشی بار.
هر اسپ تیز رو، روزی از پا می افتد.

* همساینگ کؤر بؤلسه، کؤزینگنی یوم.
اگر همسایه ات کور باشد، چشمت را ببند.

* همسایه - همسایه نینگ بازاری.
همسایه – بازار همسایه است.

* همه بنده بیر بنده، کملیک، دنیاده گنده.
همه – بنده گان خدایند، مگر ناداری، چیز بد است.

* هنر سیزنی، عمری خوار.
عمر بی هنر، در خواری میگذرد.

* هنر – هنردن اؤنر.
هنر- از هنر پدید آید.

* هوشیارلیک ، جانگه بلا دیر.
هوشیاری – بلای جان است.

* هوشینگ باریده، ییته گینگنی یاپ.
تا که عقل داری، عیبت را پنهان کن.

* هولیققن پشَک، کؤر توغه دی.
گربه – اگر عجله کرد، کور می زاید.

* هیچ – قییینچیلک یؤق که، آسان بؤلمه سه.
مشکل نیست که آسان نشود.

* هه - دیگن، تویه گه مدار.
هی - گفتن، به اشتر کمک است.

* هر ایش نینگ کیتیگه توشگن، قؤلیغه آلمه ی، قالمس.

معادل دری : « جوینده یابنده است ».

* هر صدفدن دُر چیقمس.

از هر صدف، دُر و گوهر بدست نمی آید.

* هر ییگیتگه بیر - آمد .

به هر جوان، یکبار بخت یاری میکند.

* هر نرسه نینگ وقتی بار، هر بیر قیزنینگ بختی.

هر چیز وقت دارد، هر دختر بخت.

***

ی

* یورسنگ سیاق، ییرسن تیاق.
هرکه مرتکب جرم شد، بالاخره به سر میخورد.

* یخشیگه تینیم یؤق، یامانگه اؤلیم یؤق.
آدم عادل روی آرامی و آدم بد کردار، روی مرگ را نمی بیند!.

* یخشیگه یخشی بؤل، یامانگه ـ یامان.
به آدم خوب خوبی کن، به آدم بد بدی.

* یاولشماق ـ آسان، یره شماق قیین.
دشمنی سهل است، آشتی مشکل.

* یامان دؤست ـ قاره بولوت سایه سی.
دوست بد ، به منزلهٔ ابر سیاهست.

* یامان دؤستدن، قیرده یاتگن تاش یخشی.

از دوست بد جنس، سنگ سنگلاح بهتر است.

* یخشی دؤست، یوز قرینداشدن یخشی.
دوست خوب، از صد خویش و تبار بهتر است.

* یخشی کؤرگن دؤستینگگه، یخشی کؤرگن مالینگنی بیر.
به دوست دوست داشتنی ات، خوبترین مالت را تحفه کن.

* ییتیم – ییتیم دیمنگیز،

ییتیم حقین ییمنگیز.

یتیم را به نظر حقارت ندیده، مال یتیم را هرگز نخورید.

* ییتیمنی ییغلتمه.

یتیم را مگریان.

* ییر گَولَه گن خزینه گه یؤلیقه دی.
آنکه زمین راقلبه میکند، مالک خزینه ی بیکران خواهد شد.

* یاردن اَیریلگن یتتی ییل ییغلر، یورتدن آیریلگن اؤلگونچه ییغلر .

کسیکه از یار و محبوبش جدا شد، هفت سال می گرید، کسیکه ازمادر وطن دور شد ، تا آخر عمر خواهد گریست.

* یارینگنی گل آره سیدن ایزله، ایرکینگنی- ایل آره سیدن .

یارت را از بین گل، آزادی و بختت را از بین مردم جستجو کن.

* یاردن اَیریلسنگ هم، اِیلدن اَیریلمه.

اگر از یارت جدا شدی ، بکوش تا از مردمت جدا نشوی .

* یا تخت بؤلسین یا تابؤت.

یا مرگ یا پیروزی.

* یاتگن بؤرینی، تورغیزمه.

گرگ خواب برده را، بیدار مکن.

* یاتیب بیشگه، تاغ هم چیده مه یدی.

به خوردن و خواب شدن، کوه هم طاقت نمی کند.

* یاردم قیل، سؤره مه گین، سین کیم.

کمک کن، اسمش را نپرس.

* یارگه جانینگنی بیرسنگ هم، سیرینگنی بیرمه.

اگر به دوستت جان میدهی، اما راز خود را مگو.

* یازده، یاپینجی نی تشله مه، قیشده اؤزینگ بیله سن.

در تابستان چپنت را دور نکن، در زمستان خودت میدانی.

* یازگی محنت، قیشگی راحت.

زحمت در تابستان، راحت زمستان است.

* یازنینگ کیلیشی، ساوغه سیدن بیلینر.

معادل دری : سالیکه نکوست، از بهارش پیداست.

* یاشلیکده اؤرگنگن عادت، اؤلگنده قالر.

عادتی که در طفلی آموختی، بعد از مرگ از بین میرود.

* باغ ایچیده یلچیمه گن بغری قاره.

سیاه دل و حریص از مال اندوزی سیر نمیشود.

* یاغلی کؤزه، تشیدن بیلینر.

کؤزۀ روغندار، از بیرونش معلوم است.

* یامغیر – دریاگه یاغر.

باران - به دریا می بارد.

* یامغیر بیلن ییر کؤکه رر، تینچلیک بیلن ایل کؤکه رر.

با باران، سبزه نمو میکند، با صلح، آرامی می آید.

* یامغیر گونی، ییلقی خؤشله مه، هییت گونی، خاتین.

در روز بارانی، اسپ، و به روز عید، زن انتخاب مکن.

* ییتیم – اؤز ایشی نی ایشلر، بیراو نینگ منتی نی تارتر.

یتیم - کار می کند، اما منت دیگران را میکشد.

* ییتیم ایته دی :

پولیم کویسه کویسین، روزلیک نانیم کویمه سین.

یتیم می گوید:

مزد کارم بسوزد، اما نان روز مره ام قطع نشود.

* ییتیم قیزگه ییلپیغیچ « باد بزن» نیمه؟

به دختر یتیم ، پکه ضرورت نیست.

* یخشی آتگه بیر قمچی، یامان آتگه مینگ قمچی.

به اسپ خوب، یک تازیانه، به اسپ بد، هزار تازیانه.

* یخشی آغیزگه آش، یامان آغیزگه تاش.

به دهان خوب، آش، به دهان بد، تاش « سنگ ».

* یخشی ایشنی، آرقه گه تشله مه.

معادل دری: « در کار خیر، حاجت هیچ استخاره نیست ».

* یخشی باله گه رحمت، یامان باله گه لعنت.

به طفل نیکخو، رحمت، به طفل بدخو، لعنت.

* یخشی بؤلسنگ آشینگنی، یامان بؤلسنگ باشینگنی ایه ر سن.

اگر خوب بودی، آشت را میخوری، اگر بد بودی، سرت را .

* یخشی بؤلسنگ یَشرسن، نصیبنگگه آشرسن.

معادل دری: « خُلق خوش خَلق را شکار کند».

* یخ گه یازیب، قویاشگه قؤیه سنمی؟

به یخ نوشته، به آفتاب میگذاری؟.

* یخشیدن شرافت، یاماندن کثافت.

از خوب شرافت، از بد کثافت.

* یخشی سؤزبیلن، ایلان اینیدن، یامان سؤز بیلن پیچاق قینیدن چیقر.

با سخن خوب مار از غار، با سخن بد، کارد از غلاف می برآید.

* یخشی سؤز، فیلنی هم یؤلگه سالر.

سخن خوب، فیل را، به راه می آورد.

* یخشی قیزگه، مینگته چیقر، بیرته آلر.

دختر خوش اخلاق هزار خریدار و یک شوهر دارد.

* یخشی کؤرگن دؤستینگگه، یخشی کؤرگن، نرسنگنی بیر.

به دوست خوبت، بهترین چیزت را تحفه کن.

* یخشیگه قاره، یوقمس.

به آدم خوش اخلاق، سیاهی نمی چسپد.

* یاش اولؤغلر، در حقیقت کؤپریک بؤلر.

سالخورده گان، در حقیقت حکم پُل را دارا می باشند.

* یخشیگه قؤشیلسنگ، ییترسن مرادگه،

یامانگه قؤشیلسنگ، قالرسن اویتگه.

آمیزش با اشخاص نیک، به مراد میرساند، و آمیزش با بدان، شرمنده گی بار می آورد.

* یخشیلر تاپیب، یامانلر، قاپیب سؤزلر.

اشخاص نیک خصال سنجیده سخن میگویند، اشخاص بد خصال، با نیش زبان.

* یخشیلیک قیل، امیدوار بؤل، یامانلیک قیل، خبردار بؤل.

خوبی کردی، امید وار باش، بدی کردی، خبردار باش.

* یخشیلیک قیل، دریاگه تشله.

معادل دری: « تو نیکی کن و در دجله انداز ... که ایزد در بیابانت دهد باز »

* یخشیلیک قیل، سووگه سال.

نیکی کن، به دریا بینداز.

* یخشیلیک قیلسنگ، یخشیلیک کؤره سن، یامانلیک قیلسنگ، یامانلیک کؤره سن.

نیکی کردی، نیکی می بینی، بدی کردی، بدی.

* یخشیلیک قیل، دریاگه تشله، بیلسه، بلیق، بیلمه سه، خالق.

نیکی کن به دریا بینداز، اگر ماهی فهمید، خوب، اگر نفهمید، خالق می داند.

* یخشیلیک قیل، او بیلمه سه، خدا بیلر.

نیکی کن، اگر او نفهمید، خدا میفهمد.

* یخشیلیک – ییرده قالمس.

نیکی – در زمین نمی ماند.

* یخشی مالیم، یامان گونیم.

مال خوبم ، به روز بدم، به دردم میخورد.

* یخشی متاع، ییر یوزیده قالمس .

متاع خوب، در زمین نمی ماند.

* یخشی نینگ آتی هم توتیلر، یامان نینگ هم.

نام خوب و بد هر دو، ورد زبانهاست. یکی به نیکی ، دیگری به بدی.

* یخشی نیت، یریم دولت.

نیت خوب، نیم دولت است.

* یخشینی، قُربانی بؤلسنگ.

صدقهٔ آدم خوب شد !

* یخشی نی مخته سنگ، یره شر، یامانّنی مخته سنگ، اده شر.

اگر آدم خوب را تعریف کنی، می زیبد، و اگر آدم بد را توصیف کنی، بیراه میشود.

* ییقیلسنگ ییر کؤته رر، اوریشدن قاچگن، معرکه گه سیغمس.

اگر افتادی، زمین می بردارد، کسیکه از جنگ گریخت، در بین جامعه جای ندارد.

* یقنگنی ایسقب گپیر.

به اندازهٔ حد و توان خود حرف بزن.

* ییقیلگن کیشی، کوره شدن، تؤیمس.

پهلوان مغلوب شده، هیچگاه، از کُشتیگیری سیر نمیشود.

* یککه آتنی، چنگی چیقمس،چنگی چیقسه هم، دانگی چیقمس.

خاک پای و صدای آسپ تنها، قابل احساس نمی باشد.

* یککه نینگ یاری، خدا.

یار شخص تنها، پروردگار است.

* ایگری اؤلتیریب، تؤغری گپیر.

کج بنشین، راست بگو.

* ییغله مه گن چقه لاققه، ایمچک یؤق.

طفلیکه گریه نکند، مادر شیر نمیدهد.

* یالغانچی نینگ راست سؤزی هم یالغان.

سخنان راست آدم دروغگو، نیز حقیقت ندارد.

* یالغانچی نینگ حافظه سی، بؤلمس.

دروغگو – حافظه ندارد.

* یالغانچی، یلچیمس، اؤغری باییمس.

دروغگو، روی خوبی را نمی بیند، دزد – ثروتمند نمیشود.

* یالغیز بیگیتدن، دیوال قؤرقر.

از جوان تنها، دیوار هم میترسد.

* یامان آتگه، یاندشمه.

به اسپ بد، نزدیک مشو.

* یامان – اؤزیگه تارتر.

آدم بد سرشت - مانند دیوار نمکش، هر چیز را به خود کش میکند.

* یامان – ایشک، ایککی تیپر.

مرکب بد خوی، دو بار لگد میزند.

* یامان بؤلسه هم، ایل یخشی، ایگری بؤلسه هم یؤل یخشی.

قوم، بد هم باشد، خوبست، راه اگر کج هم باشد، خوبست.

* یامان بیلن، یاتمه، ایرته توریب ایتمه.

معادل دری: « با بدان کم نشین که درمانی ... خو پذیر است نفس انسانی ».

* یامان بیلن یؤلداش بؤلمه، نادان بیلن، سِرداش.

با بدان دوستی مکن، به نادان راز خود را مگو.

* یامان درد گه، یامان داری.

درد بد، دوای بد.

* یاماندن قاچ، یخشیگه قولاچ آچ.

از بدان بگریز، با نیکان در آمیز.

* یاماندن – یارتی قاشیق.

از آدم بد، قاشق شکسته.

* یاماندن، یه لینیب قوتیل.

از آدم بد، با تملق رهایی گزین.

* یامان – یخشی بؤلدی ، - دیب سیوینمه.

اگر از آدم بد، نیکی دیدی، خورسند مشو.

* یاماندن – یخشیلیک چیقمس.

از آدم بد سرشت، توقع نیکی نداشته باش.

* یامانلی اؤپکه نی، تویه نی تیپکه نی.

بوسیدن آدم بد سرشت، به منزلهٔ لگد زدن اشتر است.

* یامانلی اؤلدیرسنگ، کسووینگ کؤکرر ایمیش.

اگر آدم بد را بکشی، آتشگیرت کبود میشود.

* یامان نینگ بیر قیلیغی، آرتیق.

حتا یک عمل آدم بد هم زیاد است.

* یامان نینگ ایشی، بوزماق.

تفرقه انداختن - کار بدان است.

* یامان نینگ یوزی قورسین،

گپیرگن سؤزی قورسین.

سخنان و شکل و شمایل آدم بد، در گور.

* یامان گپ، باشگه بلا.

سخن بد، بلای جان .

* یامانگه اؤلیم یؤق.

آدم بد، مرگ ندارد.

* یامانگه یخشی بؤلگونچه،

یخشیگه یامان بؤل.

معادل دری : « دشمن دانا بلندت میکند ... بر زمینت میزند نادان دوست»

* یامانگه یامان بؤل، یخشیگه یخشی.

با بدان بدی کن، با نیکان، نیکی.

* یامانگه یاندشسنگ، ییقیلمه ی قالمیسن.

معادل دری: « با بدان کم نشین که درمانی ... خو پذیر است نفس انسانی »

* یامانلیک قیلگنگه، یخشیلیک قیل.

به مقابل بدی، از نیکی کار بگیر.

* یامان یؤلداشدن، تیاق یخشی.

عصا چوب بهتر است از رفیق نا اهل.

* یوتگه نیم اؤزیمدن، چینه گه نیم گمانده.

به عمر انسان، نمیشود مطمین بود.

* یورتیم : کؤکسیم، ایلیم : ییلیگیم.

وطنم - سینهٔ من، مردمم - مغز استخوانم است.

* یوز باشنی، هول قیلیب، بیر باشنی آلمه یدی.

صد کله را تر میکند، موی یک کله را نمی تراشد.

* یوز چومچوققه، بیر کیسک.

به صد گنجشک، یک کلوخ کافیست.

* یوقلگن پیچاق نینگ صافی، آلتین.

کارد مفقود شده، دستهٔ طلایی میداشته باشد.

* یؤل عذابی، گؤر عذابی.

مشکل سفر، به مشکل گور می ماند.

* یؤق قیزگه، میل قیله سن؟.

به دختری که هنوز ندیده ای، تمایل نشان میدهی؟

* یؤقنی اؤندیریب بؤلمس.

چیزیکه وجود ندارد، هست نمیشود.

* یوک ییینگیل بؤلسه، یابو، یاتاغان بؤلر.

بار اگر سبک باشد، یابو، احساس خستگی میکند.

* یوگوراق آتنی هم، ییقیلیشی بار.

اسپ تیزرو هم ، افتیدنی دارد.

* یوگوراق آت هم، ته یه دی.

اسپ تیز رو هم، می لخشد.

* یؤلبرس ایزیدن قَیتمس، ییگیت – سؤزیدن .

پلنگ – از راهش بر نمیگردد، جوان از قؤل و قرارش .

* یؤلداشینگ تیلسیز جانور بؤلسه، سرینگنی سقله.

اگر همسفرت جاندار بی زبان هم باشد، راز خود را برایش نگو.

* یؤلدن قؤشیلگن، یؤلداش بؤلمس.

رفیق راه، آشنایی ندارد.

* ییر بوقردن، ایر قؤرقر.

از آدم خموش، پهلوان هم هراس دارد.

* ییر تؤیمه گونچه، ایل تؤمس.

اگر به زمین رسیده گی نشود، حاصل خوب نمیدهد.

* ییر - تیندیرر، اؤت – کویدیرر.

زمین – خاطر جمع میسازد، آتش میسوزاند.

* ییر – قتتیق بؤلسه، هوکیز، هوکیزدن کورر.

اگر زمین سخت باشد، گاو، از گاو می داند.

* ییر کوله گن، خزینه گه یؤلیقر، گپ کوله گن، بلاگه یؤلیقر.

کسیکه زمین را قلبه کرد، صاحب گنج میشود، و آنکه پشت گپ گشت، دوچار درد و عذاب میشود.

* ییرنی الده گن، اؤزینی الده گن.

آنکه زمین را فریب میدهد، در حقیقت خود را فریب میدهد.

* ییرنی قازمه سنگ، آلتین چیقمس، قرماق سالمه سنگ، بلیق چیقمس.

اگر زمین را بیل نزنی، طلا نمی برآید، و اگر در آب قلاب و چنگک ماهیگیری نیندازی ماهی گرفته نمیتوانی.

* ییرینگنگه ایش بیتمس، قری قیزگه تیش بیتمس.

همانطوری که دختر پیر، دندان نمیکشد، آدم تنبل هم ، کاری را انجام داده نمیتواند .

* ییگن آغیز، اویه لر.

دهانیکه چیزی را خورده باشد، می شرمد.

* ییگیت اؤلمه ی، رزقی قوتیلمس.

جوان تا که زنده است، صاحب رزق و روزی می باشد.

* ییگیتلیکده توبه قیلسنگ، ییتیله سن، قریلیکده ، توبه قیلسنگ ، کؤمیله سن.

معادل دری : « در جوانی توبه کردن، خصلت پیغمبریست ».

* ییگیت – کیله دی ایشگه، قری – کیله دی آشگه.

جوان- به کار می آید، پیر- به خوردن.

* ییگیت نینگ مالی ییرده.

مال جوان، در زمین قرار دارد.

* ییگیتینگ ییگیت بؤلسه، تاشبقه هم یراق.

اگر جوانت، با غیرت باشد، به جای اسلحه میتواند از سنگ پشت، کار بگیرد.

* ییتیم نی سیله سنگ، چاروغی بیلن تؤرگه چیقر.

اگر یتیم را ناز دادی، با بوتش داخل مهمانخانه میشود.

* ییقیلگن کوره شگه تؤیمس.

کشتیگیرکه مغلوب شده، همیشه در آرزوی کشتی می باشد.

* یوواش بؤلسنگ، باسرلر.

آدم آرام و بیغرض، همیشه لگد مال میشود.

* یوز قیزیلی کیتر، یوز خجلی کیتمس.

سرخی روی دور میشود، اما خجالت روی باقی می ماند.

* یوز سیز خاتین – توزسیز خاتین.

زن بی حیا، به غذای بی نمک می ماند .

* یلنگ آیاققه دریانینگ ایککی تامانی هم بیر.

به آدم پایلُچ، دو سوی دریا یک قسم است .

* یاو قؤلیگه توشسنگ هم ، سیرینگنی ایتمه.

اگر به دست دشمن هم افتادی، رازت را مگو.

* یخشی آدم قریسه هم سؤزی اَینیمس، یخشی آت قریسه هم ، یوریشی اَینیمس.

آدم با ادب ، پیر هم شد، سخنش تغییر نمیکند، اسپ خوب، پیر هم شد ، رفتارش تغییر نمی کند.

* ییتیم قیزنینگ تؤییینی یامغیر بوزر.

مراسم عروسی دختر یتیم را، باران خراب میکند .

یا دانغینگ (شهرت) چیقسین، یا – چنگینگ.

*

یا - شان و شوکتت برآید، و یا گرد و غبارت.

* یا ییرینگ سیراب بؤلسین، یا آتنگ میراب بؤلسین.

یا زمینت سیراب باشد، یا پدرت میراب.

* یا جان چیقسین، یا نام.

یا جانت بر آید، یا نام .

* یا آتینگ چیقسین، یا اؤتینگ.

یا – نامت برآید، یا آتشت.

* ییگیت باشیدن دولت ییراق ایمس.

دولت – از سر جوان، دور نیست.

* ییگیت مالی – ییرده.

مال و ثروت جوان – در زمین قرار دارد.

* یؤلی بؤلگن ییگیتگه یؤلدن یؤلداش قؤشیلر.

جوان خوشبخت، در راه با همراهان خوب یکجا میشود.

* یؤلینگ چراغان بؤلسه، تورموشینگ فراوان بؤلر.

راهت چراغان باشد، در حیات خوشبخت خواهی بود.

***

زنده گی نامهٔ و کار کرد های فرهنگی

دوکتور ایماق

در

(أفغانستان)

داکتر فیض الله ایماق

فیض الله ایماق فرزند شاه مردانقل در سال ۱۳۲۴ هجری شمسی در باغبوستان شهر قورغان اندخوی ولایت فاریاب، در یک خانوادهٔ زحمتکش پا بر عرصهٔ وجو د گذاشت. وی از ملیت تورک اوزبیک سر زمین ما می باشد، بناً زبان تورکی اوزبیکی و تورکی تورکمنی را در خانواده و محیطش آموخت، زیرا از طرف حکومت های وقت برای

آموزش زبان مادری خصوصاً تورکی، مکتب وجود نداشت. ایماق دورۀ ابتداییه را در مکتب قورغان قصبه اش به اتمام رسانید و برای فراگیری تحصیلات ثانوی و عالی روانهٔ کابل گردیده، دورۀ متوسطه را در مکتب ابن سینا و عالی را در دارالمعلمین عالی کابل تکمیل کرد.

او برای دو سال در مکتب نادریهٔ وقت به صفت معلم زبان دری تدریس نمود، بعداً با سپری نمودن امتحان کانکور، شامل دانشکدهٔ ادبیات، در رشتهٔ ژورنالیزم گردید و در سال ۱۳۴۸ خورشیدی از رشتهٔ ژورنالیزم فاکولتهٔ ادبیات وعلوم بشری دانشگاه کابل سند لیسانس خود را حاصل نمود و بعد از یکسال خدمت در کورس احتیاط، دورهٔ مکلفیتش را نیز سپری کرد و مدتی در وزارت اطلاعات و کلتور ایفای وظیفه نمود. در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی در رادیو افغانستان وقت به حیث مسؤول و آمر پروگرامهای زبانهای محلی (اوزبیکی، تورکمنی، بلوچی، پشه یی و نورستانی) مقرر گردید .

در اثر تقاضای نماینده گان مردم در شورای ملی افغانستان، نشرات زبانهای محلی مورد بحث قرار گرفت و بعد از تصویب اولسی جرگه و منظوری پادشاه وقت « محمد ظاهر شاه خان » رسید و پروگرامهای محلی برای اولین بار در کشور ما به تاریخ دهم میزان سال ۱۳۵۰ هجری شمسی در کنار سایر نشرات به فعالیت آغاز کرد.

در سال ۱۳۵۲ هجری شمسی که دورۀ شاهی پایان پذیرفت و جمهوریت سردار محمد داؤود خان روی کار آمد، و درین دوره از سال ۱۳۵۳هجری شمسی بدون هیچ دلیلی پروگرامهای محلی از بین رفت، و فیض الله ایماق به شعبهٔ روزنۀ رادیو به حیث مدیر و مسؤول برنامه های آموزشی تبدیل گردید.

در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی با ختم ریاست جمهوری محمد داوود خان و با آمدن نور محمد تره کی، پروگرامهای محلی دو باره به نشرات پرداخت و به نام « نشرات ملیت های برادر» مسمی گردید. جناب ایماق در رأس آن به حیث مدیر عمومی قرار گرفت . این بار پروگرامها با حجم بیشتر، برای هر ملیت وقت کافی داده شد. دوکتور ایماق از زمان کارش د ر رادیو، در سال **۱۳۵۱** هجری شمسی به تقدیر نامه از طرف وزارت اطلاعات و فرهنگ نایل گردید، زیرا او نخستین گوینده و مسؤول این برنامه ها بود. داکتر ایماق درین دوره، در انکشاف برنامه ها و تهیهٔ مطالب و احترام به حقوق زنان و دیموکراسی و تربیت آنان در رشتۀ نطاقی و ژورنالیزم خدمات چشمگیری را به انجام رسانید.

داکتر ایماق یک شخصیت حلیم و متواضع و انزوا پذیر بوده، پیش آمد خیلی

گرم به همه کارمندان رادیو تلویزیون داشت. از ین سبب همه کارمندان به او احترام خاصی داشتند. وی از شخصیت های صاحب اندیشه و قلم بوده، مطالب و مضامین زیاد در مجلهٔ « ادب » نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات، مجلهٔ ژندون، عرفان، آواز (پشتون ژغ)، روزنامه انیس، نشریهٔ ملیت های برادر و اکثر روزنامه های ولایات کشور به طبع رسانیده است.

جناب آقای داکتر ایماق علاوه بر مقالات زیاد، چندین کتاب در بارهٔ فرهنگ و ادبیات عامیانهٔ مردمان تورک اوزبیک طبع نموده است. از جمله کتب او « خلق در دانه لری - دُر دانه های خلق » (گفتار دل انگیز از صفحات شمال کشور) محصول سی سالهٔ زحمات اوست که از بین اوزبیک زبانان افغانستان جمع آوری کرده بود، در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی جایزهٔ اول مطبوعاتی « خوشحال خان ختک » را حاصل نمود. و قابل یاد آوریست که این اثر نایاب داکتر ایماق، چهار بار به طبع رسید.

فعالیت های فرهنگی
داکتر ایماق
در
(اوزبیکستان)

دوکتور ایماق در ایامیکه به حیث مدیر عمومی برنامه های ملیت های برادر ایفای وظیفه می کرد با استفاده از یک بورس تحصیلی در سال ۱۳۶۱ هجری شمسی عازم تاشکند پایتخت اوزبیکستان گردیده و به نوشتن رسالهٔ علمی اش به نام (سرود های شفاهی اوزبیکان افغانستان) تحت رهبری پروفیسر محمد نادر خان سعید اوف استاد دانشگاه زبان و ادبیات به نام « اولوغ بیک » تاشکند پرداخت و در سال ۱۳۶۵ هجری شمسی از دیپلوم خود دفاع نموده و سند دوکتورای خود را به دست آورد.

آثار و کار کرد های جناب آقای ایماق

طی ۲۵ سال اقامتش در اوزبیکستان:

۱- کتاب در دانه های خلق چاپ کابل، با تجدید نظر به خط کریل - سریلیک به تعداد ده هزار جلد در تاشکند پایتخت اوزبیکستان چاپ گردید.

۲ - کتاب سوزوان « سرود های منظوم داستان دل انگیز و تراژیدی یازی و زیبای » او که طی سی سال تمام از مناطق تورک نشین افغانستان جمع آوری نموده بود، در

نشرات « زر قلم » تاشکند به خط عربی فارسی به تیراژ « یکهزار » جلد چاپ گردید . این اثر به تاریخ ۲۱ آگست سال ۲۰۰۴ در نخستین جشنوارهٔ بین المللی (بنیاد ژورنالستان آریانا افغانستان) که در اطریش ویانا برگزار گردیده بود، جایزهٔ مطبوعاتی امیرالشعرا شهاب الدین « عَمعَق بخاری » را از آن خود کرد.

۳ – سرود های سوزوان « داستان منظوم یازی و زیبا » را در ستدیو های رادیو تاشکند به شکل « سی دی » ثبت کرده، در اختیار علاقمندان قرار داد. سی دی مذکور به صدای ف . ایماق و خانمش انابت جان ایماق ضبط و نشر گردید.

۴- در موسسه ی رادوگا ی تاشکند به حیث ترجمان کار کرده دو کتاب بزرگ داستان را به نامهای « شربت توس » و « پادو » از زبان اوزبیکی به دری ترجمه و چاپ کرده و کتاب « گارد جوان » را نیز ویراستاری نموده است .

۵- در فاکولته ی شرق شنا سی تاشکند زبان دری را تدریس کرده است.

۶- مقالات زیادش د ر میدیای نوشتاری اوزبیکستان به چاپ رسیده ، د ر سال ۱۹۸۶ از مجله « گلستان » مستحق تقدیر نامه گردید.

۷- به حیث محرر ماهنامه ی « آیدین » که برای اوزبیکان خار ج کشور چاپ می شد، به مدت سه سال ایفای وظیفه نمود.

۸- در اوزبیک فلم دو فلم مستند و هنری را ترجمه و دبلاژ نموده است حتی بعضی از این فلمها در تلویزیون ملی افغانستان نیز به دست نشر سپرده شد.

۹- از سال ۱۹۹۱ – ۲۰۰۵ میلادی طور رضا کارانه به صفت رییس « اتحادیهٔ هنرمندان » و « بنیاد ژورنالیستان» برون مرزی افغانستان درآسیای مرکزی و اوزبیکستان ایفای وظیفه نموده است.

۱۰- نه سال تمام به حیث دیپلومات و اتشه ی فرهنگی سفارت دولت أفغانستان در تاشکند کار کرده است .

۱۱- همزمان، کار در سفارت، ۱۴سال تمام به حیث ژورنالیست و نطاق دری برنامهٔ « نشرات برای افغانستان رادیوی بین المللی تاشکند » طور رسمی ایفای وظیفه نموده، چندین بار از طرف ادارهٔ رهبری ادارهٔ مذکور به دریافت تقدیر نامه و پول نقد نایل گردیده است.

قابل تذکر است که فامیل جناب داکتر ایماق نیز در برخی از فعالیت های

فرهنگی کار های شایسته ای انجام داده اند.

محترمه بی بی حاجی انابت جان ایماق خانم شان، با صبیهٔ ارجمند شان یلدا حبیب ایماق، منحیث نطاقان فارسی دری - تورکی اوزبیکی، خدمات قابل قدری را انجام دادند، که کار های ارزندهٔ شان ثبت ادارات رادیو افغانستان، رادیو تاشکند و رادیو آزادی می باشد.

فعالیتهای فرهنگی داکترایماق

در

(کانادا)

ف. ایماق در سال ۲۰۰۵میلادی به طو ر امیگرانت قبول شده با اسپانسر و دعوت دولت کانادا، با اعضای فامیلش (انابت ایماق - خانم، محمد بابر وعلیشیر- پسران، یلدا و ثریا - دختران ، سیده - نواسهٔ سه ساله اش از اوزبیکستان به تورنتوی کانادا رهسپار گردیدند.

۱ - آوانیکه وی وارد کانادا شد، فعالیت های فرهنگی خویش را همچنان درین کشور ادامه داد. همکاریهای قلمی اش، با ماهنامه های « اندیشهٔ نو »، « آشیان »، « نایاب » و « نشریهٔ زن » منتشرهٔ ونکوور کانادا آغاز گردید . شش سال کامل به حیث مسؤول تهیه و ترتیب صفحهٔ مروارید های ناب (ادب شفاهی اوزبیکی، هزاره گی، تورکمنی و بلوچی) اندیشهٔ نو بذل مساعی کرده است .

۲- به تاریخ ۲۱ مارچ سال ۲۰۰۹ میلادی گرد همآیی شکوهمندی در شهر گووالف آنتاریو، جهت انتخاب رییس فقتا (فدراسیون فرهنگی تورکان افغانستان) برگزار گردیده بود . در رأی گیری که درین نشست صورت گرفت به اکثریت آرأ، داکتر ایماق به حیث رییس عمومی این انجمن فرهنگی در سراسر کانادا انتخاب گردید. او در پیشبرد وظیفه اش بیش از پیش، و درراجستریشن این کانون فرهنگی در ادارات دولتی از طی دل کوشید و در پیشبرد امور فرهنگی صادقانه تلاش به خرچ داد. در نتیجه از طرف ریاست عمومی این فدراسیون که در کشور هالند قرار دارد، مورد تقدیر قرار گرفت .

۳- در سال ۲۰۱۲میلادی کتاب علمی و تحقیقی او، تحت عنوان (سرود های شفاهی اوزبیکان افغانستان) به کمک مالی پسرش الحاج محمد بابر جان ایماق در تورنتو چاپ گردید .

۴- جهت معرفی ادبیات شفاهی اوزبیکان أفغانستان ویب سایتی را به وجود آورد . این ویب سایت دارای رادیوی انترنیتی نیز بوده، در آن، شعرا و نویسنده گان اوزبیک

زبان أفغانستان به معرفی گرفته می شوند.

آدرس ویب سایت:
www.dordanalar.info

۵- در تلویزون های برون مرز ی (آریانا أفغانستان « نوید ») و (پیام أفغان) که از امریکا نشر می گردند، ف . ایماق و خانمش انابت ایماق همواره پروگرامهایی را به زبانهای دری و اوزبیکی تهیه وترتیب نموده به دست نشر سپردند.

۶- وی، در کنفرانس ها و محافل اشتراک نموده، ضمن قرأت مقاله، مردم را به وحدت، همکاری رضا کارانه تشویق و ترغیب نموده است.

۷ - داکتر ایماق بنابر خدمات فرهنگی و توانایی که در عرصه های مختلف نشراتی و ادبی انجام داده بود، با مدال طلا و الماس مورد تقدیر قرار گرفت. این مدال معتبر بین المللی به مناسبت بزرگداشت از شصتمین سالگرد سلطنت الیزابت دوم به افراد شایسته و شخصیت های که طی پنجسال در کار های فرهنگی، به شکل افتخار ی و رضا کارانه سهم گرفته باشند، تفویض می گردد.

در سال ۲۰۱۲ میلادی این مدالها توسط جلالتمآب چارلس سوسا، وزیر امیگریشن و ستیزنشیب ایالت آنتاریو ی کانادا به ایماق تقدیم گردید.

۸ – در سال ۲۰۱۴ میلادی به خاطر کار های رضا کارانه اش که در پیشبرد امور « ففتا» در کشور کانادا به خرچ داد بود، از طرف صدر اعظم ایالت آنتاریو به در یافت (اوارد) و تقدیر نامه نایل گردید.

۹- سه سال تمام طور رضا کارانه، مطالب فولکلوری تورکی اوزبیکی نشرات تلویزیون ملی أفغانستان را تهیه و ترتیب نموده، از طریق ایمیل به تلویزیون مذکور ارسال کرد .این مطالب روز های سه شنبه ساعت ۴ به وقت تورنتو نشر گردید.

۱۰- ف . ایماق و خانمش بی بی حاجی انابت جان ایماق، در سال ۲۰۱۰میلادی به أفغانستان سفر کرده ۳۶۸ جلد کتب ارزشمند و کمیاب کتابخانه ی شخصی خود را به کتابخانه عامه کابل اهدأ کردند. خبر مربوط به آن از طریق میدیای افغانستان، کانادا و امریکا به نشر رسیده است .

۱۱- از آوانیکه داکتر ایماق پا به کشور کانادا نهاد « ۵ » عنوان کتابش به چاپ رسیده است . به طور عموم ۱۷ اثر ایماق، تا کنون در افغانستان، اوزبیکستان و کانادا چاپ گردیده

و« ۸ » اثر دیگرش آماده چاپ می باشند.

آثار چاپ شدهٔ داکتر ایماق :

۱- خلق در دانه لری (در دانه های خلق):

مشتمل از سرود ها، بازی های اطفال، ضرب المثلها، داستانها و چستانهای شفاهی اوزبیکان افغانستان با ترجمهٔ دری . این کتاب در سال ۱۳۵۹خورشیدی از طرف وزارت اطلاعات و فرهنگ در مطبعهٔ دولتی کابل به چاپ رسید.

۲- خلق در دانه لری :

همان کتاب، با تجدید نظر، با خط سریلیک در سال ۱۹۸۶ میلادی به تیراژ ده هزار جلد در نشرات «غفور غلام » تاشکند به چاپ رسید.

۳- خلق در دانه لری :

همان کتاب، با تجدید نظر و مطالب جدید از طرف بنیاد « همکاریهای جهانی » در سال ۱۳۸۲ خورشیدی در شهر مزار شریف اقبال چاپ یافت. مهتمم: استاد نورالله آلتای.

۴- خلق در دانه لری :

همان کتاب، با تجدید نظر و با اضافه کردن مقدمهٔ ۱۸صفحه یی از طرف بنیاد (همکاریهای جهانی) در سال ۱۳۸۷ خوررشیدی در نشرات اولوغبیگ در شهر مزار شریف به طبع رسید.

۵- شربت توس :

داستان ۵۹۰ صفحه یی واسیلی شکایف. برگردان از اوزبیکی به دری : ایماق . این اثر در سال ۱۹۸۶میلادی در نشرات « رادوگا » ی تاشکند به چاپ رسید.

۶- پادو : داستان ۴۵۴ صفحه یی ماکسیم گورکی . برگردان از اوزبیکی به دری: ایماق. این اثر در سال ۱۹۸۷ میلادی در نشرات« رادوگا » ی تاشکند چاپ گردید.

۷- گارد جوان :

داستان ۳۹۱ صفحه یی فادییف. مصحح و ایدیتور : ایماق . این اثر در سال ۱۹۸۶ میلادی از طرف نشرات « رادوگا » تاشکند منتشر شد.

۸ -

ФАЙЗУЛЛА АЙМОК

НАРОДНЫЕ ПЕСНИ
УЗБЕКОВ АФГАНИСТАНА
Фолъклористика - 10.01.09

АБТОРЕФЕРАТ
диссертации на соискание степени
кандидата филологических наук
ТАШКЕНТ - 1987

(سرود های شفاهی اوزبیکان افغانستان):

رسالهٔ علمی و تحقیقی دوکتورای ایماق. این رساله در سال ۱۹۸۷ میلادی

از طرف اکادمی علوم اوزبیکستان به زبان روسی در تاشکند به چاپ رسید.

۹ – سوزوان :

(داستان منظوم و دل انگیز یازی و زیبا، دو عاشق و معشوق دل داده): این مجموعه طی سی سال از صفحات شمالی کشور از طرف ایماق جمع آوری و ترتیب گردیده و در سال ۲۰۰۳ خورشیدی در نشرات « زر قلم » تاشکند به کمک مالی حاجی عبدالجلیل رشید زاده سمرقندی به چاپ رسید.

۱۰ - سوزوان :

همان اثر . این کتاب در سال ۱۳۹۳ خورشیدی به کمک مالی « بنیاد غضنفر » در شهر کابل طبع و طور رایگان به کتابخانه ها و فرهنگیان شهر کابل و ولایات کشور توزیع گردید.

۱۱ سوزوان :

سرود های دل انگیز داستان یازی و زیبا (CD). این « سی دی » در سال ۲۰۰۴ میلادی به صدای داکتر ایماق و انابت ایماق در ستدیو های رادیو تاشکند ثبت و منتشر گردید.

۱۲- افغانستان اؤزبیکلری خلق قؤشیقلری :

رسالهٔ علمی و تحقیقی دوکتورای ایماق ، در سال ۲۰۱۰ میلادی به کمک مالی فرزندش الحاج محمد بابر جان ایماق در تورنتوی کانادا به زبان اوزبیکی به چاپ رسید.

۱۳- افغانستان اؤزبیکلری خلق قؤشیقلری :

همان اثر. این کتاب در سال ۱۳۹۳خورشیدی به کمک مالی « بنیاد غضنفر» در کابل نشر، و طور رایگان به تمام کتابخانه ها و فرهنگیان مرکز و ولایات کشور توزیع گردید .

۱۴- سوز دل (دل سؤزلری):

گزیدۀ از اشعار، مقالات، خطابه ها و مصاحبه های اوزبیکی و دری ایماق . این اثر در سال ۱۳۹۳خورشیدی به کمک مالی « بنیاد غضنفر » در کابل چاپ شده و به طور رایگان به تمام کتابخانه ها و فرهنگیان مرکز و ولایات کشور توزیع گردید .

۱۵- شگوفه های ادب:

مشتمل بر تک بیتی ها، دوبیتی ها و رباعیات گلچین (دری، پشتو و تورکی)، گرد آوری و تدوین: ایماق.

در این مجموعه بیش از چهار هزار ابیات گلچین و ناب دری، پشتو و تورکی « اوزبیکی، تورکمنی، تاتاری و آذری » به شکل الفبا ردیف بندی گردیده است . این مجموعه در سال ۱۳۹۳ خورشیدی از طرف « بنیاد غضنفر» در کابل چاپ و طور رایگان به تمام کتابخانه ها و قلم به دستان کشور توزیع گردید.

۱۶- فرهنگ تورکی اوزبیکی به فارسی/ دری .

این فرهنگ دو جلدی در جنوری سال ۲۰۱۹ در تورنتوی کانادا اقبال چاپ یافت.

آثاریکه آمادۀ چاپ می باشند :

۱-فرهنگ تورکی اوزبیکی به فارسی / دری (یک جلدی)

۲- دایرة المعارف تورکی اوزبیکی به فارسی / دری پنج جلدی .

۳- زنده گی نامه و نمونۀ اشعار شعرای تورکی زبان افغانستان .

۴- رسم و رواجهای تورکان افغانستان .

۵- داستان گور اوغلی .

۶- ضرب المثللر « أمثال و حکم » ضرب المثلهای تورکی اوزبیکی با ترجمه ی دری .

(کتاب دست داشتۀ آن).

۷- تورک اؤزبیک خلق مقاللری – ضرب المثلهای تورکی اؤزبیکی با حجم زیاد .

۸- تاریخچهٔ برنامه های محلی رادیو افغانستان: پایان نامهٔ دانشکدهٔ ژورنالیزم دانشگاه کابل .

۹ – ما و کشور ما: (برنامهٔ رادیویی) - درین برنامه تمام ولایات و شهر های أفغانستان از طرف ایماق به معرفی گرفته شده، بعداً در مجله ی « پشتون ژغ - آواز» ارگان نشراتی رادیو تلویزیون ملی افغانستان به چاپ رسیده است .

این هم یک خبر فرهنگی راجع به کارکرد های فرهنگی ایماق:

« داکتر فیض الله ایماق ۳۶۸ جلد کتاب کتابخانه ی شخصی خود را به کتابخانه ی عامه ی کابل اهدآ کرد. » روزنامه اصلاح : شنبه اول جوزا سال ۱۳۸۹ ، کابل – افغانستان ».

برگرفته: از کتاب آنلاین منتشرهٔ « چهره های جاودان » ماریا دارو

عکسهای یاد گاری، تقدیر نامه ها، تصدیق نامه ها
و دپلوم های تحصیلی داکتر فیض الله ایماق

قالور بیزدن بو عکسلر، بیر نشانه
«این عکس من ، برشما است یادگار»

ف . ایماق ـ شاگرد صنف هفتم مکتب متوسطه ابن سینای کابل

فیض الله ایماق و همسرش - با چهار فرزندش در تفرجگاه خُمسان تاشکند .

ایماق در دوران فاکولته

نمایی از مراسم عروسی فیض الله ایماق و انابت جان ایماق اکبری در سال ۱۳۵۵ خورشیدی در کابل

داکتر ایماق و انابت ایماق اکبری

دوکتور ایماق

انابت ایماق

اوستا محمد الله برادر داکتر ایماق
در سن ۲۳ سالگی در سال ۱۳۵۴
با گاز ذغال مسموم گردیده در
کابل پدرود حیات گفت

فیض الله ایماق در جوانی

ایماق با پروفیسر أنور کریم اوف رهبر علمی دوره ماستری اش
در پوهنتون ملی اولوغبیگ تاشکند – اوزبیکستان

داکتر ایماق در حال خطابه

وی در سال ۲۰۰۹ طی گرد همآیی که در شهر گوالف آنتاریو برگزار شده بود با اکثریت آرأ از طرف تورکان أفغانستان به حیث مسوول ففتا « فدراسیون فرهنگی تورکان أفغانستان» در کانادا انتخاب گردید.

نوت :

دوستان ارجمند **!**

قاموس دو جلدی ام تحت عنوان (فرهنگ تورکی اوزبیکی به فارسی/ دری) در سال ۲۰۱۹ در شهر تورنتوی کانادا به چاپ رسید.من این اثرم را توسط محترم فیض نریوال معاون انجمن ادبی و فرهنگی افغانها در تورنتوی کانادا که رونده ی کابل بود عنوانی محترم داکتر حسن بانو غضنفر رییس عمومی جمعیت سره میاشت دولت اسلامی افغانستان در کابل فرستادم.

بالمقابل داکتر موصوف این فوتوی مرا در سنگ لاجورد حکاکی کرده، توسط محترم نریوال صاحب برایم ارسال داشت. این یادگار بجا ماندنی دریک گردهمایی انجمن ادبی و فرهنگی افغانها در تورنتو برایم تفویض گردید.

باید یاد آور شد که « بنیاد غضنفر» در سال ۱۳۹۳ چهار عنوان کتابم را در کابل طور رایگان چاپ نموده ، به کتابخانه ها ، ادبا، شعرا و نویسنده گان کشور اهدأ نمود. همچنان این بنیاد بنابر دستور مرحوم الحاج محمد یوسف خان غضنفر و داکتر حسن بانو غضنفر، کتاب دایرة المعارف تورکی اوزبیکی پنج جلدی مرا که طی چهل سال آماده طبع نموده ام ، نیز توسط دیزاینر ورزیده دیزاین و آماده ی چاپ نموده ، پول دیزاین را نیز پرداخت. اینجانب تازنده ام این همکاری فرهنگی بنیاد غضنفر را فراموش نخواهم کرد.

زنده و جاوید باد فرهنگ دوستان کشور**!**

داکتر فیض الله ایماق

تورنتو - کانادا

بی بی مفتوحه ایماق شاعر مردمی اندخوی

مقبرهٔ بی بی مفتوحه مادر داکتر ایماق در شهدای صالحین کابل

داکتر ایماق و انابت ایماق با مهمانان اوزبیکستانی
و همکاران شان در رادیو افغانستان

ایماق با یونیفورم خاص دپلوم فاکولته ژورنالیزم پوهنتون کابل را به دست آورد.

در سال ۲۰۱۲سند مدال الماس و طلا از طرف چارلی سوسا وزیر امیگریشن و ستیزنشپ ایالت آنتریو کانادا به داکتر ایماق تفویض گردید.

ایماق در سال ۲۰۱۴ از دولت کانادا مستحق تقدیرنامه شد
این خبر در نشریه « زن » منتشره ونکوور به چاپ رسید

الحاج دوکتور فیض الله نهال ایماق، در زیارت مکهٔ مکرمه . او تا کنون به فضل خداوند متعال، هفت بار به زیارت حرم مبارک مشرف شده است.

داکتر ایماق در بیت المقدس

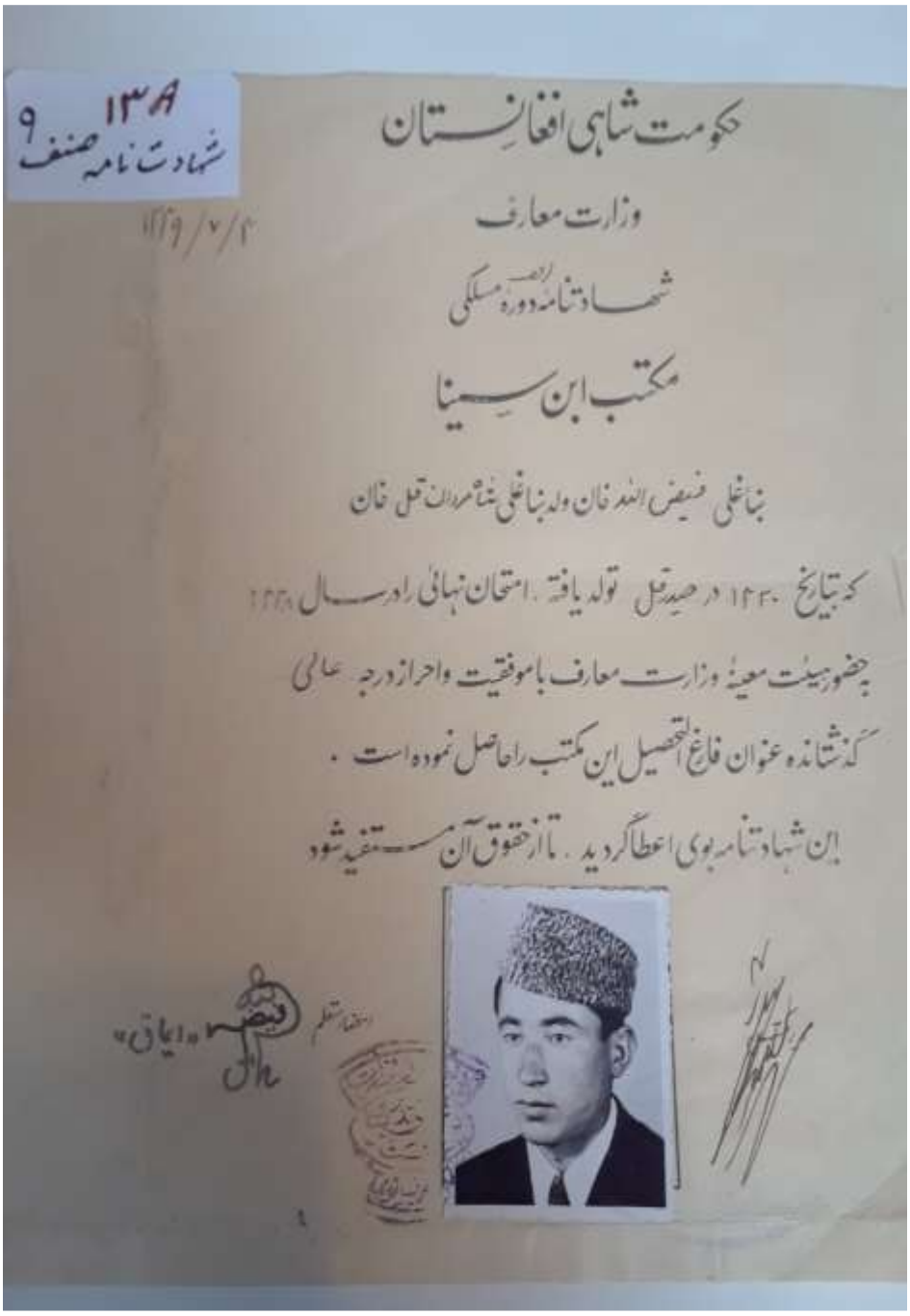

۱۳۸
شهادت نامه صنف ۹

۱۳۲۹/۷/۴

حکومت شاهی افغانستان

وزارت معارف

شهادتنامهٔ دورهٔ مسلکی

مکتب ابن سینا

بناغلی فیض الله خان ولد بناغلی شاه مردان قل خان

که بتاریخ ۱۳۳۰ در حیدرقل تولد یافته . امتحان نهائی را در سال ۱۳۳۸

بحضور هیئت معینهٔ وزارت معارف باموفقیت واحراز درجه عالی

گذشتانده عنوان فارغ التحصیل این مکتب را حاصل نموده است .

این شهادتنامه بوی اعطا گردید . تا از حقوق آن مستفید شود

امضاء معلم

«ایماق»

شهادت نامه دورهٔ متوسط

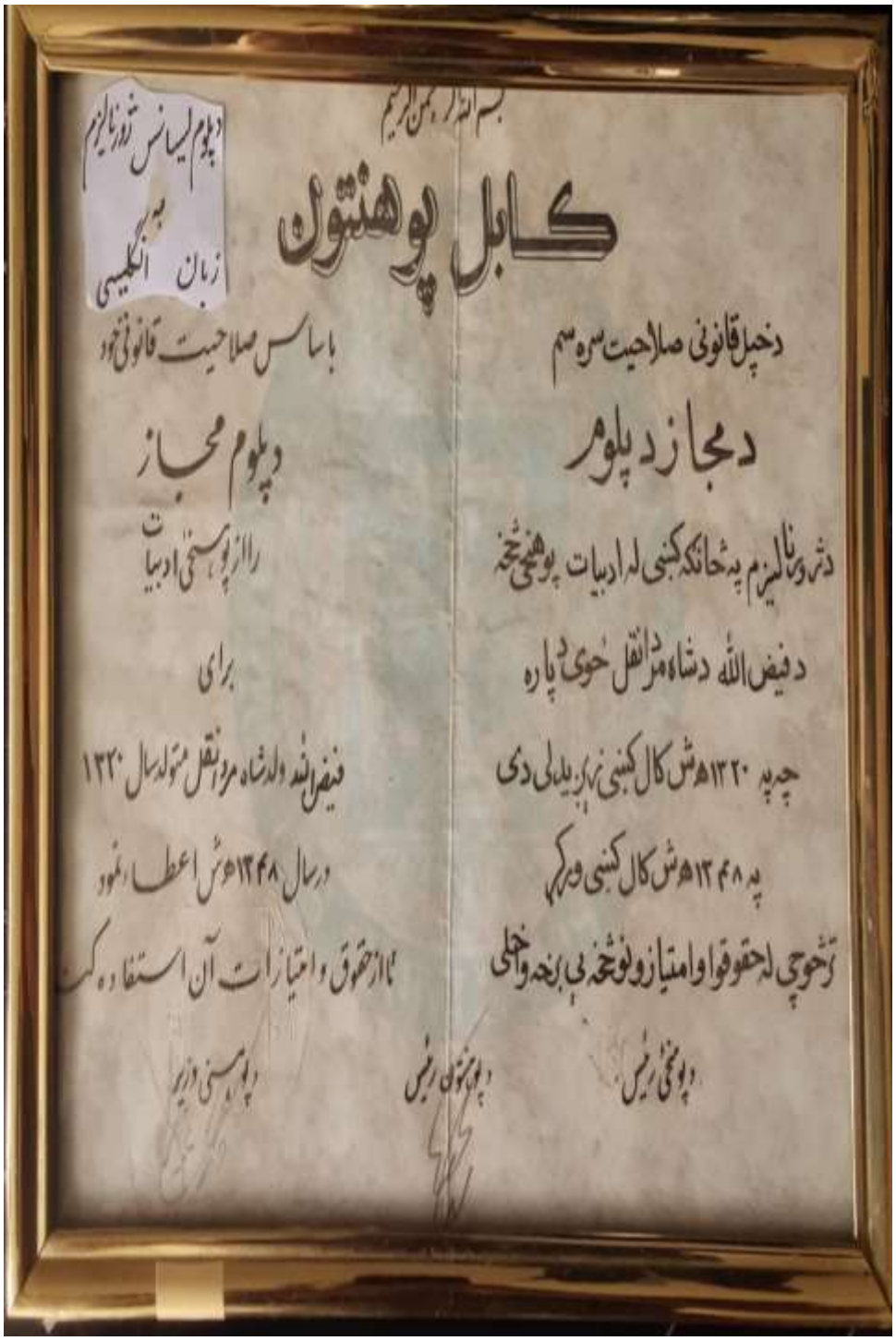

دپلوم فاکولته ژورنالیزم

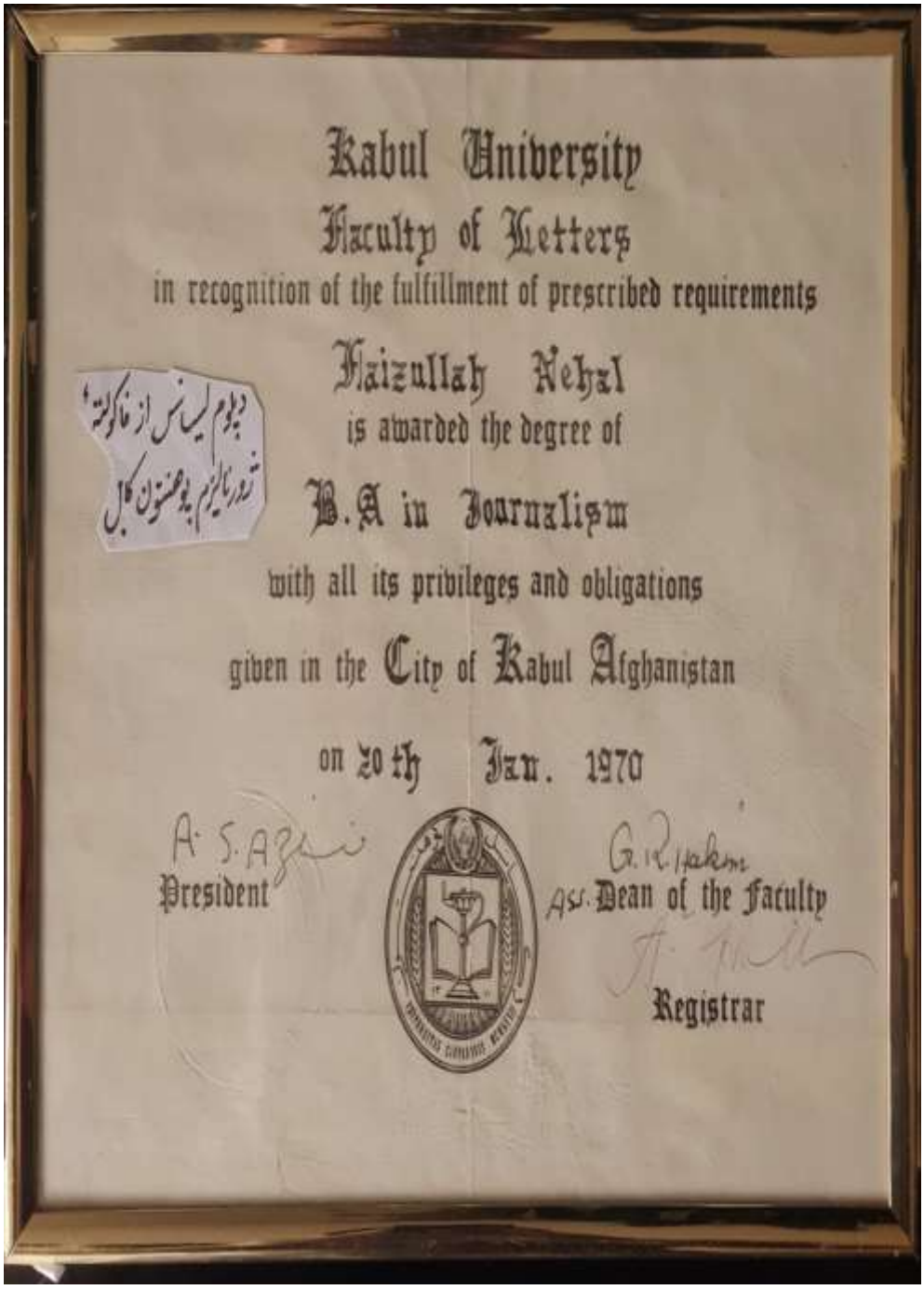

Kabul University

Faculty of Letters

in recognition of the fulfillment of prescribed requirements

Faizullah Nehal

is awarded the degree of

B.A in Journalism

with all its privileges and obligations

given in the City of Kabul Afghanistan

on 20th Jan. 1970

President

Asst. Dean of the Faculty

Registrar

دیپلوم لیسانس از فاکولته ژورنالیزم پوهنتون کابل

دیپلوم فاکولته ژورنالیزم فیض الله نهال ایماق به زبان انگلیسی

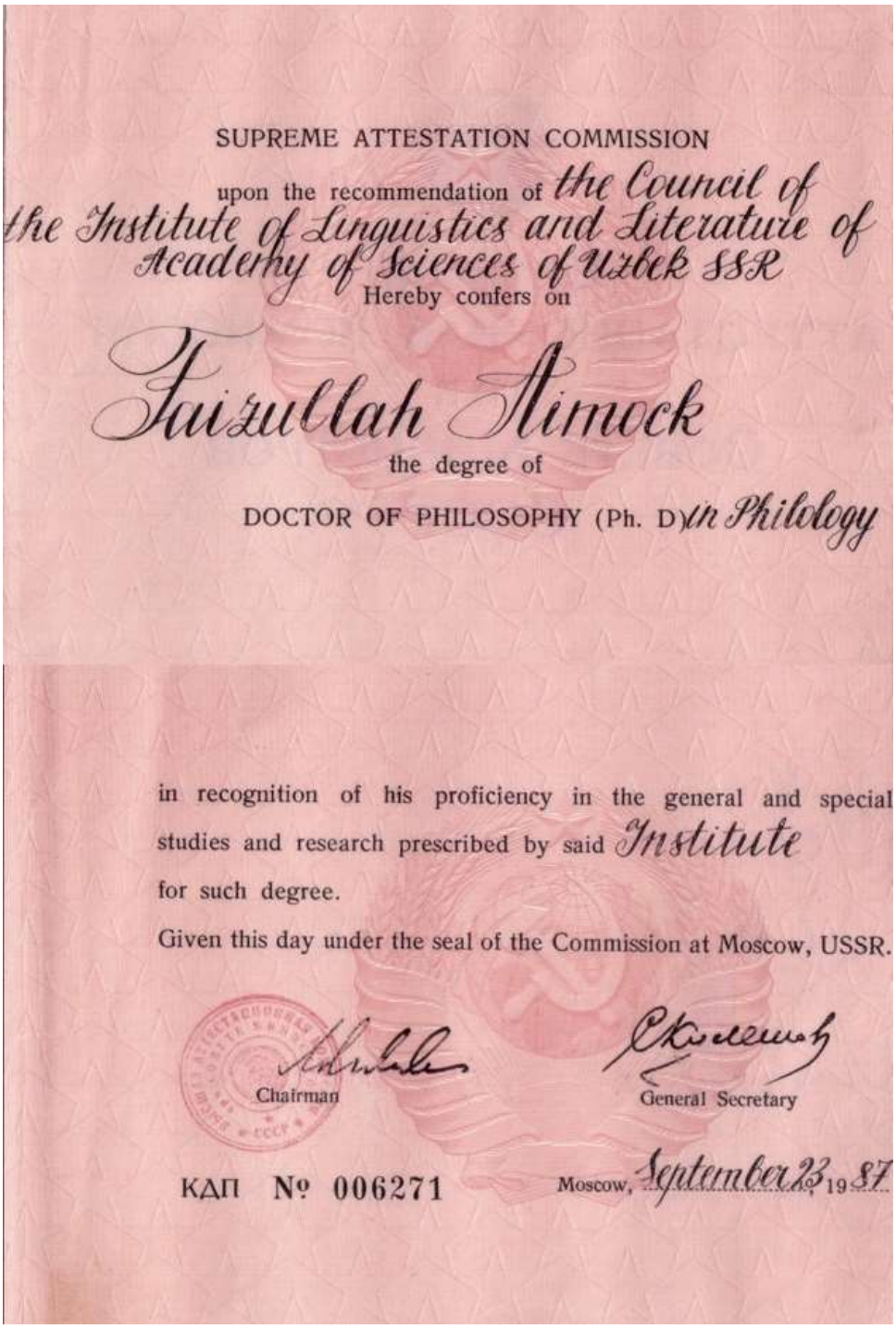

SUPREME ATTESTATION COMMISSION

upon the recommendation of the Council of the Institute of Linguistics and Literature of Academy of Sciences of Uzbek SSR

Hereby confers on

Faizullah Nimock

the degree of

DOCTOR OF PHILOSOPHY (Ph. D) in Philology

in recognition of his proficiency in the general and special studies and research prescribed by said Institute for such degree.

Given this day under the seal of the Commission at Moscow, USSR.

Chairman

General Secretary

КДП № 006271

Moscow, September 23, 1987

دپلوم دوکتورای ایماق

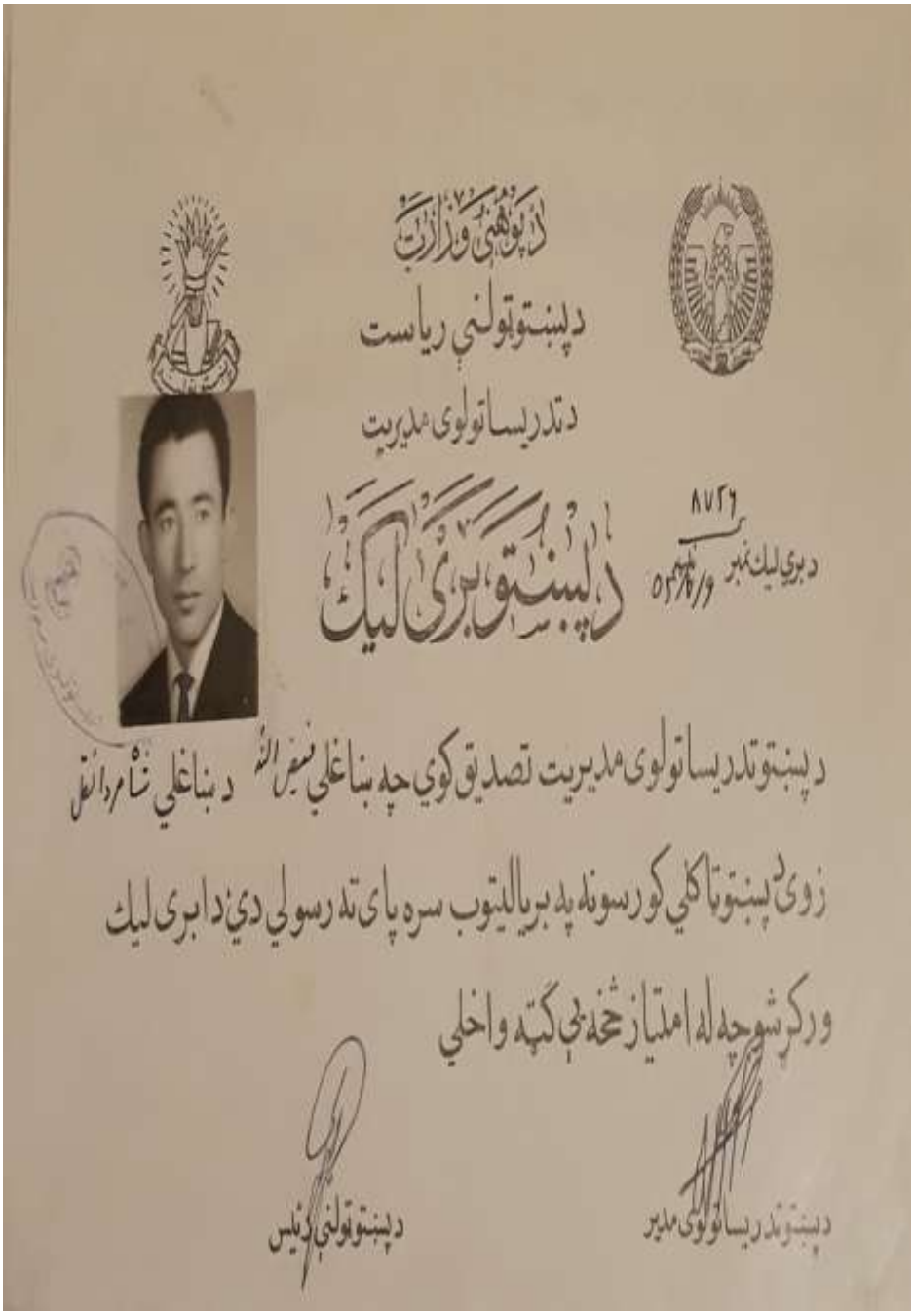

تصدیق نامه کورس پشتو

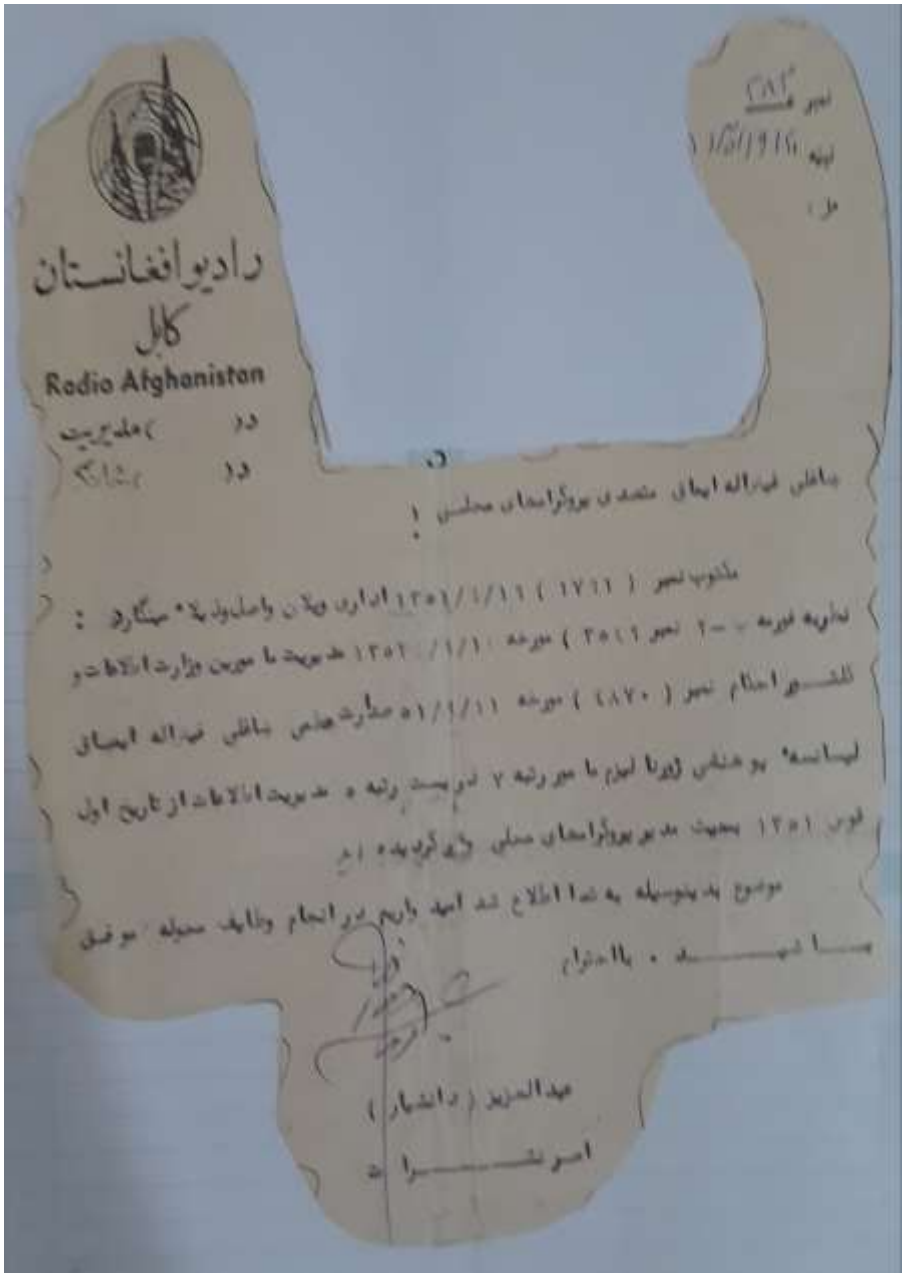

رادیو افغانستان
کابل
Radio Afghanistan

نمبر ۲۸۴
تهیه ۱۳۵۱/۱/۱۶
مل :

د) مدیریت
د) پشتنگ

شاغلی فیض‌الله ایماق متصدی پروگرامهای محلی !

مکتوب نمبر (۱۷۶۶) ۱۳۵۱/۱/۱۶ اداری ویلان واصل وذیلاً مینگارد :
نظریه فورمه ب - ۲ نمبر ۳۵۱۹) مورخه ۱۳۵۱/۱/۱۰ مدیریت مامورین وزارت اطلاعات و
کلتور احکام نمبر (۴۸۷۰) مورخه ۵۱/۱/۱۱ صدارت عظمی شاغلی فیض‌الله ایماق
لیسانسه پوهنځی ژورنالیزم مامور رتبه ۷ در بست رتبه ۵ مدیریت اطلاعات از تاریخ اول
قوس ۱۳۵۱ بحیث مدیر پروگرامهای محلی وقف گردیده اند
موضوع بدینوسیله به شما اطلاع شد امید واریم در انجام وظایف محوله موفق
باشید . با احترام

عبدالعزیز (دانشیار)
امر نشرات

تقرر ایماق به حیث اولین مدیر پروگرامهای
محلی رادیو أفغانستان در سال ۱۳۵۱ خورشیدی

ایماق سرتروپ بلوک آریانا

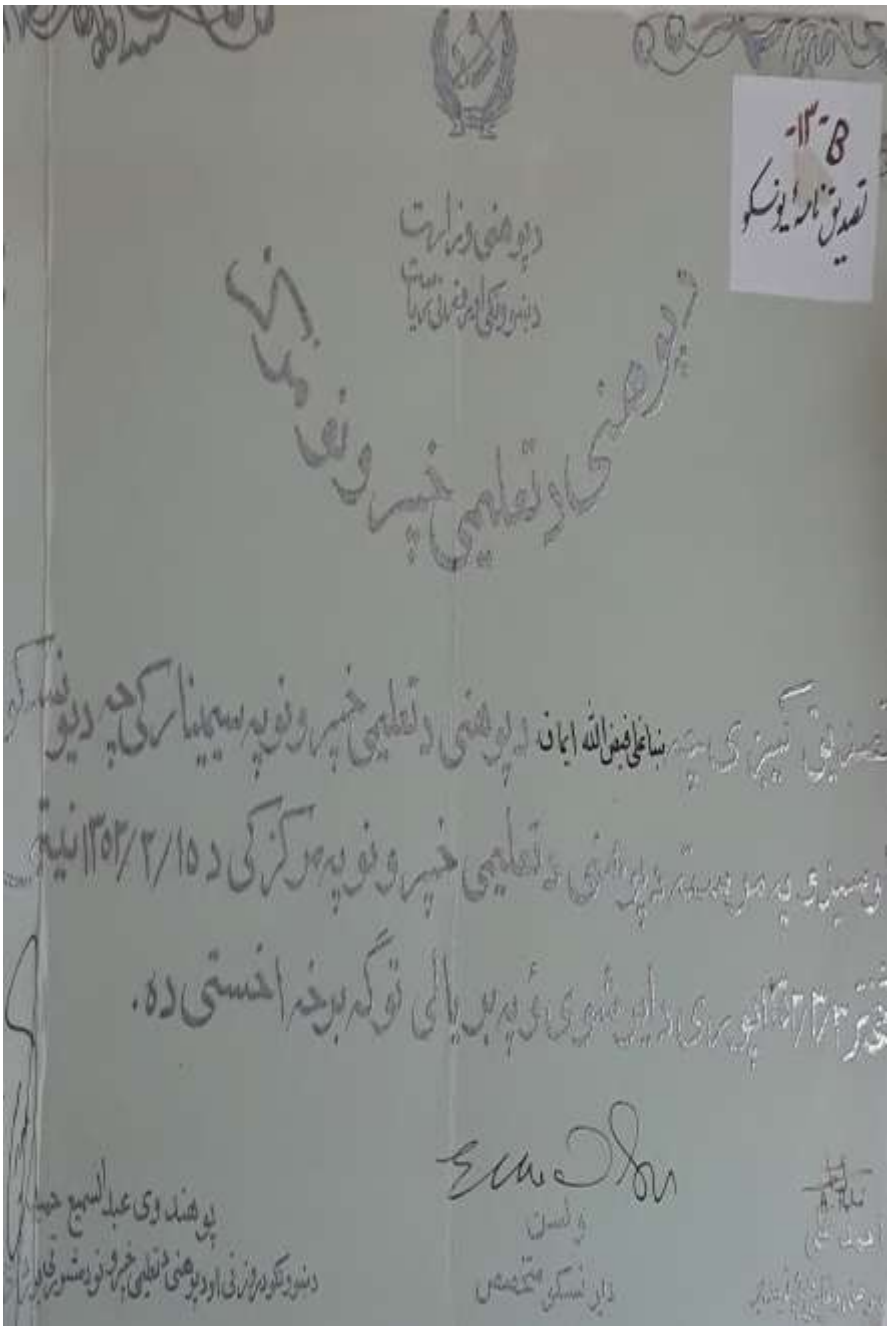

تصدیق اداره یونسکو به مناسبت اشتراک ایماق در سیمینار این مرکز تعلیمی

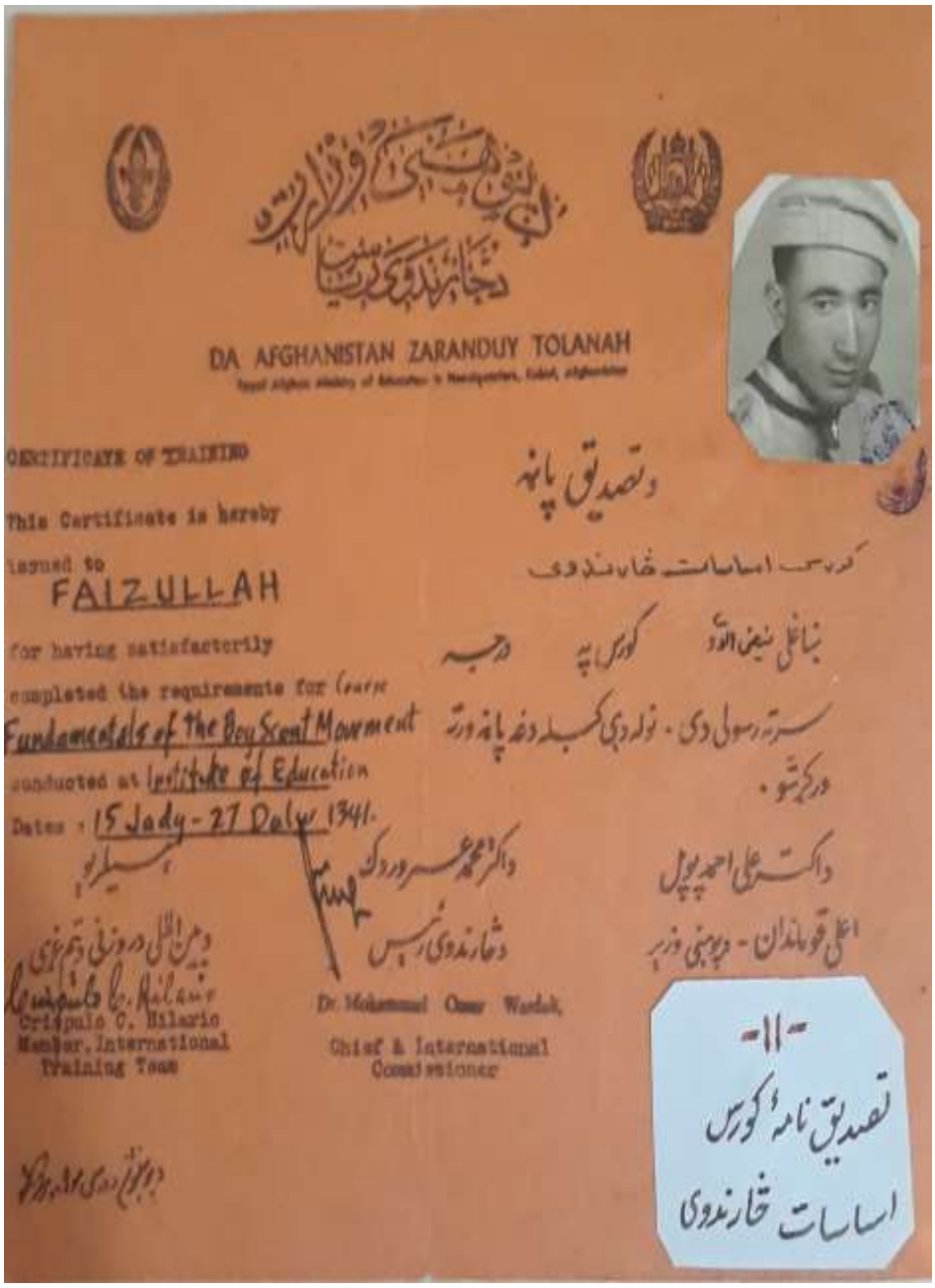

د پوهنې وزارت
د څارندوی ریاست

DA AFGHANISTAN ZARANDUY TOLANAH

Royal Afghan Ministry of Education & Headquarters, Kabul, Afghanistan

CERTIFICATE OF TRAINING

This Certificate is hereby issued to

FAIZULLAH

for having satisfactorily completed the requirements for Course Fundamentals of the Boy Scout Movement conducted at Institute of Education

Dates : 15 Jady - 27 Dalw 1341.

د تصدیق پاڼه

کورس اساسات څارندوی

بناغلی فیض الله کورس په درجه سرته رسولی دی . نوله دی کبله دغه پاڼه ورته ورکړ شو .

داکتر علی احمد پوپل
اعلی قوماندان - د پوهنې وزیر

داکتر محمد عمر وردک
د څارندوی رئیس

Dr. Mohammad Omar Wardak,
Chief & International Commissioner

د بین المللی د روزنی د تیم غړی
Crispulo C. Hilario
Member, International Training Team

-۱۱-
تصدیق نامهٔ کورس
اساسات څارندوی

صدیق نامه دوره کورس احتیاط

تقدیر نامه اتحادیه
ژورنالیستان

دافغانستان د ژورنالیستانو ملی اتحادیه

The National Journalists Union Of Afghanistan

Certificate تصدیق نامه

Mr. / Ms. Dr. Faizullah Ayraq

Hereby, the Union of Afghan Journalists National Association appreciates you for your fruitful and effective services in improvement Afghan culture as well as journalism sector in migration the union wishes your more successes form the Almighty Allah.

You're sincerely

Ahmad Ghaus Zalmay
Head of Afghan" Journalists Union

Mushtaq Ahmad Karim Noori
The un ion agent in the USA

جناب محترم (دوکتور فیض الله ایرق)

از خدمات شایسته و مثمر شما، در راستای بارووری فرهنگ و ادب کشور و نیز از تلاشهای تان در عرصه نی ژورنالیزم در دیار غربت، ستایش و تقدیر به عمل آورده، موفقیت های هر چه بیشتر شما را، از بارگاه ایزد منان خواهانیم.

با تجدید احترامات فائقه

مشتاق احمد کریم نوری
نماینده فوق العاده اتحادیه ملی ژورنالیستان افغانستان در امریکا

داکتر احمد غوث "زلمی"
رئیس اتحادیه ملی ژورنالیستان افغانستان

تصدیق نامهٔ اتحادیه ژورنالیستان

Volunteer Service Awards

For your years of dedicated volunteer service

Ontario

Distinctions pour services bénévoles

Pour les années que vous avez consacrées au bénévolat

Fayzullah Aimaq

Afghan Post

March 2012

5 YEARS ANNÉES

The Honourable Charles Sousa
Ontario Minister of Citizenship and Immigration

L'honorable Charles Sousa
Ministre des Affaires civiques et de l'Immigration de l'ontario

The Honourable Dalton McGuinty
Premier of Ontario

L'honorable Dalton McGuinty
Premier ministre de l'Ontario

سند مدال الماس و طلا از طرف دولت کانادا به داکتر ایماق تفویض گردید

تقدیر نامه اداره آنتاریو کانادا به دوکتور ایماق

بسم الله الرحمن الرحیم

جنبش ملی اسلامی افغانستان

شورای عالی نظامی صفحات شمال

DATE _____ تاریخ ۶۲۹

NO _____ نمبر ۱۳۷۷/۹/۲۷

به محترم دوکتور فیض الله "ایماق" !

بدینوسیله رهبری جنبش ملی اسلامی افغانستان عمیقترین تشکرات خویش را بمناسبت اهدای صد جلد کتاب، پنجاه شماره مجله، کلکسیونهای سه ساله جریده های "پولدوز" و "ایدین" که از طرف شخص شما به مرکز فرهنگی ومطبوعاتی جنبش ملی اسلامی افغانستان در کابل اهدا گردیده است، ابراز میدارد.

ما اظهار ارزومندی مینماییم که کتابها، مجلات و کلکسیونهای اهداء شده از سوی شما، مورد استفاده فرهنگیان، روشنفکران و سایر علاقه مندان قرار گرفته و در غنامندی افکار معنوی آنان تاثیر به سزایی خواهد گذاشت.

در پایان یکبار دیگر ازین حسن نیت شما اظهار شکران مینمایم.

با تقدیم حرمت

دگرجنرال محمد همایون "فوزی"

معاون شورایعالی نظامی صفحات شمال

کشور

تقدیر نامه جنبش ملی اسلامی أفغانستان به داکتر ایماق

تقدیرنامه انجمن های فرهنگی أفغانستان به ایماق

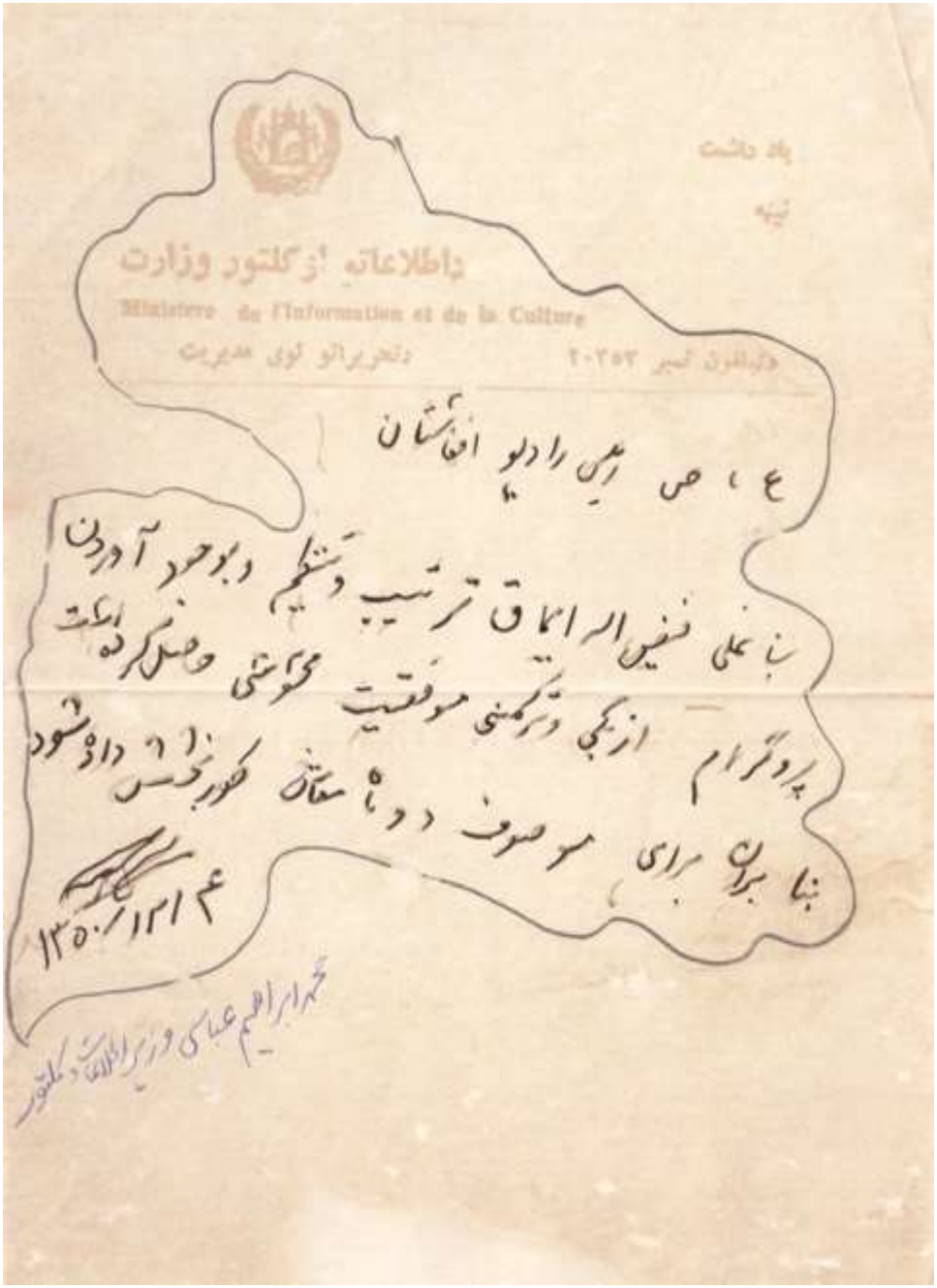

دو ماهه معاش بخششی از طرف وزارت اطلاعات و فرهنگ به ایماق منظور گردید

ФАХРИЙ ЁРЛИҚ

АЙМОҚ ФАЙЗУЛЛА !

Ўзбекистон Телерадиокомпанияси
Сизни

«МАТБУОТ ВА ОММАВИЙ АХБОРОТ ВОСИТАЛАРИ ХОДИМЛАРИ»
КУНИ МУНОСАБАТИ БИЛАН, ҲАМДА САМАРАЛИ МЕҲНАТ
ФАОЛИЯТИНГИЗ УЧУН

ФАХРИЙ ЁРЛИҚ
билан мукофотлайди

А.Кўчимов

Ташкент 27 июн 200 3 й.

تقدیر نامهٔ رادیو تلویزیون اوزبیکستان عنوانی داکتر ایماق

روزنامه
اصلاح
ISLAH DAILY
ورخپانه
سال تأسیس ۱۳۰۰ هجری شمسی

دوره سوم | شنبه اول جوزا ۱۳۸۹ هجری . شمسی.
۲۲ می ۲۰۱۰ میلادی | شمارهٔ ۱۹۴۳

سه صدو شصت و هشت جلد کتاب به وزارت اطلاعات و فرهنگ اهدا گردید

یکصد و شصت و هشت جلد کتاب را از افغانستان مقیم در کشور کانادا به غرض افزایش غنای کتابخانه عامه ، به دکتور سید مخدوم رهین وزیر اطلاعات و فرهنگ ، اهدا نمود.

به گزارش خبرنگار آژانس باختر، این کتب شامل ترجمه و تفسیر قرآن عظیم الشان ،لغت نامه ها ، ادبیات زبان های دری ، پشتو، ترکی ، ازبکی ، انگلیسی ، روسی و کتب هنری و معلوماتی میباشد.

دکتور سید مخدوم رهین وزیر اطلاعات و فرهنگ حین تسلیمی کتب مذکور این اقدام دکتور فیض الله ایماق و خانم وی را نشانه یی از دوستی و علاقمندی آنان به فرهنگ پربار کشور دانسته گفت " امیدوارهستم که هموطنان دیگر ما نیز با اهدای کتاب به وزارت اطلاعات و فرهنگ و ازاین طریق به کتابخانه های عامه افغانستان کمک کنند".

داکتر رهین افزود " ما احتیاج زیاد به تاسیس کتابخانه های جدید در پایتخت و ولایات کشور داریم و برعلاوه آنچه کوشش میکنیم که از منابع خارجی بدست بیاوریم ، کمک هموطنان نیز برای ما اهمیت زیاد دارد" .

دکتور فیض الله ایماق و انابه ایماق خانمش گفتند که این کتب را در مدت سی سال گذشته خریداری نموده بودند و اکنون مایل اندکه این کتاب ها ازطریق کتابخانه عامه بدسترس هموطنانی که علاقمند مطالعه میباشند قرار بگیرد.

داکتر رهین کتب مذکور را غرض غنامندی کتابخانه عامه ، به عبدالحمید نبی زاده رئیس کتابخانه های عامه تسلیم نمود.

باختر

خبر اهدای کتب توسط ایماق و خانمش به کتبخانه عامه کابل

بنام خداوند ﴿ج﴾ جان و جهان آفرین

بنیادجهانی ژورنالیستان آریانا افغانستان

Worldwide Journalists' Foundation of Ariana Afghanistan

First International Festival of Books

in th Cultural History of Afghanistan

Certificate of Press Award

نخستین جشنواره بین المللی کتاب

درتاریخ فرهنگ افغانستان

*****

محترم داکترفیض الله ایماق

نویسنده کتاب : سوزوان

برنده جایزه مطبوعاتی : عمعق بخارایی

*****

پروفیسورداکترعبدالواسع لطیفی	استاد زلال هروی	استاد احمدراتب	هنرسالاراحمدشاه علم
رئیس مکتب بنیادجهانی	رئیس زبان و ادبیات	رئیس فعالیتهای فرهنگی	رئیس جوایزمطبوعاتی
*****	*****	*****	*****
الحاج احمدغوث زلمی	مشتاق احمدکریم نوری		غوث الدین میر
رئیس جشنواره کتاب	رئیس دفترمطبوعاتی		رئیس انسجام جشنواره کتاب
*****	*****		*****

داکترشکرالله کهگدای

رئیس عمومی بنیادجهانی ژورنالیستان آریانافغانستان

شهر ویانا ، کشور اطریش \ ۲۱ آگست ۲۰۰٤

ایماق در نخستین جشنواره بین المللی کتاب، برندۀ جایزه مطبوعاتی عمعق بخارایی در کشور اطریش گردید.

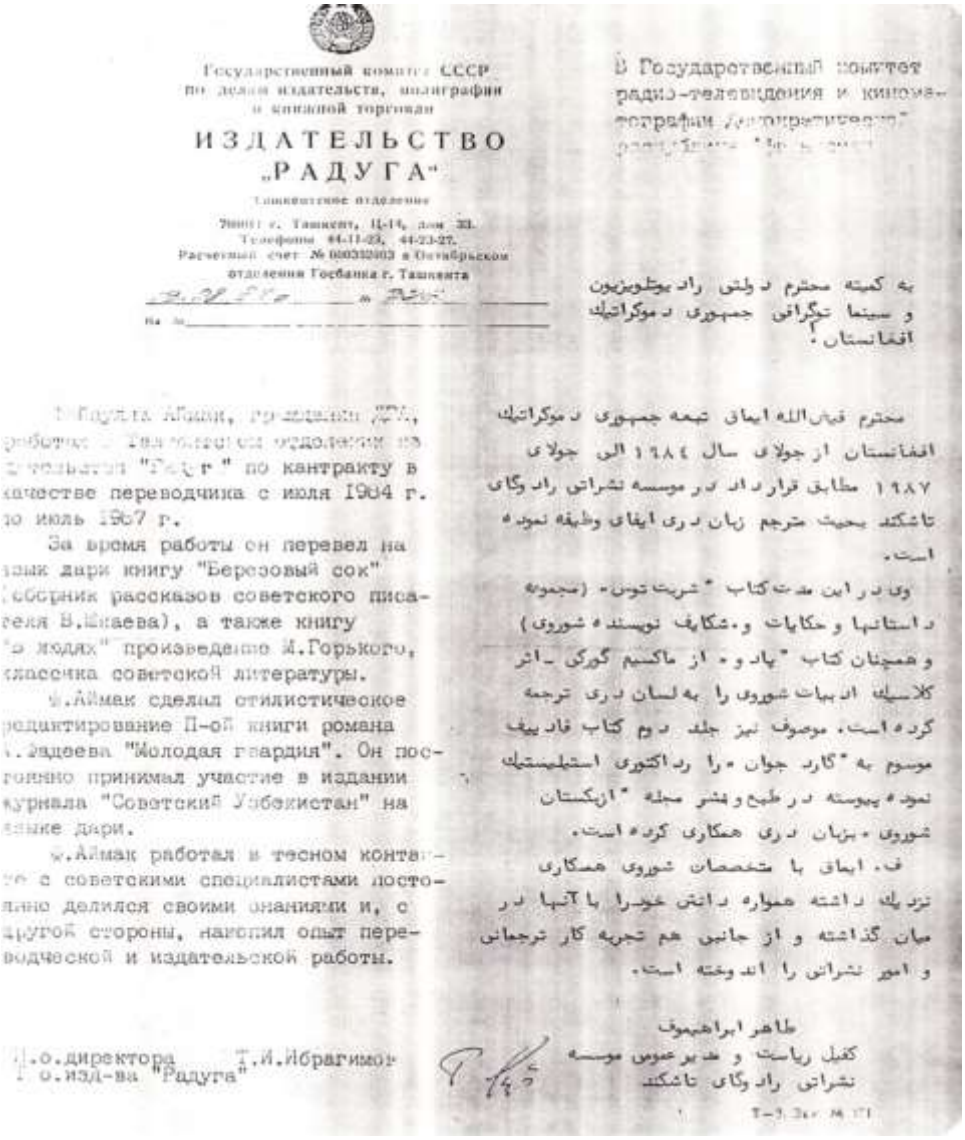

Государственный комитет СССР
по делам издательств, полиграфии
и книжной торговли

ИЗДАТЕЛЬСТВО
„РАДУГА"

Ташкентское отделение

700011 г. Ташкент, Ц-14, дом 33.
Телефоны 44-11-23, 44-23-27.
Расчетный счет № 000332003 в Октябрьском
отделении Госбанка г. Ташкента

[illegible] № [illegible]

На № _____

Майдулла Аймак, гражданин ДРА, работал в Ташкентском отделении издательства "Радуга" по контракту в качестве переводчика с июля 1984 г. по июль 1987 г.

За время работы он перевел на язык дари книгу "Березовый сок" (сборник рассказов советского писателя В.Шкаева), а также книгу "В людях" произведение М.Горького, классика советской литературы.

Ф.Аймак сделал стилистическое редактирование II-ой книги романа А.Фадеева "Молодая гвардия". Он постоянно принимал участие в издании журнала "Советский Узбекистан" на языке дари.

Ф.Аймак работал в тесном контакте с советскими специалистами постоянно делился своими знаниями и, с другой стороны, накопил опыт переводческой и издательской работы.

И.о.директора Т.И.Ибрагимов
Т.о.изд-ва "Радуга"

В Государственный комитет
радио-телевидения и кинематографии Демократической
республики Афганистан

به کمیته محترم دولتی رادیوتلویزیون
و سینما توگرافی جمهوری دموکراتیک
افغانستان!

محترم فیض‌الله ایماق تبعه جمهوری دموکراتیک افغانستان از جولای سال ۱۹۸٤ الی جولای ۱۹۸۷ مطابق قرارداد در موسسه نشراتی رادوگای تاشکند بحیث مترجم زبان دری ایفای وظیفه نموده است.

وی در این مدت کتاب "شربت توس" (مجموعه داستانها و حکایات و شکایف نویسنده شوروی) و همچنان کتاب "پادو" از ماکسیم گورکی - اثر کلاسیک ادبیات شوروی را به لسان دری ترجمه کرده است. موصوف نیز جلد دوم کتاب فادییف موسوم به "گارد جوان" را رداکتوری استیلیستیک نموده پیوسته در طبع و نشر مجله "ازبکستان شوروی" بزبان دری همکاری کرده است.

ف. ایماق با متخصصان شوروی همکاری نزدیک داشته همواره دانش خود را با آنها در میان گذاشته و از جانبی هم تجربه کار ترجمانی و امور نشراتی را اندوخته است.

طاهر ابراهیموف
کفیل ریاست و مدیر عمومی موسسه
نشراتی رادوگای تاشکند

Т-3. Зак. № 171

مکتوب اداره رادوگا تاشکند به مناسبت ترجمه دو کتاب
از اوزبیکی به دری توسط ایماق

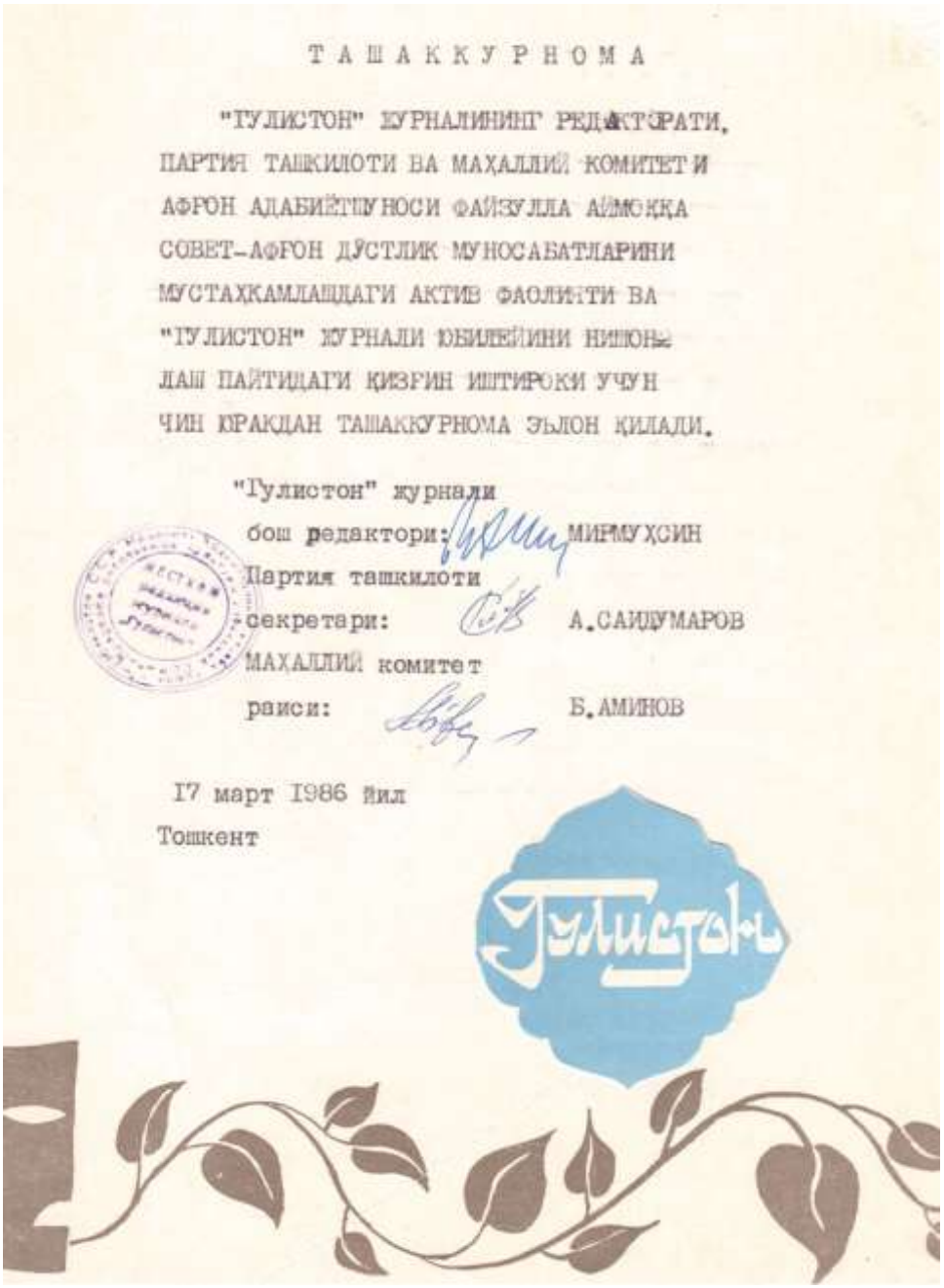

ТАШАККУРНОМА

"ГУЛИСТОН" ЖУРНАЛИНИНГ РЕДАКТОРАТИ,
ПАРТИЯ ТАШКИЛОТИ ВА МАҲАЛЛИЙ КОМИТЕТИ
АФҒОН АДАБИЁТШУНОСИ ФАЙЗУЛЛА АЙМОҚҚА
СОВЕТ-АФҒОН ДЎСТЛИК МУНОСАБАТЛАРИНИ
МУСТАҲКАМЛАШДАГИ АКТИВ ФАОЛИЯТИ ВА
"ГУЛИСТОН" ЖУРНАЛИ ЮБИЛЕЙИНИ НИШОНЛАШ ПАЙТИДАГИ ҚИЗҒИН ИШТИРОКИ УЧУН
ЧИН ЮРАКДАН ТАШАККУРНОМА ЭЪЛОН ҚИЛАДИ.

"Гулистон" журнали
бош редактори: МИРМУҲСИН
Партия ташкилоти
секретари: А.САИДУМАРОВ
МАҲАЛЛИЙ комитет
раиси: Б.АМИНОВ

17 март 1986 йил
Тошкент

داکتر ایماق در سال ۱۹۸۶میلادی از طرف اداره مجله گلستان منتشره تاشکند مستحق تقدیرنامه گردید

۱۸
۲۰۰۱ - ۱۵ - ۲

اتحادیه هنرمندان افغانستان
دافغانستان د هنرمندانو اتحادیه
AFGHANISTAN ARTIST'S UNION

هنرمند محترم، دکتر فیض الله یماق !

بادر نظر داشت سابقهٔ روشنیکه نمایانگر استعداد وفعالیت هاي شما در ساحه هنر میباشد ریاست عمومي اتحادیه سرتاسري هنرمندان افغانستان شمارا بحیث نماینده گی عمومی ..... افتخاري اتحادیه هنرمندان در آسیای مرکزی ..... تعین میدارد و نیاز مند آن است تا تحت الشعاع مشي اتحادیه خدمات ارزنده به فرهنگ کشور خود انجام داده بادر نظرگرفتن سلسله مراتب بمنظور تحکیم حسن همکاري در اجراآت خویش با نزدیکترین مقامات و مشاورین اتحادیه مشوره نموده در امورخود فعال باشید.

باعرض حرمت

۱۵ فبروري ۲۰۰۱

دکتور عنایت الله شهراني
رئیس عمومي اتحادیه هنرمندان افغانستان

E .Shahrani P.O.Box 694 Bloomington IN 47402 U S A

تقرر ایماق به حیث نمایندهٔ عمومی افتخاری اتحادیه
هنرمندان أفغانستان در آسیای مرکزی

بسم الله الرحمن الرحیم

دولت اسلامی افغانستان

وزارت امور خارجه

ISLAMIC STATE OF AFGHANISTAN
MINISTRY OF FOREIGN AFFAIRS

۳۷
۱۳۷۷/۲/۱۵

به سفارت محترم دولت اسلامی افغانستان مقیم تاشکند .

با تقدیم احترامات فایقه نگاشته میشود :

نظر محترم داکتر فیض الله ایماق ، به صفت آتشه فرهنگی آن سفارت منظور است معاشات و سایر امتیازات موصوف از پست سکرتر سوم اجرا از ایشان استحصال وظیفه نموده از تاریخ اشغال وظیفهٔ شان مرکزرا در جریان قرار دهند.

با احترام

محمد عالم رزم :

وزیر امور خارجه دولت اسلامی افغانستان

مکتوب وزارت خارجه أفغانستان به مناسبت تقرر داکتر ایماق
به حیث آتشه فرهنگی سفارت دولت أفغانستان در تاشکند

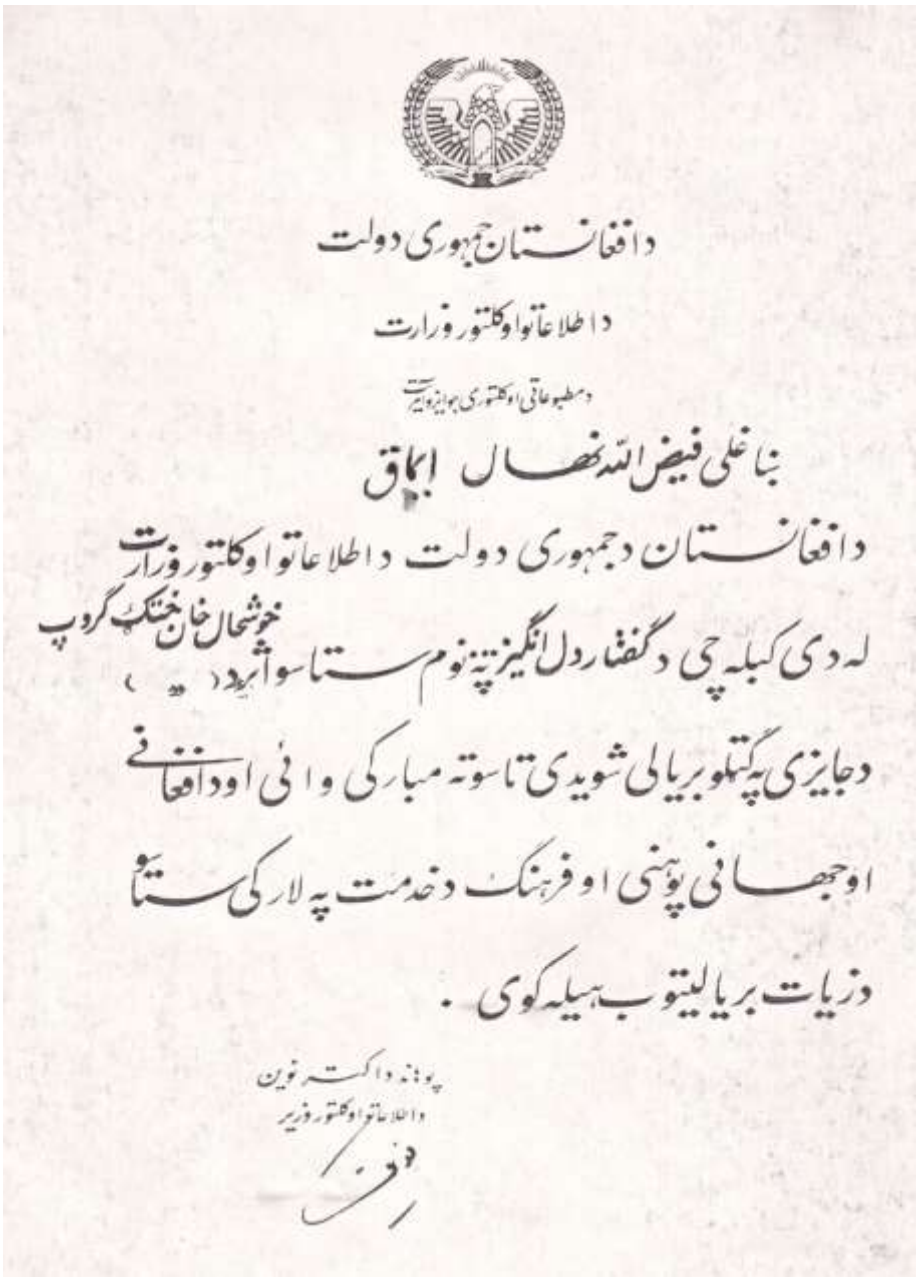

دافغانستان جمهوری دولت

د اطلاعاتو او کلتور وزارت

د مطبوعاتی او کلتوری جوایزو امرت

بناغلی فیض الله نهال ایماق

دافغانستان د جمهوری دولت د اطلاعاتو او کلتور وزارت

له دی کبله چی د گفتار دل انگیز په نوم ستاسو اثر د خوشحال خان ختک گروپ

د جایزی په گټلو بریالی شویدی تاسو ته مبارکی وائی او د افغانی

او جهانی پوهنی او فرهنگ د خدمت په لارکی ستاسو

د زیات بریالیتوب هیله کوی .

پوهاند داکتر نوین

د اطلاعاتو او کلتور وزیر

جایزه خوشحال خان ختک به کتاب داکتر ایماق تحت عنوان گفتار دل انگیز «خلق دردانه لری» از طرف وزارت اطلاعات و فرهنگ منظورشد

افغانستان تورکلری مدنی فدراسیونی

فدراسیون فرهنگی تورکان افغانستان

CULTURAL FEDERATION OF THE TURKS OF AFGHANISTAN

ففتا

حرمتلی دکتور فیض الله ایماق

افغانستان تورکلری مدنی فدراسیونی، تاریخ قعریده ایلدیز آتگن فن و مدنیتیمیزنی رواجلرنتریش و جهان مقیاسیده اونی تانیتیش مقصدیده، خلقمیزنینگ ایزگو ایستکلریدن بیری صفتیده وجود گه کیلیب، اوشبو کولمده جدیت بیلن ایش آلیب بارماقده

البته بوندی مقدس ملی هدف گه ایریشیش، یولاوچیلردن اوزلیگی گه ایشانب اولوسینی سیویش، جسور و عالی همت لی بولیش کبی فضیلت لردن تشقری، صمیمی لیگ، صادق لیگ و فدائی لیگ بیلن حرمت قیلیشنی طلب قیله دی

افغانستان تورکلری مدنی فدراسیونی رهبرلیگی، تشکیلاتیمیزنینگ بیرییلیگینی نشانلش مناسبتی بیلن ملی کلتوریمیز قیره لرینی تانیتیش، اقتصادی بنیه سینی کوچیتریش و اونگه تیگیشلی تشکیلی ایشلرنی بجریش بوییچه سیز تماندن کورستیلگن اوزلوگسیز و صمیمی فعالیت لر اوچون اوشبو تقدیرنامه آرقلی منتدارلیگ بیلدره دی و ملی بورچیمیز ادا یتیش یولیده سیزگه بیریک یوتوقلر و عایلنگیز اعضالریگه ساغ و سلامتلیگ تیلیدی

افغانستان تورکلری مدنی فدراسیونی باشلیغی

دکتور اکبر همت فاریابی

افغانستان تورکلری مدنی فدراسیونی

2008

FFTA

تقدیر نامه ففتا« فدراسیون فرهنگی تورکان أفغانستان» به داکتر ایماق

کتاب

(خلق در دانه لری – در دانه های خلق)

داکتر ایماق تا کنون چهار بار در داخل

و خارج کشور اقبال چاپ یافته است.

http://www.turklar.com/turkic/?p=4003

دکلمۀ سوزوان « دوبیتی های داستان دل انگیز یازی و زیبا»

با صدای داکتر ایماق و انابت ایماق

(CD - سی دی)

لطفاً (کلیک) کنید.

قالور بیزدن بو عکسلر بیر نشانه
این عکس من بر شما است یادگار

TURKISH UZBEK PROVERBS TO DARI TRANSIATION

Editor, and Translated by
Dr. Faizullah Aimaq